

پیام محافل توده‌ای داخل کشور  
به مناسبت سال نو

علیرغم همه موانع  
اصلاحات مسیر  
بی‌بازگشت خود  
را طی می‌کند!

(ص ۱۸)

شرایط امریکا  
و پذیرش آن  
از سوی  
مخالفان اصلاحات

(ص ۶)

Rahe Tudeh

# راه توده

سال نو، سال مردم

دوره دوم «۱۱۶» فروردین‌ماه ۱۳۸۱

## عرفات

### یعنی فلسطین

(ص ۳۴)

### مطرو دین مردم

### منصوبین رهبر!

(ص ۱۵)

## صف‌بندی

### ۷ گروه مجاهد

(ص ۹)

## بازتاب مبارزه

### حزبی و سیاسی

### در مطبوعات

(ص ۳۸)

## دیروز ایتالیا

### امروز اسپانیا

### فردا؟

(ص ۲۵)

توطئه جدید امریکا، با بهره‌گیری از واقعیت حاکمیت دوگانه درج ۱:  
۱- تشویق یورش به جنبش ۲- جلب افکار عمومی برای دخالت در ایران

## دوگانگی حاکمیت باید به سود جنبش یگانه مردم تمام شود!

ارزیابی از دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی را حزب توده ایران برای نخستین بار و با عنوان "نبرد که بر که" در حاکمیت بعد از انقلاب مطرح کرد. این واقعیت در آن دوران با واکنش‌های تند، ناباوری و مخالفت‌های جدی در میان گروه‌بندی‌های حکومتی و احزاب و سازمان‌های چپ و راست خارج و داخل از حاکمیت روبرو شد. گذشت زمان و عریانی هرچه بیشتر موضع‌گیری‌ها و عملکردها در حاکمیت و پیرامون حاکمیت، آن شناخت و ارزیابی علمی حزب توده ایران را سرانجام به واقعیتی انکارناپذیر و شناختی عمومی و همه‌گیر در داخل و خارج از کشور تبدیل ساخت. چنان که امروز نه تنها مخالفان این ارزیابی حزب توده ایران در آن سال‌ها، نه تنها بخش‌های وسیعی از حاکمیت، بلکه طراحان سیاست‌های خارجی امریکا و کشورهای اروپائی نیز آن را پذیرفته‌اند و هر یک بر مبنای اهداف، انگیزه‌ها و منافع خود می‌کوشند از این صف بندی و دوگانگی در جهت منافع خود استفاده کنند.

در این میان، مخالفان جنبش اصلاحات که از همان ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ نقش مهمی در انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود داشتند و امروز نیز در برابر جنبش رفُرم انقلابی در جامعه ایران ایستاده‌اند، همچنان زیر پوشش وحدت اسلامی و آنهم اسلامی که آن‌ها می‌خواهند به جامعه ایران تحمیل کنند، بر انکار دوگانگی در حاکمیت پای می‌فشارند و نبرد اجتماعی- طبقاتی را تحت پوشش "امت واحده" انکار می‌کنند. این درحالی است که علاوه بر تمام دلائل و شواهد انکار ناپذیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود، پیگیری سیاست فاشیستی تقسیم جامعه به "خودی" و "غیرخودی" دوگانگی را نه تنها در سطح حاکمیت، بلکه تا عمق جامعه در نظر دارد و طرفداران این سیاست و مخالفان آن در حاکمیت جمهوری اسلامی خود بخشی از دوگانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند!

رهبر کنونی جمهوری اسلامی خود سخنگوی بخشی از دوگانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی است، همانگونه که رئیس جمهوری نماینده بخشی دیگری از این دوگانگی. این دوگانگی تمامی ارگان‌های حکومتی را از صدر تا ذیل در بر گرفته‌است و نبرد بزرگتر **انتخاب و انتصاب** را در چارچوب **"نبرد که بر که"** در ایران بازتاب می‌دهد! پیرامون دوگانگی در حاکمیت و مواضعی که در هفته‌ها و روزهای اخیر از سوی رهبر و دیگر مقامات حکومتی در این ارتباط اتخاذ شده، در این شماره راه‌توده مقالات و گزارش‌هایی را می‌خوانید. آنچه که ضرورت تاریخی دارد پیرامون آن سخن گفته شود اشاره ریاست جمهوری جنگ طلب امریکا پیرامون این دوگانگی و تفسیرها و تاکیدات مقامات کلیدی کاخ سفید امریکا در این ارتباط است.

(ادامه در صفحه ۲)

## دوگانگی در حاکمیت باید به سود یگانگی جنبش مردم تمام شود

تجاوزگرانه آن نداشته باشند، به آسانی می‌توانند انگیزه امریکا را از طرح دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی حدس بزنند:

**۱-** امریکا می‌کوشد با تاکید بر دوگانگی و حمایت تبلیغاتی از رای و انتخاب مردم، در برابر انتصابات و مقابله‌هایی که با اصلاحات می‌شود، بر بیم و هراس مخالفان اصلاحات افزوده و آنها را تشویق و تحریک به عملیات نظامی و یورش به جنبش و اصلاح طلبان داخل و بیرون حاکمیت کند. در این صورت، منصوبین و طراحان یورش به اصلاحات و جنبش مردم، دلیل‌تر و تسلیم‌تر از هر وقت و موقعیت دیگری به سراغ امریکا رفته و هر امتیازی که امریکا طالب آن باشد خواهند داد تا جلب حمایت آن را کرده و بر حاکمیت بمانند!

**۲-** در صورت مقاومت فرساینده مخالفان اصلاحات در برابر خواست و اراده مردم و ادامه بحران اقتصادی که قطعاً امریکا با ادامه محاصره و محدودیت‌های اقتصادی و فشار به اروپا آن را تشدید نیز خواهد کرد، بصورت همزمان بر تبلیغات خود بر محور حمایت از مردم و انتخاب و رای آنها خواهد افزود. حاصل بسیار طبیعی این روش، جلب افکار عمومی مردم ایران برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران و حتی تحمیل یک انتخابات سراسری در ایران و زیر نظر سازمان ملل متحد (درواقع امریکا) خواهد بود، که از دل آن جز منتخبین امریکا برای حاکمیت بر ایران بیرون نخواهند آمد.

آیا در چنین انتخاباتی، اصلاح طلبان کنونی، ملی-مذهبی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، مشارکتی‌ها، دگراندیشان غیرمذهبی، ملیون و بیرون خواهند آمد؟ خیر! زیرا همانگونه که حاصل ۶ مقاومت در برابر محمدخانی و افکار اصلاح طلبانه او نشان می‌دهد، جامعه در عین حال که بر اصلاحات و ضرورت آن بطور عام پای خواهد فشرد، از اصلاح طلبان داخل حاکمیت نا امید شده و چون نیروهای حاشیه حاکمیت و احزاب و سازمان‌های خارج از حاکمیت نیز در صحنه فعالیت علنی حضور ندارند، آن جریانات و کاندیداهائی بعنوان جانشین مطرح خواهند شد که امریکا روی آنها سرمایه‌گذاری کرده‌است، حتی از میان مخالفان اصلاحات و ضعیف‌ترین حلقه‌های طرفدار اصلاحات سطحی!

**می‌پرسند:** آیا در میان مخالفان اصلاحات هم امریکا چهره‌ها و کارگزارانی دارد؟

**پاسخ اینست:** پیش از آنکه بدنبال نام و چهره‌های مشخص باشیم، در جستجو عملکردهائی باشیم که استراتژی امریکا را در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها تقویت بلکه اجرا می‌کند! سرلشکر زاهدی، مجری کودتای ۲۸ مرداد وزیر کشور دولت مصدق بود و سپس سپهبد شد! این درحالی است که کسانی معتقدند، در جمهوری اسلامی هستند کسانی که مستقیماً از امریکا دستور می‌گیرند. کدام لنگه از دروازه دوگانه حاکمیت در جمهوری اسلامی، در جهت استراتژی یاد شده در بالا و تحقق خواست‌های امریکا می‌چرخد جز لنگه مافیائی و به ثروت دست یافته آن؟ این استراتژی و سیاست بصورت اجتناب ناپذیر، تا لحظه تحقق ضد ملی آن پیش خواهد رفت؟

پاسخ می‌تواند منفی باشد اگر دوگانگی موجود در حاکمیت به سود یگانگی جنبه اصلاحات و جنبش مردم ایران و حضور این یگانگی در حاکمیت پایان یابد. در هر حاکمیتی نظرات و دیدگاه‌ها، وابستگان، مدافعان و سخنگویان اقشار و طبقات حاضر در هر جنبشی می‌توانند حضور داشته باشند، اما هیچ حاکمیتی نمی‌تواند به حیات خود در قالب "مخالفان خواست‌های مردم" و "موافقان خواست‌های مردم" ادامه دهد، مخالفان حکومتی جنبش می‌توانند به سرکوب مردم و جلب حمایت خارجی بیاندیشند، اما عمر چنین حاکمیتی کوتاه تر از عمر آنهاست که برای حفظ قدرت بدان دست می‌زنند! (اخبار صفحه ۴۰ را بخوانید)

رئیس جمهور امریکا در سخنانی که طی آن ایران را در کنار دو کشور کره شمالی و عراق "محور شیطانی" نامید، برای نخستین بار با صراحت کامل از مقامات انتخابی و انتصابی در جمهوری اسلامی سخن گفت و مدعی شد که از رای و انتخاب مردم دفاع می‌کند. این موضع گیری در فاصله اندکی از سوی وزیر دفاع، معاون ریاست جمهوری، وزیر خارجه و بالاخره مشاور افغانی تبار و ارشد کاخ سفید در امور آسیای میانه و مشاور شورای امنیت ملی امریکا "زلمی خلیل‌زاد" چندین بار در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های وی مطرح شد؛ از جمله در سخنرانی وی در شورای "ایران و امریکا". ظاهر موضع‌گیری امریکا در دفاع از رای و انتخاب مردم و در جهت مقابله با مخالفان اصلاحات و آراء مردم ایران است. **یعنی حرف دل مردم ایران!**

باید به این سؤال پاسخ داد: **آیا امریکا طرفدار اصلاحات، مدافع انتخاب مردم و حامی اصلاحات در جمهوری اسلامی است؟**

تمامی واکنش‌های اخیر رهبر، امام‌جمعه‌های تهران و کارگزاران جنبه مخالفان اصلاحات در مطبوعات و مجمع تشخیص مصلحت نظام در "دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی" و انکار آن، در واقع پاسخ به این مواضع امریکاست. آن‌ها، درحالیکه این دوگانگی را انکار می‌کنند و بر وحدت حکومت و همراهی و همگامی انتخاب و انتصاب در جمهوری اسلامی تاکید می‌کنند، نه تنها گامی عملی در جهت تحقق این ادعای خود بر نمی‌دارند، بلکه برعکس، در جهت تقویت یکی از این دو گانگی، یعنی "انتصاب" گام برداشته و آن را در برابر بخش دیگر دوگانگی موجود در حاکمیت و در جامعه ایران، یعنی "انتخاب" تقویت می‌کنند. حتی بر این روند شتاب هم بخشیده‌اند! آخرین نمونه آن انتصاب اعضای جدید مجمع تشخیص مصلحت‌است که اکثریت نزدیک به مطلق آن وابستگان جمعیت موفتلفه اسلامی و مدافعان مقابله با رای و انتخاب مردم و مدافع بنیادهای عظیم و غارتگر مالی کشورند!

بنابراین، هیچ اراده‌ای برای رفع و دفع دوگانگی از سوی کسانی که آن را این روزها تکذیب می‌کنند وجود ندارد و بر این اساس و نشانه‌ها نباید هیچ نگرانی هم از جانب امریکا و کسانی که در کاخ سفید روی دوگانگی حاکمیت با هدف پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند وجود داشته باشد! راز این پروائی در کجا نهفته‌است؟

**امریکا در جستجوی چیست؟**

ابتدا باید اهداف کاخ سفید ایالات متحده را در این کارزار جدید بازشناخت و سپس امیدهای یکی از طرفین دوگانگی را بررسی کرد، که بیش از همه "دوگانگی در حاکمیت" را تکذیب می‌کند و طرفداران اصلاحات را به جرم طرح این دوگانگی در مطبوعات و مجلس به باد انتقاد گرفته است.

ابتدا باید دید موقعیت امریکا در شرایط کنونی چیست:

بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و تضاد منافع میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، تلاش امریکا برای انتقال بحران اقتصادی خود به کشورهای اروپائی، دامن زدن به جنگ‌های منطقه‌ای و رونق بخشیدن به اقتصاد جنگی در امریکا، کشاندن اروپا به ورطه رقابت نظامی و تولید سلاح، نیاز امریکا به تسلط بر نفت خلیج فارس و ماوراء قفقاز برای مقابله با اروپا، در هم شکستن اروپای واحد، تنگ‌تر کردن حلقه محاصره روسیه و آماده شدن برای مقابله با چین. کسانی که تردید در موقعیت امریکا و اهداف

# مبارزه سیاسی در قاب پنجره نیمه باز مطبوعات

هیچکس نمی‌پذیرد و نمی‌تواند بپذیرد که آنچه در دایره مطبوعات کنونی در ایران می‌گذرد، کوششی است مطبوعاتی، در حصار نشریات. حتی اگر معدود سیاسیون و مبارزانی هم یافت شوند که نبرد کنونی در مطبوعات کشور را نبردی قلمی و مطبوعاتی بدانند، بگرویبندها، توقیف‌ها و محاکمات حکومتی گویای شناخت و درک مخالفان اصلاحات در حاکمیت از دایره سیاسی فعالیت‌های مطبوعاتی در ایران است. درهای احزاب را بسته‌اند و مبارزه در قاب پنجره مطبوعات ادامه دارد.

شاید روزی بتوانند این پنجره‌ها را هم ببندند، اما از آنجا که دوران کم‌اطلاعی و بی‌خبری مردم از زیر و بم حاکمیت در دهه ۷۰ سپری شده، بدشواری بتوان تصور کرد با بسته شدن پنجره مطبوعات شعله مبارزه سیاسی در ایران فرونشیند. آنچه محتمل‌تر به نظر می‌رسد تبدیل این شعله به حریق است! این تاریخ یکصدسال مبارزه قلمی، سیاسی و مطبوعاتی در جامعه ایران می‌گوید. از دهخدا و نسیم شمال تا دادگاه مطبوعات و حضور حاج‌حبیب‌الله عسگرآلادی در هیات منصفه‌آن و مرتضوی جوان در مقام قضاوت آن!

آیت‌الله مهدوی کنی ۶ سال پیش خود را نگران تکرار مشروطه اعلام داشت. این نگرانی تاکنون بارها از دهان هم‌اندیشان وی و آنها که چشم به دهان آیت‌الله کنی دوخته‌اند نیز تکرار شده‌است؛ از جمله از دهان حجت‌الاسلام ناطق نوری در روزهای اخیر. آیت‌الله کنی سرنوشت خویش را در پیوند با سرنوشت روحانیونی هم‌اندیش خود در انقلاب مشروطه می‌بیند و نگران است. این نگرانی نابجا نیست! هم‌اندیشان وی در انقلاب مشروطه نیز نتوانستند واقعیت را ببینند، نخواستند آن را بپذیرند، فرصتی برای عقب نشینی نیافتند و در کنار آن طبقات و اقشاری ایستادند که باید از حاکمیت به زیر می‌آمدند: فتوادل‌ها، زمینداران بزرگ، تجار بزرگ و روحانیونی که ۱۳۰۰ سال از کاروان زمان عقب مانده بودند!

اما، بر تفسیر خطر تکرار مشروطه برای امثال آیت‌الله کنی، آیت‌الله طوسی و حجت‌الاسلام ناطق نوری تبصره‌ای هم وجود دارد که مردم از تکرار آن بیم دارند؛ و آن درآمدن رضاخان از دل حوادث است. همه کوشش مبارزان، سیاستمداران و مردم ایران جلوگیری از پیوند سرنوشت انقلاب ۵۷ و جنبش رفُرمیستی کنونی (اصلاحات) با سرنوشت انقلاب مشروطه است، اما این نگرانی با آن نگرانی که آیت‌الله کنی و هم‌اندیشان وی دارند فاصله‌ای به اندازه دو درک و دو انگیزه دارد. مردم نگران دیکتاتوری، نگران استقلال کشور، نگران سلطه غارتگران، نگران عروج رضاخانی اند که مانند رضاخان میرپنج روی شانه و با حمایت روحانیونی نظیر آیت‌الله کنی در کاخ گلستان جای گرفت و تاجگذاری کرد؛ درحالی‌که امثال آیت‌الله کنی نگران بقای حکومت، قدرت و ثروت خویش‌اند. تفاوت نگرانی از تکرار مشروطه در اینجاست!

آنها که از دو- و بلکه سه نسل- امروز در مطبوعات سینه سپر کرده‌اند تا از اندک فضای باز مطبوعاتی، بعنوان سنگر و پنجره‌ای برای مبارزه در راه استقلال، آزادی و جمهوری دفاع کنند، از تکرار مشروطه و عروج رضاخان جدید نگرانند. تجربه بر تجربه می‌افزایند و دهان به دهان گذشته را می‌شنوند و به سینه می‌سپارند. همه روزنامه‌نویس نبوده‌اند، بلکه شده‌اند، و همه سیاستمدار نبوده‌اند، اما شده‌اند. در همین میدان، هم‌اندیشان آیت‌الله کنی نیز قلم در دست دارند و در دایره نگرانی آیت‌الله کنی می‌نویسند. مطبوعات کنونی، عرصه حضور آنها نیز هست، و آنجا که از قلم و اندیشه کم می‌آورند، از دادگاه مطبوعات برای گرفتن و بستن رقیب استفاده می‌کنند! دو صف مطبوعاتی در برابر هم قرار گرفته‌اند، همچنان که دو صف در حکومت روبروی هم ایستاده‌اند. این صف‌بندی در قامت صف مردم و صف حاکمیت مخالف حق و حقوق مردم نیز در برابر هم قرار دارد.

## رهبران سیاسی و مطبوعات

نسل ناظر و حاضر در انقلاب مشروطه، خوش نام و بد نام در خاک خفته‌اند، و از جمع فعالان و حاضران جنبش ملی دهه ۳۰ انگشت شمارانی هنوز در صحنه باقی مانده‌اند. از میان میلیون و مذهبیبون بیشتر و از جمع توده‌ایها - چپ دیگری را از آن دوران نمی‌توان شمارش کرد- کمتر. این حاصل جمع، هم ناشی از سن و سالی‌است که بر همه گذشته و هم نتیجه تلفاتی است که توده‌ایهای نسل دهه ۳۰ در جریان حوادث دهه ۶۰ دادند. نام‌آوران و نام‌دارانی دیگر در صحنه نیستند و انگشت شمارانی که باقی مانده‌اند، همچنان در محاق سانسور و کنترل امنیتی! در این حصار نیز، در مقایسه با میلیون و مذهبیبون ملی، محرومیت همچنان بر توده‌ایها و چپ‌های غیر مذهبی سنگینی می‌کند.

در فراز و فرودهای ۶ سال گذشته، همه این باقی‌ماندگان، هریک به فراخور اطلاع و آگاهی، حضور در حوادث و فضائی که برایشان در مطبوعات وجود داشته حرف و سخنی گفته و منتشر کرده‌اند. گاه بعنوان خاطره و گاه بصورت گفتگو و مصاحبه؛ و در سرجمع این انتشارات و گفتگوها، نقطه پرگال تجربه و هشدارباش‌ها بر محور دلائل شکست انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد می‌چرخیده و بیم از تکرار دوباره آن در شکل و شمایل دیگری!

## زخم خوردگان جدید

طی نیم دهه اخیر، نسل زخم خورده‌ای پا به میدان گذاشته، که با دهه ۳۰ و جنبش ملی ایران در آن سال‌ها یا با واسطه آشنا شده است. از دهان ناظران و حاضران در صحنه مطبوعات و مبارزه در آن دوران شنیده و یا از قلم آن‌ها حوادث را خوانده‌است. زمان چنان گذشته و چنان خیل عظیمی از جوانان و نوجوانان پا به میدان گذاشته‌اند، که نه تنها در باره حوادث انقلاب مشروطه، نه تنها از جنبش ملی دهه ۳۰، بلکه از انقلاب ۵۷ و سال‌های نخست پیروزی این انقلاب نیز باید با آنها سخن گفت و منتشر کرد، تا بدانند جنبش کنونی ادامه چه رویدادهائی است و آنها که بر مسند قدرت و حکومت نشسته‌اند چه سیری را طی کرده‌اند و چرا و چگونه توانستند قدرت را قبضه کنند. آن گورستان خاک‌آلودی که در ابتدای جاده خاوران با دیواری بلند از شهر جدا شده شرح خونینی از حوادث و رویدادها را در سینه خود دارد؛ آنها که قربانی ترور شدند تا جاده قدرت برای مافیای

مجلس موظف است برای این پرسش مهم  
پاسخی قانع کننده بیابد: موفقه اسلامی  
واحدهای نظامی در اختیار دارد یا خیر؟

# موفقه اسلامی

## حزب مسلح در ج.ا.

حزب و فعالیت حزبی در تمام دنیا معنائی کم و بیش یکسان دارد. داشتن اساسنامه، تدوین مرامنامه و ارائه برنامه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و سپس تلاش تبلیغاتی و سازمانی برای تحقق این مجموعه در جامعه و در حاکمیت.

احزاب تا وقتی در خارج از حاکمیت اند نقش اپوزیسیون را دارند، وقتی در حاکمیت شریک می‌شوند سیاست اتحادی را پیش می‌برند و وقتی اکثریت را در اختیار دارند به تناسب قدرت و وسعت نیروی اجتماعی که توانسته‌اند بسیج کنند در راه تحقق اهدافشان گام بر می‌دارند. هیچ حزبی، در کلیت خود، در هیچ کشوری نتوانسته و اساساً نمی‌تواند سخنگوی همه طیف‌های اجتماعی یک جامعه، بصورت یکسان باشد. هر حزبی به نسبت نزدیکی به این طیف و یا آن طیف اجتماعی و یا برخاستن از میان بخشی از اقشار و طبقات اجتماعی، طبعاً سخنگوی آن بخش از طبقات و اقشار اجتماعی، در کلیت خود است.

از کمون پاریس و حتی پیش از آن، از ابتدای انتشار مانیفست حزب کمونیست که در واقع منشور و کارپایه حزب در جهان به حسامی‌آید، تعریف حزب در کشورهای مختلف جهان، با کمی پس و پیش کردن جملات و مفاهیم بالا، همان است که ذکر شد.

در ایران نیز تاریخ حزب و آنچه که در تاریخ احزاب سیاسی ایران ثبت است، (می‌توان مراجعه کرد به تاریخ احزاب سیاسی ملک‌الشعرا بهار و رسول مهربان) خارج از این چارچوب عمومی نیست. به همین دلیل، در جمهوری اسلامی نیز، پس از خارج ساختن همه احزاب سیاسی و سابقه دار ایران از صحنه فعالیت علنی و آشکار و قانونی در جامعه، وقتی احزابی با اندیشه‌ها و بقولی "ایدئولوژی اسلامی" تشکیل شد، نیز، از این چارچوب نتوانست خارج شود. نه فقط حزب جمهوری اسلامی، نه فقط جمعیت موفقه اسلامی، که حتی جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز و تا حدودی انصار حزب‌الله هم نتوانستند از این چارچوب فراتر روند. جبهه مشارکت ایران اسلامی، حزب همبستگی، دفتر تحکیم، کارگزاران سازندگی و نیز به همین ترتیب. همه آنها نیز ناچار به انتخاب شعار، برنامه، اساسنامه، کنگره و مصوبه شدند، گرچه در چارچوب تنگ و یا وسیع‌تر نظراتی که داشته و دارند.

این تعریف مربوط به زمان و دورانی است که شرایط عادی و غیر جنگی در کشور حاکم است. یعنی کشور در اشغال نیروهای نظامی بیگانه نیست و فضای سیاسی در کشور نیز چنان بسته و فعالان حزبی و

کنونی هموار شود، هر یک پاره‌های لحاف چهل تکه سرگذشت انقلاب ۵۷، همانگونه که خفتگان خاوران پاره‌های این لحاف چهل تکه‌اند.

نسلی که در مطبوعات قلم می‌زنند نیز با ارتجاع مذهبی درگیرند، همانگونه که نیروهای مترقی دهه ۳۰ با آن درگیر بودند؛ با توطئه‌های بیت رهبری و بخش‌هایی از نیروهای نظامی و فرماندهان آن درگیرند، همانگونه که نسل دهه ۳۰ با توطئه‌های دربار شاهنشاهی و نیروهای نظامی وابسته با آن درگیر بودند و نسل انقلاب مشروطه با قزاق‌های لیاخف روس و فرمانبر دربار قاجار؛ مبارزان دهه ۳۰ اعم از مذهبی و ملی و غیر مذهبی با مخالفان و خائنین بازمانده انقلاب مشروطیت و هموار کنندگان جاده قدرت رضاخان میرپنج درگیر بودند؛ نسل زخم خورده نیم دهه اخیر نیز با یاران به ثروت و قدرت دست یافته و پشت به آرمان کرده دوران پیش و پس از انقلاب ۵۷ درگیرند

مطبوعات تریبون این نبرد است. همانگونه که در دهه ۳۰ چنین بود. چهره‌ها و قلم‌ها در دو جبهه، این نبرد را بازتاب می‌دهند. همانگونه که در دهه ۳۰ و جنبش ملی چنین بود. در آن دهه دکتر حسین فاطمی در مقابله با احمد دهقان سرمقاله‌های روزنامه "باختر امروز" را می‌نوشت و از جنبش ملی دفاع می‌کرد و سید نابکاری بنام "مهدی میراشرفی" در روزنامه "آتش" نفت بر حریق کودتا می‌باشید. در نیم دهه اخیر سعید حجاریان در کسوت روزنامه نگار به صحنه بازگشته و آب بر آتشی می‌پاشد که حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان برپا می‌کند. حیرت آور آنکه هم حسین فاطمی را به گلوله بستند و هم سعید حجاریان را. هم او از مرگ جست و تا دم کودتای ۲۸ مرداد و تیرباران متکی به عصا راه رفت و هم حجاریان نیمه فلج بر صندلی چرخدار به راهش ادامه می‌دهد. سرنوشت‌ها نباید یکسان شود. این مثنی از خروار است!

دو نسل از رهبران و روزنامه نگاران: مبارزان و رهبرانی که روزنامه نگار شدند و سیاست و مبارزه را با قلم ادامه دادند و روزنامه‌نگارانی که مشق سیاست و مبارزه را ابتدا در روزنامه‌ها نوشتند، در برابر دیدگان ما بخشی از تاریخ مطبوعات و مبارزه را شکل می‌بخشند.

سرگذشت مطبوعات یکصد سال اخیر ایران، هرگز جدا از سرگذشت انقلاب مشروطه، جنبش ملی و خیزهای انقلابی نبوده است؛ همانگونه که سرگذشت سیاست و مبارزه جدا از مطبوعات نبوده است. علامه دهخدا، احسان طبری، صادق هدایت، حسین فاطمی، ملک‌الشعرا بهار و احمد کسروی یگانه نگین‌های زمرد این انگشتری نبودند؛ "میرجعفرپیشه وری" رهبر حکومت خودمختار آذربایجان نیز مدیرمسئول و سرمقاله نویس خوش قلم روزنامه "آزیر" بود؛ همچنان که سیدضیاء انگلیسی، رهبر پشت صحنه کودتای ۲۹ اسفند و روی کار آمدن رضاخان هم مشق سیاست را ابتدا از روزنامه‌ها شروع کرد.

این سیل قلمی که اکنون و در نیم دهه اخیر مطبوعات را با خود برده، سرگذشتی به قدمت یکصدسال مبارزه مطبوعاتی-سیاسی دارد و سرچشمه‌ای خشک نشدنی: قریحه سیاسی و ذوق روزنامه‌نگاری مردم ایران!

این نبرد را بازتابی هم در مهاجرت هست؟ درکی از آنچه آنجا می‌گذرد، در اینجا وجود دارد؟ کاروان در آنجا خواهد رفت و در اینجا در گل خواهد ماند؟ **توفانی در فنجان و اقیانوسی در تلاطم!**

## پیوند تاریخی

# بنیادگرایان امریکا و ج.ا.

حمایت امریکا از طالبان تا حد اعطای ۴۵ میلیون دلار کمک به آن در ماه مه ۲۰۰۱، حمایت امریکا از بنیادگرایان حاکم عربستان سعودی و بنیادگرایی نظامیان پاکستان نمونه‌هایی از حمایت آن کشور از بنیادگرایی در سال‌های اخیر در منطقه خاورمیانه است. جبهه ارتجاع در جمهوری اسلامی نیز پیوسته روی این حمایت تاریخی حساب حکومتی برای خویش باز کرده است و هر بار که جمهوریخواهان در امریکا بر سر کار بوده‌اند مناسبات زیرمیزی خود با امریکا را، بر مبنای همین حمایت تاریخی بیشتر کرده است؛ این کوشش اکنون نیز علیرغم همه درشت کوهی‌ها و نرم‌رفتاری‌ها ادامه دارد.

از آغاز دهه ۸۰ میلادی حمایت از بنیادگرایی اسلامی، محور اصلی سیاست خارجی امریکا در مقابله با "خطر کمونیسم" و جنبش‌های مرفقی و مردمی را تشکیل می‌داد.

بوش در اولین سخنرانی خود پس از انفجارهای ۱۱ سپتامبر از شروع یک "جنگ صلیبی" جدید سخن گفت. استفاده از اصطلاح جنگ صلیبی با واکنش گسترده دولت‌های عرب مواجه شد. روزنامه نیویورک تایمز سخنرانی "محور شیطانی" بوش را از نظر فلسفی پاسخ بنیادگرایی مسیحی به سخنرانی معروف آیت‌الله خمینی که طی آن امریکا را "شیطان بزرگ" نامید ارزیابی کرد.

روزنامه "الاهرام" چاپ قاهره مورخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ در رابطه با بنیادگرایی حاکم بر سیاست خارجی امریکا نوشت: «مذاهب، ایدئولوژی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی دارای بعد معنوی بشمار می‌آیند. حوادث ۱۱ سپتامبر صحت این ادعا را ثابت کرد. بوش، بن‌لادن، تونی بلر و پاپ، همه به یک زبان سخن می‌گویند. آنها بنام خدا بدنبال نفت هستند و در این راه هر مخالف و مانعی را "شیطانی" می‌نامند. زمانی که بوش به افغانستان اعلام جنگ کرد، نظامی‌گری خود را با مذهب آراست و ادعا کرد که عدل ازلی و ابدی امریکا، به نبرد شر و شیطان آمده است. یازده سال پیش، پدر او در جنگ خلیج صدام حسین را "شیطان" معرفی کرد. البته نباید نقش پاپ را فراموش کرد که در آستانه حمله امریکا به افغانستان با سفر به ازبکستان و دیگر کشورهای حوزه دریای خزر، جاده معنویت را برای تجاوز به افغانستان و نهایتاً کنترل ذخائر عظیم نفت و گاز این منطقه فراهم کرد.»

در عرض ۶۸ سال گذشته، در کاخ دادگستری امریکا، مجسمه‌ای نیمه عربیان از الهه عدالت وجود دارد. "اشکراف"، وزیر دادگستری بوش، ماه گذشته دستور داد با هزینه‌ای بالغ بر ۸ هزار دلار این مجسمه را با پرده‌ای آبی رنگ بپوشانند زیرا دیدن این مجسمه را خلاف موازین اخلاقی مورد نظر خود می‌داند. بخشی از اعتراضات گسترده به این سیاست بنیادگرایان حاکم در کاخ سفید از زبان یکی از قانونگذاران امریکا در سخنرانی پیش از دستور در سنا چنین منعکس شد: «دولت بجای هزینه‌ای بالغ بر ۸ هزار دلار برای پوشاندن این مجسمه می‌توانست با کمتر از یک دلار، در کابل بورقه (حجاب اسلامی به سبک افغان‌ها) خریده و بورقه طالبانی را تن الهه عدالت کند.»

سیاسی چنان تحت پیگرد نیستند که به کوه و کمر زده و به جنگ پارتیزانی دست بزنند. به همین دلیل نیز تاکنون بارها از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون - بیانیه‌ها، قوانین و مقرراتی تنظیم، تصویب و ابلاغ شده مبنی بر اینکه نظامیان وارد کار حزبی و تشکیلاتی نشوند و سازمان‌های سیاسی نیز تشکیلات نظامی نداشته باشند و مسلح نیز نباشند. اگر هم بوده‌اند و داشته‌اند، منحل کنند و یا تحویل دهند. از فرمان ۱۰ ماده‌ای آیت‌الله خمینی تاکنون بارها تصمیماتی در همین زمینه گرفته شده و اتفاقاً هر بار که خواسته‌اند بزرگترین اتهامات را در پرونده یک فعال سیاسی ثبت کنند، در مطبوعات نوشته‌اند که اسلحه‌ای را در خانه او یافته‌اند. از جمله و بعنوان آخرین نمونه‌های تاریخی ادعای کشف اسلحه در خانه دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و حتی مهندس عزت‌الله سحابی دبیر و هماهنگ کننده "اتحاد نیروهای ملی-مذهبی" در دوران اخیر است، که با اعتراض و تکذیب شدید و قاطع هر دو شخصیت نامبرده همراه شد و هر دو آنها، این را یک پرونده سازی برای غیر قانونی کردن این دو شکل و سازمان و مجازات‌های سنگین برای وابستگان به آنها ذکر کردند.

ظاهراً، از بدو تاسیس جمهوری اسلامی تاکنون، همه قوانین و مقررات مربوط به ممنوع بودن وابستگی نیروهای نظامی، یک تشکل سیاسی را شامل نشده است و آن جمعیت مومتلفه اسلامی است. تمام تعریف یاد شده در بالا شامل حال این جمعیت می‌شود. یعنی اساسنامه دارد، مرانامه دارد، برنامه اقتصادی و سیاسی دارد، تشکیلات دارد، پلنوم برپا می‌کند و به سبک تمام احزاب جهان کنگره برگزار می‌کند، اما در کنار این فعالیت قانونی و بسیار آزاد، که خاص فعالیت در یک جامعه غیر جنگی و در حالت عادی است، به سبک کشور اشغال شده و یا حزب در حال جنگ پارتیزانی واحد نظامی هم دارد. یعنی هم در حالت صلح و مسالمت بسر می‌برد و هم در حالت نظامی و پارتیزانی! هم آماده فعالیت سیاسی است و هم آماده فعالیت نظامی و آنگونه که مشاهده می‌شود، در تمام این سال‌ها در هر دو عرصه فعالیت داشته و می‌کوشد یگانه حزب سیاسی-مسلح در ایران شود!

اینکه فرمانده بسیج سپاه پاسداران و جانشین فرمانده سپاه پاسداران وابسته به رهبری این حزب سیاسی است و اینکه گفته می‌شود لباس شخصی‌ها واحدهای نیمه مسلح وابسته به این جمعیت هستند و در سازماندهی بسیج بعد از جنگ نیز کار در دست رهبری جمعیت مومتلفه اسلامی بوده است، حرف و سخنی نیست که بتوان از کنار آن عبور کرد و نگران ادامه برخی عملیات تروریستی و فرا روئیدن آنها به یک عملیات نظامی برای قبضه حاکمیت نبود. شک و شبهه‌هایی که در این عرصه وجود دارد باید رفع شود و بصورت مشخص معلوم شود که "جمعیت مومتلفه اسلامی دارای واحد نظامی هست یا خیر؟ با واحدهای نظامی ارتباط سازمان دارد یا خیر؟ فرماندهان سپاه و بسیج در رهبری این جمعیت حضور دارند یا نه؟ لباس شخصی‌های نیمه مسلح در اختیار این جمعیت هستند یا خیر و بالاخره اینکه سلاح در اختیار جمعیت مومتلفه اسلامی قرار دارد یا خیر؟» تفاوت نمی‌کند که این سلاح را از خارج و از طرق غیر قانونی وارد کشور کرده و افراد وابسته به خود را به آن مسلح کرده باشند و یا سلاح‌های مجاز و سازمانی ارتش و سپاه پاسداران در اختیار آن باشد!

کمیسیون احزاب مجلس ششم وظیفه دارد برای این پرسش پاسخی مستند ارائه دهد: «از طریق بودجه کمیته‌امداد که سرپرستی آن با حاج حبیب‌الله عسگراولادی است، لباس نظامی برای بسیج جدید خریده شده است یا خیر؟ و از همین بودجه حقوق به لباس شخصی‌ها و بسیج داده می‌شود یا خیر؟»

**نتایج مذاکرات و توافق‌های پنهان امریکا و جناح راست حاکمیت ج.ا. را در لابلای مطالب مطبوعات و سخنان رهبران این جناح باید دنبال کرد و فاش ساخت!**

## شرایط امریکا

و پذیرش آن از سوی مخالفان اصلاحات!

**نتایج مذاکرات پنهان با امریکائی‌ها بتدریج در تصمیمات و مواضع رهبران و مطبوعات جناح راست منعکس می‌شود!**

ارگان مولفه تهدید می‌کند که بی توجهی هیئت وزیران در مورد خصوصی سازی " دولت را با بحران شدید درآمدی مواجه خواهد ساخت "

**به نوشته شما " اگر فرایند فعلی اصلاح نشود خصوصی سازی کند و غیرپویا خواهد ماند "**

ارگان سرمایه داری تجاری ایران سپس به مسئله واگذاری چهارده شرکت وابسته به صنعت نفت به سرمایه داران خصوصی اشاره کرده و از تاخیر در اجرای آن شکایت می‌کند.

شما در پایان نتیجه گیری می‌کند که " با توجه به عدم توانایی های دولت بسیار بعید است؛ خصوصی سازی همچنان آرام آرام و لاک پشتی روند گذشته را دنبال خواهد نمود و بالاخره بدلیل عدم کارایی سیستم ضعیف دولتی نتیجه مطلوبی از این سیاست حاصل نخواهد شد "

همزمان با این مطلب روزنامه رسالت از قول موسی غنی نژاد، یکی از نظریه پردازان امر خصوصی سازی در جمهوری اسلامی که هرچه دل تنگش بخواید در مطبوعات منتشر می‌کند، در باره فساد گسترده مالی و اقتصادی در جمهوری اسلامی بدون اشاره به نهادهای پر قدرت اقتصادی وابسته به بیت رهبری و عدم نظارت دولت بر آنها و بدون اشاره به ضرورت آزادی مطبوعات برای پرداختن به ریشه‌های واقعی این فساد از درون جعبه مارگیری صندوق بین الملل پول و بانک جهانی نسخه زیر را بیرون آورده و مینویسد: فساد، ناشی از اقتصاد دولتی و تخصیص غیر بهینه منابع است!

رسالت، که برای انتشار نظرات اقتصادی تائید کننده خصوصی سازی مرزهای " خودی " و " غیرخودی " و ظاهر با " ریش " و یا " بدون ریش " را فراموش می‌کند، از قول غنی نژاد مدعی میشود: " غیردولتی کردن اقتصاد و مقررات زدایی از فعالیتهای اقتصادی، کاهش مراحل دیوانسالاری و در نهایت خصوصی سازی باید مورد توجه قرار گیرد "

بنظر غنی نژاد دولتی بودن اقتصاد عوارضی دارد که " مهمترین عارضه کنونی آن بیکاری جوانان است "

رسالت در مقاله ای دیگر به تاریخ بیست و ششم اسفند هشتاد با چاپ کامل مقاله ای از نشریه اقتصاد ایران، که نماینده رسمی نشریه اکونومیست لندن در تهران است، بشدت به دولت حمله کرده و عدم کارایی اقتصاد ایران را ناشی از دولتی بودن اقتصاد ایران ارزیابی میکند.

همزمان با انتشار این اخبار، دادگستری تهران برای روزنامه عصر ما، به اتهام تشویش اذهان عمومی، اما در واقع به اتهام مخالفت با خصوصی سازی حکم توقیف صادر کرد!

در همین حال هیات منصفه دادگاه مطبوعات نظر خود را در باره محاکمه محسن میردامادی مدیرمسئول روزنامه " نوروز " اعلام داشت: محکومیت! جرم نوروز هم انتشار مقالاتی در مخالفت با خصوصی سازی است؛ گرچه بهانه‌های دیگری را عنوان کرده باشند.

دادگاه مطبوعات یک هیات منصفه هم دارد. گرداننده اصلی این هیات منصفه کسی نیست جز حاج حبیب الله عسگراولادی دبیرکل مولفه اسلامی و صاحب امتیاز نشریه شما ارگان مولفه اسلامی!

همزمان به این تحولات روزنامه " سیاست روز " نشریه دیگر جناح راست ضمن چاپ مصاحبه ای با **محمد باقر حکیم**، عنوان بزرگ صفحه اول خود را به این جمله اختصاص داد که " **صدام مستحق حمله نظامی است** ". از آنجا که محمدباقر حکیم را کمیته امداد عسگراولادی و شورای تبلیغات اسلامی آیت‌الله جنتی اداره می‌کنند، این سخنان وی، اعلام پذیرش خواست امریکا برای همکاری جمهوری اسلامی با امریکا برای

انتشار برخی اخبار مربوط به دیدارهای پنهان و مذاکرات پنهان تر میان دیپلمات‌های اعزامی وابسته به جناح راست جمهوری اسلامی با امریکا، اکنون با موضع گیری‌های این جناح در مطبوعات وابسته به خود، از یک حرکت سازمان یافته خبر می‌دهد. تحرکی که در گذشته نیز به چشم می‌خورد، اما اکنون شتاب بیشتر و فوق العاده‌ای به خود گرفته است. شاه بیت این تحرکات، در عرصه تحولات اقتصادی جناح راست به چشم می‌خورد. در این عرصه، بر خلاف عرصه سیاسی که مذاکرات را پنهان پیش می‌برند، آنها موضع خود را بیش از هر زمان دیگری بی پروا اعلام می‌کنند.

نشریه " شما " ارگان مطبوعاتی جمعیت مولفه اسلامی در مقاله ای در شماره ۲۵۱ خود ضمن انتقاد از به اصطلاح " **کندی فرایند خصوصی سازی** " نوشت که بیش از پنج ماه پیش آقای ایرج ندیمی عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، آقای طهماسب مظاهری وزیر امور اقتصادی و دارایی را جهت پاسخگویی به روند ناقص و کند خصوصی سازی به مجلس شورای اسلامی فراخواند. وزیر اقتصاد از مجلس شش ماه فرصت خواست تا اقدامات لازم را به عمل آورد تا هر چه سریعتر کارخانجات و واحدهای ملی باقیمانده که هنوز به تملک سرمایه داری تجاری ایران در نیامده است را خصوصی سازی کند اما به نوشته شما با گذشت شش ماه " هیچ اقدام اساسی و تدبیر و برنامه شفافی از طرف این سازمان دولتی برای کوچک کردن تصدیگری دولت یا خصوصی سازی انجام و یا ارائه نشده است "

شما در ادامه یادآور میشود: " طی سالهای هفتاد تا هشتاد حدود هشت هزار میلیارد ریال سازمان خصوصی سهام شرکتهای دولتی را به بخش خصوصی واگذار کرده است لیکن این اقدام نسبت به آنچه طی سالهای طی شده میبایست انجام میگرفت بسیار ناچیز و غیرمحسوس است "

به تسلیم در برابر شرایط امریکا نیستند. برای رسیدن به این مقطع، فعلا تمام تلاش آنست که ارتباطهای مطبوعاتی آنها با مردم قطع شود. حکم توقیف نشریه عصرما و حکم قریب الوقوعی که قرار است بر علیه روزنامه نوروز و محسن میردامادی صادر شود در جهت اجرای این شرط است.

بنابراین، لازم نیست متن پروتکل توافقهای جناح راست جمهوری اسلامی با امریکا رسماً منتشر شود و رهبر پذیرش آن را اعلام کند، پیش از انتشار این پروتکلها هم می‌توان با کنار هم قرار دادن تکه‌های پراکنده، آن لحاف چهل تکه‌ای را در معرض دید افکار عمومی قرار داد که روی سر مذاکرات و زویندهای پنهان کشیده‌اند. این که رهبر در سخنرانی‌هایش چه می‌گوید، کوچکترین ارزش و اعتباری ندارد، آنچه اعتبار دارد و باید بدقت آن را بازشناخت و افشاء کرد ردپاهای گفتگوهای پنهان و نتایج آن در موضع‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی جناح راست است. جناحی که دیپلمات‌های مخفی به قبرس و امریکا اعزام داشته و بی شک رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام همانقدر در جریان جزئیات آن قرار دارد که رهبر و بیت او! آنچه در محاسبات امریکا و راستگرایان ظاهرا جایی ندارد مردم ایران است که همیشه درس بزرگی به برباد دهندگان استقلال کشور و بازیگران پشت به مردم در صحنه سیاسی کشور داده‌اند.

تحولات روزهای آینده نه فقط بیشتر مضمون مذاکرات پنهان میان جناح راست و امریکا را نشان خواهد داد، بلکه صحنه‌های دیگری از کشاکش و مبارزه میان قدرت مردم و توان نیروهای ضد مردم را به نمایش خواهد گذاشت.

## روضه خصوصی سازی را چه کسانی می‌خوانند؟

نام فریدون خاوند برای کسانی که به رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور گوش میدهند نام آشنائی است. کمتر کسی است که تفسیرهای تکراری وی در رادیوهای آزادی و بی.بی.سی و فرانسه را نشنیده باشد و در تفسیرهای وی این چند جمله را به خاطر نیآورد که اقتصاد ایران "اقتصادی است دولتی". فرایند خصوصی سازی در ایران کند و ناپویاست، اقتصاد ایران بدلیل دولتی بودن از چند اژدها و پلنگ و چابکسواران آسیای جنوب شرقی عقب افتاده است.

او که در خارج از کشور است و آسان تر از موسی غنی‌نژاد می‌تواند درباره ضرورت مناسبات همه جانبه با امریکا دفاع کند معتقد است گره کور اقتصاد ایران، نه در متمرکز شدن این اقتصاد در دست مافیای تجاری، بلکه در عدم رابطه با امریکاست. ایشان اعتقاد دارد نظام سرمایه‌داری غالب نیست، زیرا دولت بر این اقتصاد تسلط دارد. اینکه سرمایه‌داری تجاری از نظر ایشان سرمایه‌داری به حساب نمی‌آید و قدرت حکومتی در واقع در دست این سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی است اساسا در تفسیرهای ایشان جایی ندارد.

گفتارهای خاوند و غنی‌نژاد با ظاهری اقتصادی و نه سیاسی و ایدئولوژیک هر روز تکرار می‌شود تا فریدون خاوند به عنوان یک کارشناس

حمله نظامی به عراق نیست که از دهان محمدباقر حکیم بیرون آمده؟ و جناح راست به این ترتیب خود را هرچه بیشتر با امریکا و صندوق بین‌المللی پول هماهنگ و همسو نمی‌کند؟ این همسوئی و هماهنگی حاصل آن مذاکرات پنهانی نیست که گفته می‌شود ابتدا در قبرس شروع شد و سپس با سفر به امریکا دنبال شد؟

اگر این اخبار را در کنار مطالب روزنامه رسالت در انتقاد از دولت بدلیل کندی روند خصوصی سازی و چاپ عکس بزرگ رنگی موسی غنی‌نژاد کارشناس اولترالبرال و معتبر رادیوهای آزادی و بی بی سی و نماینده فکری و نظری صندوق بین المللی در دانشگاه‌های ایران قرار دهیم بنظر میرسد که جناح راست خود را آماده برداشتن نیم گام آخر را برای علنی کردن مناسبات ویژه با امریکا می‌کند. برای برداشتن این نیم گام آخر باید از سد دولت خاتمی و متحدان متمایل به چپ آن در جبهه دوم خرداد عبور کرد. بعد از تعطیلات نوروزی، باید منتظر توطئه‌های تازه‌ای برای زمینه سازی برداشته شدن این نیم‌گام بود.

شرایط امریکا چه می‌تواند باشد و آنها که می‌خواهند نیم گام آخر را بردارند چگونه خود را برای پذیرش این شرایط آماده می‌کنند:

**۱-** مذاکرات باید پنهان باشد، زیرا در مذاکرات علنی و زیر نظارت مردم نمی‌توان امتیاز گرفت. این شرط امریکا را رهبر جمهوری اسلامی با نفی حق مجلس برای رسیدگی به مسئله مذاکره با امریکا و حملات گاه و بیگاهی که به موضوع مذاکره با امریکا می‌کند که در واقع منظور از آن همان مذاکرات علنی است تاکنون تامین شده است.

**۲-** با حمله نظامی امریکا به عراق نباید مخالفت شود. این شرط نیز، بموجب مواضعی که اخیرا نشریه شما و جمعیت مولفه اسلامی شانه به شانه روزنامه "رسالت" اتخاذ می‌کند پذیرفته شده است. انتشار مصاحبه باقر حکیم زنده ترین سند است. این مواضع حتی از مواضع حکومت‌های عرب وابسته به امریکا در منطقه نیز جلوتر است.

**۳-** بنگاه‌های اقتصادی ملی و متعلق به مردم و مهمتر از همه نفت ایران که یک قرن مردم ایران مبارزه کرده اند تا آن را ملی کنند، به خواست امریکا و در چارچوب "لیبرالیسم جهانی" باید خصوصی شود. در این زمینه نیز مطالبی که نشریه شما و رسالت منتشر می‌کنند و نمونه‌هایی از آن نیز در بالا آمد نشان دهنده توافق جناح راست با شرایط امریکاست. این جناح نه فقط با این شرط موافق است بلکه خود را بیش از همه در آن ذینفع میداند و اساسا انتقادش به دولت در آن است که چرا این اقدامات را سریعتر انجام نمیدهد.

**۴-** امریکا حتی پیش از به ریاست جمهوری رسیدن جورج دبلیو بوش و در اعلام تر "اعتدال" از سوی سائروس ونس- با حضور نیروهای طرفدار هر نوع سیاست مخالف خصوصی سازی لیبرالیستی در ارگان‌های تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی مخالف است. این شرط را نیز رهبر جمهوری اسلامی در تعیین ترکیب اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام پذیرفت و حتی یک گام هم جلوتر گذاشت و اصولا جلوی حضور آنان را در مجمع گرفت چه رسد به داشتن نقش تعیین کننده در این مجمع!

آنچه، بعد از یورش به نیروهای ملی-مذهبی و مدافع استقلال کشور ناتمام مانده سرکوب نیروهای چپ مذهبی و کسانی است که حاضر

نباید شنیده شود. بنابراین در خارج از کشور نیز، نظیر داخل کشور اقتصاددان کم نیست اما آنهایی دست باز در سخن گفتن، مقاله نوشتن و گفتگوهای رادیویی و مطبوعاتی دارند که متمایل به خواست سرمایه‌داری جهانی در خارج و سرمایه‌داری تجاری داخلی سخن بگویند.

پیامدهای سیاست‌های اولترالیبرال چه در اروپا، چه در آسیا و افریقا و امریکای لاتین اکنون وضعیتی انفجاری را در نتیجه بی‌عدالتی و نابرابری طبقاتی بوجود آورده است که روز بروز بخشهای وسیعتری از مردم و گروه‌های اجتماعی را به عرصه مبارزه با آن می‌کشاند. نمونه این مبارزه را در تظاهرات نوبتی در جریان اجلاس سران کشورهای غرب و گردهمایی‌های مشابه آن، از جمله در سیاتل امریکا، لیون فرانسه، جنوا در ایتالیا، لاکن در بلژیک و در همین روزهای اخیر در تظاهرات بزرگ بارسلون و اعتراض میلیونی در ایتالیا شاهدیم.

### گزارش یک خبرنگار ایرانی:

## مناسبات پنهان با امریکا!

مجله "ویلچویس" چاپ نیویورک، اخیراً مقاله‌ای را به قلم یکی از خبرنگاران سابق روزنامه توقیف شده زن بنام "کاملیا انتخابی‌فرد" منتشر کرده‌است. در این مقاله پیرامون مناسبات پنهان جبهه مخالفان اصلاحات با امریکا آمده‌است « در ماه گذشته هادی نژاد حسینیان سفیر ایران در سازمان ملل که وابسته به نیروهای محافظه کار جمهوری اسلامی است، ملاقاتی با نمایندگان وزارت خارجه امریکا داشته‌است. سخنگوی بخش خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا به ما گفت که وی از این ملاقات بی‌اطلاع است ولی هر نشستی که اخیراً میان مقامات امریکا و ایران انجام گرفته باشد به منظور هماهنگی در مقابله با نیروهای القاعده و طالبان بوده‌است »

گزارش مذکور چنین ادامه می‌یابد: « روز ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ نژاد حسینیان برای شرکت در جلسه‌ای با تعدادی از مقامات امریکا به واشنگتن سفر کرد. همچنین در ماه مارس سال گذشته آیت‌الله خزعلی، یکی از سرشناس‌ترین رهبران جناح راست افراطی ایران که عضو مجلس خبرگان است، بمنظور سخنرانی در مرکز اسلامی واشنگتن و معالجات پزشکی وارد واشنگتن شد و گفته می‌شود در این سفر او نیز ملاقات‌هایی با مقامات امریکائی داشته‌است. وی از رهبران یک سازمان مذهبی-سیاسی موسوم به "حجتیه" است که آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۸ فعالیت آن را در ایران به آن دلیل که با انقلاب مخالف بود و با سازمان امنیت شاه ارتباط داشت ممنوع کرد، اما اکنون گفته می‌شود بزرگترین تشکیلات سیاسی در جمهوری اسلامی متعلق به این سازمان است. این سازمان از نظر ایدئولوژیکی شباهت‌های زیادی با طالبان افغانستان دارد و گفته می‌شود با گروه القاعده نیز در تماس بوده‌است.»

انتخابی‌فرد سپس در قسمت پایانی گزارشی خود اشاره به تهدیدات امریکا و تاثیر آن بر فضای سیاسی ایران کرده و می‌نویسد: « تهدیدات اخیر بود برای جناح مخالف اصلاحات در حکم یک مانده آسمانی بود.»

بی‌طرف در خدمت مبلغان لیبرالیسم اقتصادی در ایران قرار گیرد و چون ریش و تسبیح هم ندارد حرفش بیشتر به دل‌ها در ایران بنشیند!

اما اگر کسی نظری مخالف نظرات غنی نژاد و خاوند ( در داخل و خارج کشور) بگوید، فوراً با حربه ایدئولوژی به سراغش می‌روند و مارک چپی بر پیشانی‌اش می‌نشانند. این آقایان آنقدر بی‌طرفند که در تمام این سال‌هایی که اقتصاد آسیای جنوب شرقی فرو ریخت، در کشورهای مجری خصوصی سازی بزرگترین بحران‌های اقتصادی-اجتماعی پیوسته و حتی در باره قیام گرسنگان آرژانتین و تظاهرات و اعتصابات دنباله‌دار و عظیم در اسپانیا و ایتالیا لب از لب علیه خصوصی سازی و نتایج فاجعه بار لیبرالیسم در این کشورها و مناطق از هم باز نکردند!

این دو کارشناس و بویژه خاوند آنقدر بی‌طرف اند که معمولاً نظری مستقل از قول خودشان عنوان نمی‌کنند. هر چه می‌گوید از قول "منبع آگاه" و "کارشناسان معتبر" است، که البته و شاید از سر تصادف همه این کارشناسان آگاه و منابع معتبر و مطلع، مانند آقای فریدون خاوند می‌اندیشند و ایدئولوژی اولترالیبرال را در کمال بی‌طرفی پذیرفته اند!!

با شنیدن حرفهای تکراری خاوند از انواع رادیوهای خارج از کشور این سؤال به ذهن میرسد که مگر در خارج از کشور قحطی اقتصاددان است که یک نفر باید مدام از اقتصاد دولتی ایران و کندی فرایند خصوصی سازی و چابکسوران آسیا سخن بگوید.

پاسخ این پرسش را نه در کمبود اقتصاددان بلکه در جایی دیگر باید جستجو کرد. مسئله در اینجا است که بر خلاف آنچه تصور میشود در رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور سانسور ایدئولوژیک حکمفرماست. این سانسور از طریق دستورالعمل‌هایی که به آن "دیرکتیو" یا رهنمود می‌گویند اعمال میشود. این دیرکتیوها از طریق دستگاه‌های سیاست خارجی و داخلی کشور پخش کننده رادیو به مدیران رادیوها و از طریق آنها به مسئولان قسمت‌های مختلفی ابلاغ میشود که مسئولیت رعایت آنها را برعهده دارند. یک نمونه از این رهنمودها را چندی پیش روزنامه "ماریون" چاپ فرانسه افشا کرد که مدیریت رادیوی بی.بی.سی به مسئولین بخشهای مختلف آن ابلاغ کرده بود تا اطلاع ثانوی از بکار بردن واژه "تروریست" در مورد بخشی از مبارزان فلسطینی خودداری کنند. همین نمونه نشان میدهد که سانسور چه ابعادی در این رادیوها دارد. مکانیسم و سازوکار گرداندگی این رادیوها به شکلی است که اصولاً تخطی از رهنمودهای آن ممکن نیست و به فرض اینکه کسی از آن تخطی کند، البته زندانی‌اش نمی‌کنند و اخراج می‌شود کرد که در کشورهای سرمایه داری مترادف با مرگ تدریجی است. این سانسور در عرصه اقتصادی که مستقیماً با منافع طبقاتی سرمایه داری حاکم بر کشورهای غرب ارتباط دارد فوق العاده شدیدتر است. اگر در عرصه سیاسی ضرورت حفظ ظاهر بیطرفانه حدی از آزادی را برای تهیه کنندگان اخبار و گزارشهای این رادیوها فراهم می‌آورد در عرصه اقتصادی از این بی‌طرفی حتی سایه‌ای هم به چشم نمی‌خورد. در اینجا تنها کسانی می‌توانند به گفتارهای این رادیوها راه پیدا کنند یا بعنوان کارشناس و اقتصاددان معتبر مورد مشورت قرار گیرند، که جز دفاع از ایدئولوژی اولترالیبرال، خصوصی سازی، بازکردن دروازه‌ها بر روی کالاهای کشورهای غربی، حمایت از آزادی بی قید و شرط سرمایه‌گذاران خارجی و امثال آن نظر دیگری نداشته باشند. عرصه نظریات اقتصادی بیش از هر جای دیگر عرصه جامعه تک صدایی است که در آن جز صدای تکراری اولترالیبرالیسم صدایی دیگر

**عالیجنابانی که بر شانه‌های خود نخل و شمشیر طلائی حمل می‌کنند  
و با رویای ژنرال مُشرف پاکستانی سر بر بالین می‌گذارند**

## خاکریزهای فتح نشده

### صف تقسیم شده ۷ گروه مجاهد

نیآورد و شکست خورد. تا سنگر وزارت دفاع عقب نشست. احمد توکلی می‌خواست روی موج بحران اقتصادی سوار شده و به بهانه توسعه اقتصادی روزنه‌های موجود توسعه سیاسی را ببندد. او هم رای نیآورد و تا لحظه مناسب، یکبار دیگر عقب نشینی کرد. محسن رضائی از مرز سومی سخن می‌گوید که گویا نه اینست و نه آن، اما مردم دو مرز را بیشتر قبول ندارند: مرز جنبش و مرز مخالفان جنبش!

همه آنها رهبران یا وابستگان ۷ گروه مجاهد پیش از انقلاب‌اند، که اکنون روبروی هم سنگر بسته‌اند. بعد از پیروزی انقلاب، همگی با یکدیگر متحد شده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تاسیس کردند. رهبران آنها از درون زندان‌های شاه با سازمان مجاهدین خلق، بدنبال انشعاب غیر مذهبی که در آن صورت گرفت مرزبندی داشتند و این مرزبندی را بعد از انقلاب نیز حفظ کردند. از آن انشعاب که با قاطعیت گفته می‌شود ساواک شاهنشاهی در ترتیب دادن آن نقش تعیین کننده داشت، مرتجعین مذهبی بعنوان انشعاب مارکسیستی یاد می‌کنند، اما کمتر فرد آشنا به اصول ابتدائی فلسفه مارکسیسم و بویژه آشنا به کاربایه‌ها و زمینه‌های فعالیت حزب توده ایران است که نداند آن انشعاب نه یک انشعاب مارکسیستی بود و نه انشعابی خودجوش و شکل گرفته در درون یک سازمان مذهبی. آن انشعاب از دل رفت و آمد به زندان‌های شاه، دستگیر شدن‌ها و آزاد شدن‌ها، زیر شکنجه تسلیم شدن‌ها و ماموریت پذیرفتن‌ها و سپس به سازمان وصل شدن‌ها بیرون آمد و به همین دلیل نیز ساواک شاهنشاهی با قدرت تمام به تبلیغ آن پرداخت. در این کارزار تبلیغاتی، البته بسیاری از روحانیون و مذهبیون نیز تسلیم این ترفند ساواک شاهنشاهی شدند و برای یک دوره چند ساله، تفرقه و بی‌اعتمادی میان مذهبیون و مارکسیست‌ها، چه در درون زندان‌ها و چه خارج از زندان‌ها ضربه مهمی به پیکار مشترک همه گروه‌ها و احزاب سیاسی علیه دیکتاتوری دربار شاهنشاهی وارد آورد. این حادثه و تبعات منفی و تاریخی آن، پس از پیروزی انقلاب نیز خود را در قالب پنهان شدن مرتجعین مذهبی و رهبران سرمایه‌داری تجاری ایران پشت تبلیغات "ضرورت جدائی صف مارکسیست‌ها و مسلمانان" خود را نشان داد و بعدها در زندان‌های

محکومیت محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به ۵ سال زندان و صدور حکم توقیف نشریه "عصرما" ارگان مطبوعاتی این سازمان، یکبار دیگر سرنوشت پرفراز و نشیب چند گروه و سازمان مذهبی پیش از انقلاب بهمن و رهبران آن را در دوران پیروزی انقلاب و اعلام جمهوری اسلامی در برابر دیدگان قرار می‌دهد. سرنوشتی که با سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ در پیوند است و صف آرائی کنونی آنها نیز جدا از دیگر صف‌بندی‌های حکومتی و صف‌آرائی‌ها در جنبش اصلاحات و تحولات در جامعه امروز ایران نیست. هر کدام از رهبران این ۷ گروه در سنگرها و خاکریزهای جنبش و ضد جنبش برای خویش خاکریزی برپا کرده و در آن به کمین نشسته‌اند. گاهی از هر دو سو صدای شلیکی بر می‌خیزد، اما این هنوز آتش توپخانه نیست. از آنسو ترور و محاکمه و زندان شلیک می‌شود و از اینسو افشاگری و بیانیه و تحلیل. محمدذوالقدر می‌کوشد ابتدا فضای سیاسی کشور را به بهانه خطر تهاجم نظامی امریکا ببندد تا سپس به سراغ همسنگران و یاران پیش از انقلاب خود در سنگر مقابل رفته و تسویه حساب کند! بهزاد نبوی را در لیست ترور ثبت کرده‌اند، کیف حامل مدارک محمدسلامتی را می‌ربایند تا از محتویات آن پرونده‌ای علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ترتیب بدهند و شمشیر آخته مقابله با کفار و مرتدان را بالای سر هاشم آغاچری گرفته‌اند. آنها نامشان در لیست رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی است. همان‌ها که اسدالله لاجوردی در وصیت‌نامه‌ای که از خود برجای گذاشت و رهبری مؤتلفه اسلامی را نسبت به اجرای آن متعهد اعلام داشت باید اعدام شوند.

آنطرفی‌ها در نیروهای نظامی و امنیتی سنگر گرفته‌اند و اینسوئی‌ها در سنگر قلم، مطبوعات و مجلس. آنها تهدید را شلیک می‌کنند و اینها منطق را. آنها از ثروت، قدرت و درجات طلائی روی شانه‌های خود دفاع می‌کنند و اینها از اندک باقی‌مانده‌های آرمان‌های انقلاب ۵۷. علی شمخانی با لباس سفید نیروی دریائی می‌خواست رئیس جمهور شود. لباسی به سبک لباس نیروی دریائی ژنرال پینوشه. رای

با عراق بتدریج در پی و استخوان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اولیه نیز رسوخ کرد و آن گروه هفتگانه را به بیش از هفت گرایش سیاسی-اقتصادی تقسیم کرد. دوران کوتاه اتحاد و همکاری خاتمه یافت. اگر سیاستها و عملکردهای سازمان مجاهدین خلق و بویژه عملکردهای ماجراجویانه ابوالحسن بنی‌صدر بعنوان اولین رئیس جمهور ایران و بویژه مسئله جنگ با عراق مانع بروز جدی اختلاف دیدگاهها در این سازمان بود، بتدریج و با خروج بنی‌صدر از صحنه و سرانجام تلخ و زیانبار سیاستهای سازمان مجاهدین خلق این موانع از میان برداشته شد. با آنکه در کابینه میرحسین موسوی کسانی از طیف‌های نظری مختلف رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حضور داشتند، اما این کابینه بصورت عمده متمایل به بخش رادیکال اقتصادی این سازمان بود و به همین دلیل امثال "احمدتوکی" از بنیانگذاران دوره اول سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و وزیر کار دولت میرحسین موسوی نتوانست نظرات به غایت ضد کارگری خود را بصورت قانون کار به دولت و مجلس تحمیل کند. در همین کابینه محمدسلامتی دبیرکل کنونی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بعنوان وزیر کشاورزی در کنار احمد توکی حضور داشت، همچنان که بهزاد نبوی یکی دیگر از بنیانگذاران سازمان نیز تا دورانی بعنوان سخنگوی دولت و سپس وزیر صنایع حضور داشت و وجود مرتضی‌نبوی مدیرمسئول کنونی روزنامه رسالت و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام را در کنار خود تحمل می‌کرد.

اختلاف بر سر نحوه پایان بخشیدن به تسخیر سفارت امریکا و آزاد سازی کارمندان و دیپلمات‌های این سفارتخانه، که سرانجام از سوی آیت‌الله خمینی به مجلس ارجاع داده شد، اختلاف بر سر نحوه اداره جنگ و یا پذیرش آتش‌بس و یا ادامه جنگ و جبران شکست‌های پیاپی، قدرت یابی گروه‌بندی موفته اسلامی و فدائیان اسلام در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، تشدید محدودیت‌های اقتصادی دوران جنگ، فشار سرمایه‌داری تجاری به دولت برای آزاد گذاشتن دست تجار برای واردات و توزیع کالا در سراسر ایران، پافشاری دولت بر باقی ماندن تجارت خارجی در دست دولت و حفظ سیستم توزیع کالا از طریق کوپن، متوقف شدن طرح واگذاری زمین به کشاورزان و تضعیف موقعیت جهاد سازندگی در روستاهای ایران، تقویت موقعیت مقلدان مراجع تقلیدی نظیر آیت‌الله مرعشی و گلپایگانی در صفوف روحانیون به حاکمیت پیوسته، که شجره آن‌ها به روحانیونی نظیر آیت‌الله میلانی، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله خوئی و اسلاف آنها باز می‌گردد و همگی در برابر دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی آیت‌الله خمینی قرار داشتند و سلسله عواملی دیگر موجب اعلام انحلال حزب جمهوری اسلامی شد. همه احزاب و سازمان‌های دیگر را زیر ضربه برده و مانع فعالیت علنی آنها شده بودند و اکنون برای انحلال حزب جمهوری اسلامی و جلوگیری از بیرون آمدن و انشعاب چند حزب از آن، بهانه آن بود که **حزب فقط حزب الله باید باشد**. حزب جمهوری اسلامی به پیشنهاد هاشمی رفسنجانی و موافقت آیت‌الله خمینی منحل اعلام شد تا دیوار شکسته حزب الله ترک بر ندارد و صف واحد مسلمین حکومتی عقب یا جلو نشود! اما گذشت زمان نشان داد که این پیش‌بینی‌ها و تصورات هرگز پایه‌های عینی و علمی در یک جامعه نمی‌تواند داشته باشد، زیرا همه مسلمانان بر سر یک سفر نشسته و سفره همه آنها به یک اندازه پُر و یا خالی نیست! افراد یک جامعه در طبقات و اقشار اجتماعی قابل توصیف و تقسیم‌بندی‌اند و نه براساس دین و مذهب.

از دل شورای مرکزی متلاشی شده حزب جمهوری اسلامی، بسرعت برق و باد جمعیت موفته اسلامی بیرون آمد و بعنوان حزب پر قدرت سرمایه‌داری تجاری ایران دست به تشکل سراسری زد و نشان داد که

جمهوری اسلامی نیز در قالب وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها و اعدام‌های دسته جمعی. مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" نیز از درون همین تبلیغات و همین ماجرا بیرون آمد و دایره آن گام به گام تنگ ترشد، چنان تنگ که اکنون بسیاری از مذهبیبون هم "غیرخودی" به حساب می‌آیند. آنها که خود را تجسم "نظام" می‌دانند، جز خویش، کسی را "خودی" قبول ندارند و این مجسمه‌های تمام نمای نظام کسانی نیستند جز شبکه هزار فامیل گرداننده مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی.

در کارزار تبلیغاتی، که پس از انشعاب در سازمان مجاهدین خلق، در زمان شاه سازمان داده شد، انجمن حجتیه آتشبار معرکه شد و امروز نیز مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی در آرزوی تکرار همان تبلیغات و حتی تکرار آن سناریو، خواب خونین یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می‌بیند. بر سر هر گذرگاهی که جنبش مردم به عمق رفته و مردم آگاهی بیشتری نسبت به حقوق از کف رفته خویش بدست می‌آورند این توطئه و انگیزه تحقق آن قوی‌تر می‌شود.

### از چه می‌ترسند؟

توطئه برای از میدان بدر کردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی دیدن خواب‌های خونین برای رهبران و فعالان این سازمان، در حقیقت یورش به بخش چپ جنبش و جلوگیری از طرح شعارهای اساسی در جامعه است. برای آنها مهم نیست که شعارهای اقتصادی و سیاسی متمایل به چپ از سوی مذهبی‌ها داده می‌شود یا غیر مذهبی‌ها، ارتجاع و غارتگران با طرح شعارها و مواضع اصولی در جامعه و جلوگیری از سازمان‌یابی حول این شعارها و مواضع مسئله دارند. به این ترتیب، تقابل اساسی یکبار دیگر ریشه‌های خود را در عمق رویدادها می‌جوید و می‌یابد و نبرد طبقاتی به کارزار خود در عمق پدیده‌ها و حوادث روزانه ادامه می‌دهد!

به زعم روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی و غارتگر، هر کس دم از آزادی و مردمسالاری و منطق و مدارا، تساوی حقوق زن و مرد، عدالت اجتماعی بزند و در باره تقسیم طبقاتی جامعه سخنی به میان آورد مسلمان نیست، حتی اگر لباس روحانیت به تن داشته باشد و حتی آیت‌الله هم باشد. سهم کینه و نفرت نسبت به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اینجا تعیین شده‌است، حتی اگر نماز شب بخوانند و مراجع تقلید بر مسلمان بودن آنها مهر تائید بزنند.

### دوران کوتاه

پس از پیروزی انقلاب ۷۵، دوران اتحاد و همکاری گروه‌های هفتگانه در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دراز نکشید. آنها همگی مسلمان و نماز خوان بودند و مخالف سازمان مجاهدین خلق، اما این وجوه مشترک نمی‌توانست زمینه همکاری و همراهی دراز مدت باشد. سمت‌گیری‌های اقتصادی، مواضع سیاسی در برابر گروه‌بندی‌های حاضر در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، مقابله و مخالفت با دولت میرحسین موسوی توسط سرمایه‌داری تجاری و بخشی از روحانیون که رهبر کنونی جمهوری اسلامی را بعنوان نماینده خود در مقام ریاست جمهوری می‌شناختند، حمایت آیت‌الله خمینی از دولت میرحسین موسوی و موافقت نداشتن وی با نظرات علی‌خامنه‌ای ریاست جمهوری وقت، کشاکش‌های بعدی بر سر شورای فرماندهی سپاه پاسداران و مسائل جنگ

حمایت پنهان بقایای پرنفوذ رهبری حجتیه نیز برخوردار شدند. بقایای که خود دست به سازماندهی مافیائی نظامی زده بود و مراکز مهم امنیتی، نظامی و زندان‌ها را در کنار مدارس و حوزه‌های تازه تاسیس مذهبی نظیر مدرسه حقانی در قم و مشهد در اختیار داشته و خود را با آستانقدس رضوی، بعنوان پایگاه قدیمی ارتجاع مذهبی متمایل به دربار شاهنشاهی و مرجعیت امثال آیت‌الله میلانی پیوند زده بود.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نمی‌توانست دامن خود را از این کشاکش رو به تشدید دور نگهدارد. تحت فشارهای روحانیون مرتجع و پیوند خورده با سرمایه‌داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ، گروه‌بندی‌های نوین در دل رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اجتناب ناپذیر شد. به بهانه جلوگیری از تنش‌های دینی، موافقت آیت‌الله خمینی برای پذیرش یک نماینده مذهبی در سازمان جلب شد. این نماینده به خواست و تمایل بخش راست و نزدیک به گروه‌بندی مولفه اسلامی و بخش ارتجاعی و واپس‌گرای جامعه روحانیت مبارز آیت‌الله راستی کاشانی تعیین شد. آیت‌اللهی که در گذشته از افراد موثر در انجمن حجتیه بود و اکنون نیز از او بعنوان یکی از رهبران صاحب نفوذ در مافیای حجتیه نام برده می‌شود. او که در سال‌های رهبری علی‌خامنه‌ای در نیروهای مسلح نقش ایدئولوژیکی-تبلیغاتی داشت، برای یک دوره نیز به عضویت شورای نگهبان درآمد و سپس برای تبدیل حوزه علمیه قم به تشکیلاتی تابع مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی به قم بازگشت و اکنون جامعه روحانیت حوزه علمیه قم را در قبضه دارد.

### گروه‌بندی‌های نظامی در کنار گروه‌بندی‌های حکومتی!

خدمت بزرگ آیت‌الله راستی کاشانی به ارتجاع مذهبی و مافیای تجاری گرفتن حکم موافقت با انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از سوی آیت‌الله خمینی بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منحل شد، اما مانند ماجرای انحلال حزب جمهوری اسلامی، دسته بندی‌های درون رهبری این سازمان، پس از انحلال نیز به حیات خود ادامه دادند. بخشی از اعضای مرکزیت سازمان که با آیت‌الله راستی کاشانی یک محور مخالف نظرات اقتصادی رادیکال سازمان مذکور را تشکیل داده بودند، در کنار وی باقی مانده و بجای تشکیل یک تشکل علنی و رسمی، خود به بخشی از مافیای قدرت تبدیل شده و سازمانی در دل این مافیا شدند. از آنجا که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اساساً بنیانگذار سپاه پاسداران انقلاب و کمیته‌های انقلاب بود، بسیاری از هم‌اندیشان آیت‌الله راستی کاشانی که در عمل هم‌اندیش و متحد جمعیت مولفه اسلامی نیز بودند، به سازماندهی در درون سپاه و بسیج و کمیته‌ها پرداختند و نیروی منسجم نظامی و یا بازوی مسلح مولفه اسلامی و بخشی از روحانیت سنتی و نا موافق با نظرات اقتصادی و سیاسی آیت‌الله خمینی در تشکل روحانیت مبارز تبدیل شدند. امثال احمدتوکلی، محمدرضا باهنر، محمدذوالقدر، علیرضا افشار، محسن رضائی و ۰۰۰ در آن سنگر ایستادند و به نفوذ و سازماندهی خود در بسیج، نیروهای انتظامی و سپاه ادامه دادند و امثال محمدسلامتی، بهزادنبوی، هاشم آغاجری و دیگران در اینسو ماندند و اگر در سپاه و بسیج نیز حضور سازمانی داشتند، از این حضور فاصله گرفتند و یا کنار گذاشته شدند. همانگونه که امثال اکبرگنجی یا در اعتراض به گروه‌بندی‌های سپاه کنار گذاشته شدند و یا خود کناره گرفتند.

اگر آن سو را سنگر مخالفان آرمان‌های واقعی انقلاب و سنگر پشت کردگان به انقلاب بدانیم و اینسو را سنگر مدافعان آرمان‌های انقلاب، آنوقت آسان‌تر می‌توان متوجه شد کی در کجا قرار گرفت و

شعار "حزب فقط حزب‌الله" تنها ترفندی برای از میدان به در کردن رقبا بوده‌است. آنها خود مبتکر و سردهنده این شعار بودند و آن را به ضرب چوب و چماق و گلوله ابتدا در مقابل دانشگاه تهران و در جریان یورش به دانشگاه و آغاز انقلاب فرهنگی به سبک انقلاب فرهنگی چین به انقلاب ایران تحمیل کردند و سپس در زندان‌های و در میدان‌های تیرباران با همین شعار زندانیان سیاسی را شکنجه و اعدام کردند.

بقایای فدائیان اسلام که خود به دو شاخه طرفداران آیت‌الله خلخالی و ناطق نوری تقسیم شده بودند نیز به دو گروه‌بندی تقسیم شدند. از این دو، گروه‌بندی آیت‌الله خلخالی بسرعت تضعیف شد و با در گذشت آیت‌الله خمینی و گوشه نشین شدن آیت‌الله خلخالی از صحنه سیاسی نیز حذف شد، همانگونه که گروه‌بندی ناطق نوری از جمله میدانداران صحنه اقتصاد و سیاست در جمهوری اسلامی شد. روزنامه "ابرار" با بودجه‌ای که ناطق نوری در اختیار آن گذاشت، به سخنگو و ارگان این گروه‌بندی تبدیل شد و ضمن همکاری تنگاتنگ با مولفه اسلامی، خود در بسیج سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب که بعدها نیروهای انتظامی از دل آن بیرون آمد دست به عضوگیری زد. شواهد بسیاری وجود دارد که بخشی از تشکل‌ها و هسته‌های تروری که در سال‌های اخیر انواع جنایات را در ایران انجام دادند، وابسته به این سازماندهی‌اند و به شیوه بنیانگذاران فدائیان اسلام و بویژه با الگوبرداری از "نواب صفوی" دست به ترور می‌زنند. اعلامیه‌هایی که بنام "فدائیان اسلام ناب محمدی" در جریان قتل‌های زنجیره‌ای صادر شد عقبه این ماجرا را به نمایش گذاشت.

روحانیون شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نیز، که به گرایش‌های مختلف تقسیم شده بودند، کشاکش را از شورای مرکزی منحل شده حزب جمهوری اسلامی به اندرونی خود در جامعه روحانیت مبارز بردند. روحانیونی از سنخ "مجددالین‌انوری"، که بعنوان رابط مولفه اسلامی کوشیده بود از آیت‌الله خمینی فتوای ترور حسنعلی منصور را بگیرد و وقتی موفق نشد این حکم را از آیت‌الله میلانی گرفت. مرجع تقلیدی که نه در قم، بلکه در مشهد مستقر بود و دربار شاهنشاهی از او حمایت می‌کرد. در همین اندرونی امثال موسوی خوئینی‌ها محرم اسرار آیت‌الله خمینی، علی‌خامنه‌ای رهبر کنونی جمهوری اسلامی، حجتی کرمانی روحانی وابسته به حزب ملل اسلامی، هاشمی رفسنجانی، کروبی، موسوی تبریزی، بیات و دهها روحانی دیگر با گرایش‌های مختلف در آن حضور داشتند. انفجار حزب جمهوری اسلامی و حذف چهره‌هایی نظیر آیت‌الله دکتر بهشتی و محمدمنتظری از رهبری جامعه روحانیت مبارز و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و بدنبال آن، انفجار نخست وزیری و کشته شدن حجت‌الاسلام نواندیش و مبتکری بنام "باهنر" که بعد از بهشتی به دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی انتخاب شده بود، همچنین ترور روحانیون صاحب عنوان، دارای موقعیت‌های مهم مذهبی و دارای سوابق طولانی حمایت از آیت‌الله خمینی و مخالفت با دربار شاهنشاهی، که خواه نا خواه در کنار آیت‌الله منتظری قرار داشتند و در مجموعه بزرگ و مهم مجلس خبرگان رهبری وقت جای داشتند، عملاً زمینه را برای یکه تازی رهبری مولفه اسلامی و تشدید اختلافات در دل روحانیت مبارز فراهم آورد.

### جدائی در پی جدائی!

حزب جمهوری اسلامی منحل اعلام شد، اما اختلاف نظرات سیاسی و اقتصادی قابل انحلال نبود. مکلاهای هم‌اندیش شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی عمدتاً در رهبری مولفه اسلامی جمع شدند و از

موتلفه اسلامی پیش از مرگ کرده بود. حکمی که برای محمدسلامتی قوه قضائیه صادر کرده، معنایی جز گام برداشتن در مسیر وصیتنامه اسدالله لاجوردی ندارد. جالب است، که مدعیان و شاکیان نشریه عصرما و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که به موجب آن دبیرکل این سازمان محاکمه شد، اغلب همان کسانی هستند که جزو بنیانگذاران این سازمان بودند و جاده انحلال آن را به کمک آیت‌الله راستی کاشانی هموار کردند. همان‌ها که اکنون در فرماندهی نیروهای انتظامی، بسیج سپاه پاسداران و شورای فرماندهی سپاه پاسداران حضور دارند. خنجر را آنها می‌خواهند یکبار دیگر در پهلوی این سازمان و در حقیقت در پهلوی متحدان ابتدای پیروزی انقلاب خویش فرو کنند. ذوالقدر خنجر برای محمدسلامتی تیز کرده‌است و احمدتوکل شمشیر را برای زدن گردن هاشم آغا‌جری، گرچه قاضی مرتضوی و هم‌دوره‌های او در مدرسه حقانی و قوه قضائیه جلو افتاده باشند!

این نگاه بسیار کوتاه و گذرا، نه تنها می‌تواند کمک به آگاهی از گذشته توطئه تکامل یافته کنونی علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و به محاکمه کشیدن دبیرکل آن بکند، بلکه ماهیت برخی مواضع به ظاهر تند و تیز افرادی نظیر محمدذوالقدر جانشین فرمانده سپاه پاسداران را روشن می‌کند. مواضعی که اخیراً و در جریان تهدیدهای رئیس‌جمهور امریکا نسبت به ایران بیان شده‌است. در واقع، مواضع تندوتیز و عاری از محتوا را کسانی در دوران اخیر علیه امریکا اتخاذ کرده و اعلام می‌کنند، که در طول ۱۰ سال گذشته، در هر پست و مقام و موقعیتی که بوده‌اند هم‌کاسه سرمایه‌داری بزرگ و غارتگر تجاری کشور بوده‌اند. آنها اکنون نیز از بیم تکامل و رشد جنبش عمومی مردم ایران، شرایطی را جستجو می‌کنند که به بهانه آن حالت فوق‌العاده در کشور اعلام کرده و خنجر را به پهلوی و شمشیر را بر گردن یاران ابتدای پیروزی انقلاب خود وارد آوردند. یارانی که حاضر نشدند از آرمان‌های انقلاب دست بکشند و اکنون با تجدید نظر در برخی مواضع تند خود نسبت به آزادی‌ها، درکنار عدالت اجتماعی در صف جنبش ایستاده‌اند. آنها در کوران انشعاب‌هایی که در بالا از آنها یاد شد همراه افرادی نظیر محسن رضائی فرمانده دوران جنگ سپاه پاسداران و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت، رحیم صفوی فرمانده کل سپاه پاسداران، محمدذوالقدر جانشین فرمانده کل سپاه، علیرضا افشار فرمانده بسیج، احمدتوکل کاندیدای همیشه بازنده ریاست جمهوری، علی شمخانی فرمانده بی‌قشون و سپاه در وزارت دفاع و دیگران به صف مافیای قدرت و ثروت نیبوسسته و مجری توطئه‌های موتلفه اسلامی و انجمن حجّتیّه نرفته‌اند و چه جرمی بزرگتر از این؟

مواضع اخیر محمدذوالقدر که اگر با افشاگری مطبوعات و اعتراض دولت و شخص محمدخاتمی همراه نبود، زمینه ساز تشدید تبلیغات جنگی از سوی امریکا علیه ایران و فراهم ساز موقعیت اعلام حالت فوق‌العاده در ایران و علیه جنبش مردم می‌شد، حتی براساس اشارات بالا نیز کوچکترین ارزش و اعتبار ضد امریکائی و یا ضد امپریالیستی ندارد، چرا که عملکرد آنها، عملاً در طول جمهوری اسلامی و بویژه در دهساله دوم جمهوری اسلامی در خدمت سیاست‌های امریکا در منطقه بوده‌است؛ همانگونه که در خدمت غارتگران تجاری و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی بوده‌است.

### سردار ذوالقدر، نمونه‌ای برای آشنائی!

محمد ذوالقدر. جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران، که بیش از دیگر فرماندهان سپاه سخنان تحریک آمیز و در جهت تشویق امریکا به ماجراجوئی نظامی علیه ایران می‌زند، در سال ۱۳۵۸، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، به همراه محسن رضایی، محمد سلامتی، بهزاد نبوی و

سرنوشت گروه‌بندی‌های مذهبی ابتدای انقلاب بهمین ۵۷ تا لحظه‌ای که در آن قرار داریم چگونه رقم خورده‌است.

پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، اختلافات ناگزیر و ناشی از دیدگاه‌های طبقاتی جناح‌ها و جریان‌های مذهبی انفجار سیاسی-طبقاتی جامعه روحانیت مبارز را اجتناب ناپذیر کرد. متحدان امثال حاج حبیب‌الله عسگراولادی و علی‌اکبر پرورش که از شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی رفته و جمعیت موتلفه اسلامی را برپا کرده بودند، نمی‌توانستند در جامعه روحانیت مبارز امثال موسوی خوئینی‌ها را تحمل کنند. همانگونه که احمدتوکل نتوانست میرحسین موسوی را در کنار خود، در کابینه موسوی و یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی تحمل کند. انشعاب و یا انحلال ناگزیر بود. روحانیونی که خود را برای دوران بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی آماده کرده بودند و زمینه قبضه قدرت را به کمک موتلفه اسلامی و سازمان غیرعلنی بخش نظامی اما باقی مانده از انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی آماده کرده بودند، با **انحلال جامعه روحانیت مبارز بیشتر موافق بودند تا انشعاب در آن، زیرا انحلال به معنی باز بودن دست آنها در حذف رقبا و سازماندهی مافیای بود و تجربه انحلال حزب جمهوری اسلامی نیز در اختیار این اندیشه بود، در حالیکه انشعاب و آنها انشعابی که آیت‌الله خمینی آن را تأیید و قبول کند به معنای پذیرش دو دیدگاه اقتصادی و سیاسی در میان روحانیون از یک سو و تأیید نسل جوان‌تر روحانیونی بود که در جامعه روحانیت حضور داشتند.** آنچه اتفاق افتاد انشعاب مورد تأیید آیت‌الله خمینی بود و این همان حادثه‌ایست که بعنوان یک خنجر در پهلوی موتلفه اسلامی، شورای نگهبان کنونی، مجلس خبرگان رهبر، تشکیلات قضائی و در تمام عرصه‌های حکومتی که در قبضه مافیای ثروت و حکومت است باقی مانده‌است! "مجمع روحانیون مبارز" و سپس "مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم" به این ترتیب از دل "جامعه روحانیت مبارز" و "جامعه روحانیت حوزه علمیه قم" بیرون آمد!

### ورود دوباره

جنگ و جبهه‌ها، اجازه کنار رفتن پرده‌های اختلاف را نداد تا مردم بدانند در پشت این پرده چه‌ها گذشته و می‌گذرد. پس از پایان جنگ، با کوله‌باری از شکست رویاها به شهرها بازگشتند. امثال هاشم آغا‌جری، از رهبران اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که با دویا به جبهه رفته بود، با یک پا از جبهه بازگشت و در کنار سرمایه‌داری تجاری ایران بر حساب‌های بانکی خود همان اندازه افزوده بود که بر وزن خود! آنها را می‌توان نمونه‌هایی برای تجسم سرنوشت رهبران دوران اولیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سرانجام انشعاب و انحلال در این سازمان بدانیم. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، سهم آن‌ها از حکومت نیز همینگونه تثبیت شد.

پس از یک دوره طولانی و چند ساله، که سال‌های یک‌ه تازی مبتکران انحلال حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در عرصه‌های نظامی، سیاسی و حکومتی بود و فصل مهمی از شکست‌های خونبار و زینبار رویاهای جنگی و صدور جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، بقایای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در واحدهای نظامی حضور نداشتند گرد آمدند و به احیای دوباره سازمان خود پرداختند. یعنی همین سازمانی که اکنون دبیرکل آن محمدسلامتی است و مخالفان اصلاحات و جنبش از هر سو فشار وارد می‌آورند تا بلکه آن را یکبار دیگر از صحنه خارج کنند. نه تنها از صحنه خارج کنند، بلکه اگر بتوانند خون آن را نیز بریزند و به آن وصیتی عمل کنند که اسدالله لاجوردی، عضو رهبری

ارشد آیت‌الله منتظری و از قربانیان انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی نیز برخوردار.

بخش چپ سازمان مجاهدین انقلاب وارد کابینه رجائی و سپس میرحسین موسوی شد و در بخش اقتصادی فعال گردید و بخش راست جای پای خود را هرچه بیشتر در نیروهای نظامی کشور محکم کرد. این سازماندهی با ادعای مبارزه با نیروهای چپ غیر مذهبی صورت گرفت، اما بعدها معلوم شد که آنها مبارزه با نیروهای چپ غیر مذهبی را سرآغاز بدست گرفتن قدرت حکومتی می‌دانستند و یقین داشتند که بعد از گذشت آیت‌الله خمینی، بخش بزرگی از قدرت حکومتی را در اختیار خواهند گرفت و حتی در صورت امکان قدرت را بکلی قبضه خواهند کرد. وضعیت کنونی فرماندهان سپاه و بسیج و رابطه آنها با "رهبر" تحقق بخش اعظم این استراتژی را در برابر دیدگان قرار داده و ابعاد این تسلط روز به روز آشکارتر خواهد شد. ماجرای یورش به نیروهای ملی-مذهبی، برپائی زندان‌های متعدد سیاسی در پادگان‌های ویژه سپاه، شکایت از روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و فرمانبری قوه قضائیه از خواست شاکیان نظامی برای صدور احکام زندان و تعطیل، تنها بخشی از این ماجراست. از واقعه ترور سعید حجاریان و آشکار شدن نقش فرماندهان سپاه پاسداران در این ترور تا بسته شدن مطبوعات و یورش به نیروهای ملی-مذهبی و تصمیمات مشترکی که رهبر و این فرماندهان نظامی در مشورت با هم اتخاذ می‌کنند بیش از پیش این واقعیت در معرض افکار عمومی قرار گرفته و می‌گیرد.

در طول دوران جنگ ذوالقدر و رضایی در کنار هاشمی رفسنجانی و سیاست ادامه جنگ او قرار گرفتند و در این مدت مناسبات ویژه‌ای میان آنان پدید آمد که بعدها پس از درگذشت آیت‌الله خمینی موجب شد که این دو به همراه رفسنجانی و جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تصفیه نهایی با بخش چپ سازمان را مشترکاً پیش ببرند و آنها را از همه مسئولیت‌ها کنار بگذارند. شناخته شده‌ترین چهره‌های این تصفیه حکومتی میرحسین موسوی نخست وزیر دوران جنگ، بهزاد نبوی و محمدسلامتی دو عضو برجسته کابینه او بودند.

با پایان جنگ و آغاز برنامه تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی ذوالقدر و رضایی به همراه تعدادی دیگر از فرماندهان سپاه زیر پوشش ضرورت مبارزه با تهاجم فرهنگی به قلع و قمع مخالفان برنامه تعدیل پرداختند و عملیات ساختمان و برج سازی در تهران و شهرستانها را آغاز کردند. در همین دوران بخش وسیعی از اعضای سپاه که از جنگ برگشته بودند و حاضر به شرکت یا تایید مفاسد اقتصادی فرماندهان سپاه نبودند تصفیه شدند و حتی برخی فرماندهان معترض از زندان نیز سر درآوردند. در واقع رای بیش از هشتاد درصدی خانواده‌های سپاه به محمد خاتمی در انتخابات سال ۱۳۷۶ واکنش اعضای سپاه به همین فرماندهان برج ساز و اعتراض به فساد عمیقی بود که در رهبری سپاه لانه کرده است.

با روی کار آمدن محمد خاتمی ذوالقدر و دیگر فرماندهان سپاه بطور طبیعی به صفوف مخالفان وی پیوستند. آنان نگران آنچیزی بودند که امروز به خواست عمومی تبدیل شده و روز به روز گسترش می‌گیرد. یعنی رسیدگی به فساد اقتصادی و اموال نوکیسه‌های دوران تعدیل اقتصادی.

وقتی، امروز ذوالقدر از مبارزه با امریکا و آتش زدن چاه‌های نفت سخن می‌گوید باید دلیل آن را در جایی دیگر جستجو کرد. ذوالقدر و دیگر ذوالقدرهایی که در طی این سالیان از غارت ثروت ملی فربه شده اند نگران حمله امریکا به ایران نیستند، نگران ادامه جنبش هستند. نه فقط نگران حمله امریکا نیستند بلکه آن را یک فرصت طلایی برای خود نیز می‌دانند زیرا به کمک آن می‌توانند جلوی سیل جنبش را بگیرند. سیلی که خواه نا خواه ثروت و قدرت و درجات نظامی بادآورده را با خود خواهد برد!

چند تنی دیگر، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را از هفت گروه چریکی زمان شاه سازمان دادند. سازمانی که مانند بسیاری از پدیده‌های دوران انقلاب جمع اعداد بود.

هنوز چند ماهی از اعلام تشکیل این سازمان نگذشته بود که نخستین دسته بندی‌ها در آن شکل گرفت و بر سر دوستان و دشمنان انقلاب ایران، مسایل اقتصادی و تحولات ضرور دوران پس از انقلاب صف بندی‌ها آغاز شد. جناح راست سازمان که محسن رضایی (فرمانده پیشین سپاه و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام) و محمد ذوالقدر در راس آن قرار داشتند در نخستین اقدام نزد آیت‌الله خمینی رفته و بدون جلب نظر دیگر اعضاء آیت‌الله راستی کاشانی را که دیدگاه‌های او با نظرات این جناح هماهنگ بود را بعنوان فرد مورد تایید سازمان معرفی و وی را بعنوان نماینده امام به سازمان تحمیل کردند. آیت‌اللهی که بعدها در نامه ای برای آیت‌الله خمینی بخش رایکال و حامی نظارت دولت بر اقتصاد سازمان را منحرف معرفی کرد.

در شرایطی که جبهه نیروهای انقلاب، امپریالیسم امریکا و پایگاه‌های اقتصادی و طبقاتی آن در داخل کشور را دشمنان اصلی و خطر عمده برای انقلاب میدانست، جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از جمله ذوالقدر و هم‌اندیشان وی این خطر را از جانب اتحاد شوروی، گروه‌های چپ و مجاهدین خلق اعلام کردند و برای تحمیل سمت گیری ضد چپ به حاکمیت، با همکاری اوباش و افراد مشکوکی که کمیته مستقر در سفارت امریکا را تشکیل داده بودند، محمد رضا سعادت، عضو پرسابقه و خوش‌اندیش سازمان مجاهدین خلق را به اتهام جاسوسی برای اتحاد شوروی دستگیر کردند. سعادت که از زندانیان با سابقه مجاهدین خلق بود، علیرغم همه فشاری که از سوی اسدالله لاجوردی بر وی وارد آمد تا بلکه علیه رهبری آیت‌الله خمینی موضع بگیرد، بر مواضع دفاع از انقلاب و سمت گیری ضد امپریالیستی حاکمیت پای فشرده. این پافشاری بر مواضع حمایت از انقلاب و رهبری آیت‌الله خمینی تا بدانجا پیش رفت که سعادت طی نامه‌ای ۶ صفحه‌ای به رهبری وقت مجاهدین خلق (موسی خیابانی - مسعودرجوی) به آنها، نسبت به انحراف از سیاستی که در ابتدای پیروزی انقلاب اتخاذ کرده بودند هشدار داد. این موضع گیری وی مغایر آن تمایلی بود که امثال محمدذوالقدر و رهبران مولفه اسلامی داشتند و تغییر خواب‌های خونین خویش را جستجو می‌کردند. سعادت در یک اقدام سریع و تعجب آور بدستور اسدالله لاجوردی اعدام شد تا هم صدای اعتراض وی نسبت به آغاز انحراف سیاسی در سازمان مجاهدین خلق خاموش شود و هم روند این انحراف تشدید شده و روحیه انتقام‌گیری در سازمان مجاهدین خلق پر قدرت شود. در جریان دستگیری محمد رضا سعادت همکاری ذوالقدر با حاج ماشالله قصاب رئیس کمیته مستقر در سفارت امریکا که در واقع وظیفه حفاظت از سولیوان سفیر وقت امریکا در ایران را بعهده داشت، آغاز سرمایه‌گذاری‌های سیاسی محمدذوالقدر برای رسیدن به موقعیت نظامی کنونی بود. این سرمایه‌گذاری، با نقشی که وی بعدها در جریان دستگیری و شکنجه رهبران حزب توده ایران به عهده گرفت تکامل یافت.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، از همان زمان آشکارا به دو جناح تقسیم شد که بازتاب آن را می‌شد در نشریه "پیام انقلاب" وابسته به سپاه پاسداران دید. این جناح‌بندی، جدا از آن جناح‌بندی‌های دیگری بود که در شورای مرکزی سپاه پاسداران روز به روز بیشتر نمایان می‌شد. بزرگترین قربانی این جناح‌بندی حجت‌الاسلام سیدمهدی هاشمی، برادر داماد آیت‌الله منتظری بود، که خود از بنیانگذاران سپاه پاسداران و مسئول نهضت‌های آزادیبخش اسلامی در آن بود و از حمایت محمدمنتظری فرزند

## طرح حمله اتمی به ۷ کشور جهان و طرح تشکیل کابینه سایه و اضطراری در امریکا

# ایران در معرض خطر حمله اتمی!

طرح حمله اتمی به چند کشور - از جمله ایران - از سوی وزارت دفاع امریکا تسلیم مجلس نمایندگان این کشور شد. همزمان با فاش شدن این خبر، وزیر دفاع و معاون ریاست جمهوری امریکا نیز در سفرهای منطقه‌ای خود به خاورمیانه، در توجیه حمله اتمی به کشور عراق و آرام سازی افکار نگران مردم مدعی شدند که دایره تاثیر گذاری این بمبها محدود و قابل کنترل است.

از مدت‌ها پیش مسئله تولید سلاح‌های اتمی مینیاتوری در امریکا و زمزمه استفاده از آن در نقاط مختلف جهان مطرح بود و اکنون خبر این طرح با جزئیات بیشتری در مطبوعات طرح شده است. ابتدا مطبوعات انگلستان، از جمله "آبزور" مدعی شد که به سندی از وزارت دفاع امریکا در این ارتباط دست یافته و بدنبال آن وزارت دفاع امریکا نیز آن را تأیید کرد. این موش و گریه‌بازی بین انگلستان و امریکا زمینه سنجی افکار عمومی جهان و زمینه‌سازی استفاده از سلاح اتمی در جنگ‌های منطقه‌ایست.

در سه حالت امریکا خود را مجاز به این حمله اتمی می‌داند: ۱- علیه اهدافی که در برابر سلاح‌های عادی مقاوم هستند، ۲- اقدامی تلافی‌جویانه و در برابر یک حمله اتمی، ۳- وقوع حوادث غیر مترقبه نظامی.

همه این سه حالت قابل تفسیر برای استفاده از سلاح اتمی است و به همین دلیل است که نیویورک تایمز می‌نویسد: واشنگتن باید در صورت حمله عراق به اسرائیل یا همسایگان دیگرش و یا حمله چین به تایلند و یا کره شمالی به کره جنوبی آمادگی استفاده از سلاح هسته‌ای را داشته باشد یعنی همان اهدافی که رئیس جمهور امریکا آنها را محور شیطانی معرفی کرده است. "داری کیمبال"، سرپرست مرکز کنترل تسلیحات اتمی، پس از انتشار این خبر گفت: با تهدید هفت کشور برای استفاده از سلاح اتمی علیه آنها، در عمل امکان استفاده از سلاح اتمی در جهان نه تنها کمتر نشد، بلکه بیشتر نیز شد.

روزنامه "یونگه ولت" چاپ آلمان، که خبر استفاده امریکا از سلاح اتمی را منتشر کرده، از قول یک محقق و کارشناس جنگ‌های اتمی می‌نویسد: «۵۶ سال است که جهان با وجود بحران‌های بین‌المللی از کاربرد سلاح‌های اتمی دوری جسته بود حالا رژیم بوش جهان را به یک پرتگاه خطرناک اتمی نزدیک کرده است. آنها بدون شک قصد استفاده از سلاح‌های اتمی را دارند.»

خبر آماده شدن امریکا برای استفاده از سلاح اتمی در جنگ‌های منطقه‌ای و محلی در حالی فاش شده است که پیش از آن در امریکا طرح دیگری مبنی بر تشکیل یک کابینه سایه فاش شده بود. این کابینه سایه، که قرار است در حالت فوق‌العاده ارگان‌های رهبری کنونی امریکا را زیر نظر بگیرد ۱۵۰ عضو دارد که چهره‌های شناخته شده‌ای نیستند. بسیاری

از ناظران "دیگ چینی"، معاون ریاست جمهوری امریکا را طراح بسیاری از مسائل جدید در امریکا و از جمله طرح تشکیل کابینه سایه می‌دانند. در جریان انفجارهای نیویورک نیز او یک ستاد ویژه تشکیل داد و حتی بدستور وی رئیس جمهور امریکا "بوش" را برای ساعت‌ها در هواپیمائی سرگردان در آسمان امریکا نگهداشت. او سپس در یک پناهگاه با تلویزیون سی.بی.اس امریکا مصاحبه کرد و رسماً پذیرفت که بدستور وی رئیس جمهوری امریکا را در هواپیما قرار داده و در آسمان نگهداشته بودند. کابینه سایه‌ای که در امریکا از آن صحبت می‌شود با طرح بمباران اتمی کشورهای جهان همخوانی کامل دارد. کابینه‌ای که در نقش یک شورای رهبری فوق‌العاده می‌تواند زمام امور امریکا را در اختیار گرفته و همه نوع محدودیتی را برای مطبوعات و رسانه‌ها ایجاد کند تا مردم امریکا ندانند امریکا در دیگر کشورهای جهان چه می‌کند. هم اکنون نیز هیجان جنگی و ایجاد التهاب اجتماعی مبنی بر خطر حمله اتمی - تروریستی به امریکا کنترل پلیسی هرچه بیشتر را در این کشور به همراه آورده است. کنترل پست، کنترل تلفن، کنترل اتومبیل‌ها هنگام رفت و آمد، بازبینی بدنی در مراکز و تاسیسات (حتی ادارات و موسسات)، تشدید محدودیت‌ها علیه سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و مذهبی و کنترل حساب‌های بانکی مردم عملاً یادآور دوران مکارتیسم در امریکا است و تسلط پلیس و پلیس جنائی را در کنار کنترل‌های امنیتی به مردم تحمیل کرده است تا کسی نتواند نسبت به سیاست‌های دولت بوش اعتراض کند. هر اعتراضی با اتهام حمایت از تروریسم تحت پیگرد قرار می‌گیرد.

### کابوس حمله اتمی!

در میان انواع هیستری‌ها جنگی رایج در مطبوعات امریکا، ضرورت استفاده از بمب اتمی برای باصلاح مقابله با تروریسم در جامعه امریکا جا انداخته می‌شود. در اوج اخبار مربوط به شکار "بن لادن" در کوه‌های "تورابورا" واشنگتن تایمز در تاریخ ۲۴ سپتامبر مدعی شد که "اسامه بن لادن" احتمالاً نوعی بمباتمی جاسازی شده در چمدان‌های مخصوص را در اختیار دارد، که گویا پیش از فروپاشی اتحاد شوروی ساخته شده و اکنون توسط مافیای روسیه در اختیار وی گذاشته شده است. این جنجالی بود که در سال ۱۹۹۹، برای نخستین بار از سوی روزنامه "اورشلیم پست" چاپ اسرائیل آن را مطرح کرد و سپس مطبوعات امریکا آن را تکرار کردند و زمینه استفاده از بمب‌های اتمی محدود را در گوشه و کنار جهان و گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای را فراهم ساختند. ژنرال "پال ولفوتیز" آشکارا از استفاده از سلاح هسته‌ای علیه کشورهای یاغی سخن به میان آورد و روزنامه "نیویورک تایمز" نیز از قول یک افسر بازنشسته اطلاعات ارتش امریکا نوشت: «حداقل، سلاح‌های تاکتیکی هسته‌ای را باید در کمپ‌های بن لادن بکار برد، در غیر اینصورت جهان ما را ترسو معرفی خواهد کرد!» در عین حال، "پال رایبسون" سخنگوی چند آزمایشگاه ویژه تحقیقاتی پنتاگون نیز از در اختیار داشتن سلاح‌های ردیف ۳ هسته‌ای سخن به میان آورد که قادرند تا عمق زمین رسوخ کرده و رهبران کشورها را در صورت سنگر گرفتن در پناهگاه‌های زیر زمینی به قتل برسانند! وی در نوشته‌ای که به کنگره امریکا تسلیم کرد نوشت: «اگر رهبران کشورهایی که متهم به سیاست‌هایی هستند که ما در صدد متوقف ساختن آنها هستیم و آنها به این سیاست‌ها ادامه می‌دهند، هدف نهائی ما باید این باشد که سلاح‌های هسته‌ای ما بتواند آنها را از میدان بدر کند!»

اخباری که اکنون در باره قرار گرفتن ۷ کشور در لیست امریکا برای استفاده از سلاح اتمی علیه آنها منتشر شده، پیش زمینه‌هایی به شرح بالا داشته است و اخبار امروز را نیز می‌توان پیش زمینه اخبار و رویدادهای فردا تلقی کرد!

## رهبر همانهایی را در مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب کرد، که او را دهسال پیش به رهبری رساندند!

# مردم طرد می کنند، رهبر منصوب می کند!

شوراهای شهر و انتخابات مجلس ششم و حتی عسکراولادی در انتخابات مجلس پنجم از سوی مردم طرد شدند. نه تنها در انتخابات مجلس، بلکه در انتخابات شوراهای شهر و روستا نیز مردم آنها را حتی برای تشخیص مصلحت امور نظافت و ترابری شهر و روستای خود هم صالح ندانستند.

در همین ترکیب با آیت‌الله موحدی کرمانی روبرو می‌شویم، که بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و برکناری عبدالله نوری از سمت نمایندگی امام در سپاه پاسداران، نماینده رهبر جدید در سپاه شد. او را مسئول تصفیه و دستگیری پاسداران مخالف با برنامه‌های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی، طرفداران آیت‌الله منتظری، فرماندهان مسئله دار با رهبر جدید و می‌شناسند. هر بار که یورش به خانه آیت‌الله منتظری صورت گرفته و یا طرحی کودتائی علیه دولت محمدخامنه‌ای به اجرا گذاشته شده او در آن نقش محوری داشته‌است. از سهامداران عمده صنایع نظامی است و در کلیه شرکت‌های تجاری وابسته به سپاه پاسداران سهام است. اگر روزی به عملیات اسکله‌های غیر قانونی واردات و صادرات که اخیراً در مجلس افشاء شد رسیدگی واقعی شود، نام او در صدر لیست صادرات چند میلیاردی از این اسکله‌ها قرار خواهد گرفت.

حجت‌الاسلام دری نجف آبادی نیز در لیست منصوبین رهبر در مجمع تشخیص مصلحت قرار دارد. او یکی از متهمین اصلی در پرونده قتل‌های زنجیره ای است. علی لاریجانی، سرپرست صدا و سیما جمهوری اسلامی نیز در جمع منصوبین جدید قرار دارد. فغان و فریاد ۵ ساله اخیر مردم، مجلس، اصلاح‌طلب‌ها، مطبوعات و حتی شخص رئیس جمهور که کمتر زبان به اعتراض می‌گشاید، برای برکناری او از صدا و سیما به جایی نرسیده‌است و او همانند برادرش محمدجواد لاریجانی که متهم به روابط ویژه با انگلستان است، همچنان در سیما جمهوری اسلامی، شورای عالی امنیت ملی و مجمع تشخیص مصلحت نشسته‌است. پشت علی لاریجانی به یکی از همان استوانه‌های بند است که نقش کلیدی در برکناری رهبر در مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت‌الله خمینی داشته‌است: آیت الله جوادی آملی. آیت‌اللهی که در جریان آخرین یورش به خانه آیت‌الله منتظری و در حالیکه دم به دم از پشت صحنه به انصار ولایت دستور می‌رسید عمامه را به گردن وی انداخته و او را از خانه‌اش بیرون کشیده و ببرند به ناکجا آباد نقش هدایت‌کننده و تهییج‌کننده انصار ولایت برای حمله به خانه آیت‌الله منتظری را داشت. ابتدا او برای تظاهر کنندگان سخنرانی کرد و سپس تظاهرکنندگان به سمت خانه آیت‌الله منتظری حمله کردند. آیت‌الله جوادی آملی، حتی پنهان‌تر از آیت‌الله واعظ طوسی به هدایت بیت و نهاد رهبری مشغول است. برادران لاریجانی خواهر زاده‌های تحصیل کرده آیت‌الله جوادی آملی در امریکا و انگلستان‌اند.

واعظ طوسی تولید مادام العمر آستان قدس رضوی نیز در جمع منصوبین جدید رهبر برای مجمع تشخیص مصلحت قرار دارد. هیچیک از

رهبر جمهوری اسلامی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام را برای یک دوره ۵ ساله دیگر منصوب کرد. دوره‌ای که بدشواری می‌توان تصور کرد به روال عادی به پایان خود برسد و زیر فشار جنبش مردم همه چیز، و از جمله این دوره و این ترکیب دگرگون نشود!

انتصابات جدید در مجمع تشخیص مصلحت نیز مانند همه انتصابات ۱۰ سال گذشته، در چارچوب آن توازن نیروئی باقی ماند، که در سال ۱۳۶۹ در جامعه از زیر بار جنگ بیرون آمده ایران وجود داشت و بموجب آن کرسی‌های ریاست جمهوری و رهبری، پس از درگذشت آیت‌الله خمینی میان علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و علی‌خامنه‌ای تقسیم شد. آنها که این کرسی‌ها را در مجلس خبرگان رهبری و در نشست و برخاست‌های پشت صحنه بین این دو تقسیم کردند، خود نیز در کلیدی‌ترین مواضع قرار گرفتند تا این دو بدانند با موافقت چه کسانی به این مقامات رسیده‌اند و چنانچه در چارچوب توافق‌ها باقی نمانند کسان دیگری جای آنها را خواهند گرفت. صدور حکم تولید مادام‌العمر آستان قدس رضوی برای آیت‌الله واعظ طوسی که هدایت‌کننده واقعی و پشت صحنه مجلس خبرگان برگمار کننده رهبر کنونی جمهوری اسلامی بود، خود حکایت کاملی است از توزیع مقامات حکومتی و انتصاب‌های کلیدی در جمهوری اسلامی.

ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت، با کناره‌گیری اعتراضی حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها و زندانی بودن عبدالله نوری، در عمل گرایش به راست بیشتر و باقی ماندن قدرت در اختیار طرفداران برنامه‌تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران را به نمایش می‌گذارد. آنها که نقش کلیدی در برکناری رهبر به این سمت داشته‌اند، در این مجمع باقی ماندند تا سمت گیری اقتصادی کشور در جهت برنامه‌های امپریالیستی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را تضمین کنند. اینها نکات گرهی ایست که در حکم رهبر بازتاب آشکار و بنام ندارد، اما کافی است کوچکترین آشنائی به سیر تحولات دهسال گذشته در جمهوری اسلامی وجود داشته باشد تا دانسته شود رهبری، علیرغم آن مواضع تبلیغاتی که علیه امریکا و غرب می‌گیرد، عملاً در همان جهت و همان برنامه‌های خانمان برانداز اقتصادی قرار دارد که در دهسال گذشته در ایران به اجرا گذاشته شده و هاشمی رفسنجانی آن را توسعه اقتصادی و دوران سازندگی نام نهاده‌است!

در ترکیب جدید مجمع با چهره‌هایی برمی‌خوریم نظیر حبیب‌الله عسکراولادی، دبیرکل بزرگترین حزب سیاسی سرمایه‌داری تجاری ایران، مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه رسالت و پل پیوند روحانیت مبارز و مولفه اسلامی، محمدرضا باهنر، دبیرکل جامعه اسلامی مهندسان که شاخه‌ای از مولفه اسلامی است، همه آنها در انتخابات

باشد. این پیوند در معاملات دو جانبه واردات گوشت به ایران ممکن شد که بنیاد مستضعفان و بخش واردات سپاه پاسداران با هژبریزدانی داشته و دارند! محسن رضائی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت در دوره قبل بود و با احتمال بسیار این سمت او در این دوره نیز تأیید خواهد شد.

در لیست برگمار شدگان و منصوبین رهبر در مجمع تشخیص مصلحت نظام چهره‌های دیگری هم وجود دارند که مردم طرد کرده‌اند و ایشان منصوب. در صدر این لیست علی‌اکبر ناطق نوری کاندیدای شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ قرار دارد که پس از تشکیل مجلس ششم و راه نیافتن وی به این مجلس مشاور ارشد رهبر شد!

در جمع اعضای شورای نگهبان قانون اساسی که رهبر در حکم خود آنها را "فقه‌های عالیقدر" خطاب کرده‌است نیز چهره‌های قابل توجهی قرار دارند. فقهائیه نظیر آیت‌الله قدیری و آیت‌الله یزدی، در کنار آیت‌الله جنتی. آیت‌الله قدیری روحانی جسوری است که در زمان حیات آیت‌الله خمینی با فتوای وی برای حرام نبودن بازی شطرنج، از موضع ارتجاع دینی به مخالفت با این حکم و فتوا برخاست! آیت‌الله یزدی نیز، بقول رئیس کنونی قوه قضائیه، ویران کننده قوه قضائیه است. در زمان او حجتیه، حقانی‌چی‌ها و رهبران موفتله اسلامی قوه قضائیه را تصرف کردند. بادامچیان دبیر اجرائی جمعیت موفتله اسلامی معاون اجرائی او بود و زواره‌ای رئیس اداره ثبت احوال و اسناد وی! رضا زواره‌ای نیز عضو شورای رهبری موفتله اسلامی است.

آقازاده و بیژن زنگنه وزرای سابق و فعلی نفت و محمد هاشمی برادر اکبر هاشمی رفسنجانی، که همگی از جناح راست حزب کارگزاران سازندگی به حساب می‌آیند نیز در لیست منصوبین مجمع تشخیص مصلحت نظام‌اند.

بدین ترتیب، ترکیبی از وابستگان به حزب کارگزاران سازندگی و اولترالیبرال‌های بازار و مخالفان شناخته شده اصلاحات تقریباً تمام کرسی‌های مجمع تشخیص مصلحت را به خود اختصاص دادند. از اعضای حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی از مجمع روحانیون مبارز، که جناح چپ اسلامی، روحانیون طرفدار اصلاحات و اکثریت مجلس و نمایندگان مردم را تشکیل می‌دهند کسی به مجمع منصوب رهبر راه نیافت و یکبار دیگر نشان داد که رهبر به راهی که برایش انتخاب کرده‌اند و خود نیز متمایل به آنست می‌رود و مردم به راهی دیگر. او کسانی را منصوب می‌کند که مردم طرد می‌کنند و مردم کسانی را انتخاب می‌کنند که رهبر چشم دیدن آنها را ندارد. منصوبین به راه خود می‌روند و منتخبین به راه خود. این انتصاب، همچنین تأییدکننده و تقویت‌کننده آن توطئه تبلیغاتی است که امریکا با برجسته کردن انتصاب و انتخاب در جمهوری اسلامی در پی تحقق آنست. امریکا از یکسو خود را حامی خواست و اراده مردم نشان می‌دهد و از سوی دیگر توسط وابستگان خود در حاکمیت جمهوری اسلامی علیه این انتخاب عمل می‌کند و انتصاب را تقویت. بدین ترتیب، امریکا می‌کوشد افکار عمومی را به سود اقدامات مداخله‌جویانه خود علیه تمامیت ارضی ایران و در جهت نقشه‌های نظامی و برتری جویانه خود در منطقه بسیج کند. آنچه را رهبر و منصوبین او، که خود را هم‌آورد نظامی امریکا می‌نامند و سخنان تحریک آمیز بر زبان می‌رانند باید پاسخ بدهند همسوئی با همین سناریوی موبدانه امریکا در ارتباط با جنبش مردم ایران و خالی کردن زیر پای استقلال کشور است! ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام را بسیاری اینگونه تفسیر کرده‌اند که رهبر جمهوری اسلامی به همان اندازه که هنگام

نمایندگان رهبر و یا امام جمعه‌ها استان‌های ایران در این مجمع حضور ندارد و بنابراین نشستن واعظ طبعی در مجمع تشخیص مصلحت نه بر پایه موقعیت او در استان خراسان، بلکه براساس آن سلطه‌ای صورت گرفته است که وی بر نهاد رهبری و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی دارد. آیت‌اللهی که سی تا چهل میلیارد دلار ثروت آستانقدس رضوی در اختیار اوست، جواهرات سلطنتی به مشهد منتقل شده و در کنار جواهرات سلطنتی امام هشتم "موسی‌الرضا" در اختیار اوست، املاک خاندان اعلم در خراسان، زمین‌های زیر کشت زعفران، زمین‌های موقوفه امام رضا، بخشی از درآمد ناشی از صدور قانونی و غیر قانونی گاز سرخس و در مالکیت و اختیار اوست! یک روزنامه "قدس" و یک نشریه "حرم" تربیون‌های اختصاصی واعظ طبعی است و برگمار شدگان قوه قضائیه در مجموع خود فرمانبر او و از منطقه خراسان می‌باشند. وابستگی‌های تقلیدی واعظ طبعی از آیت‌الله میلانی، آیت‌الله قمی، آیت‌الله خوئی و مراجع تقلیدی از این شجره باز می‌گردد که همگی مراجع درباری و مخالف انقلاب و مخالف آیت‌الله خمینی (جز آیت‌الله قمی در یک مقطع بسیار کوتاه در جریان خرداد ۴۲) بوده‌اند.

از جمله منصوبین مجمع تشخیص مصلحت "مصطفی میرسلیم"، عضو رهبری موفتله اسلامی و از وابستگان انجمن حجتیه پیش از انقلاب قرار دارد. اولین رئیس شهرداری غیر نظامی جمهوری اسلامی و وزیر ارشاد اسلامی در زمان هاشمی رفسنجانی که این وزارتخانه را به بازداشتگاه نظامی تبدیل کرده بود. وزارت ارشاد اسلامی در زمان این منصوب سببی رهبر به چنان ویرانه هنری و فرهنگی تبدیل شده بود که هوشنگ گلشیری آن را در آخرین داستان‌هایش توصیف کرده‌است!

غلامعلی حداد عادل نیز در لیست منصوبین جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام جای گرفته‌است. او از همکار سابق دکتر "نصر" در دانشگاه آریامهر بود. فرزند او اکنون با فرزند رهبر ازدواج کرده است، به عنوان نفر آخر لیست مرحله دوم انتخابات مجلس ششم و بر اساس معامله و مذاکره‌ای که به موجب آن آراء حجت‌الاسلام محتشمی پور برای راه یافتن به مجلس تأیید شد، سرانجام به مجلس ششم راه یافت و فراکسیون اقلیت مجلس را در اختیار گرفت. حتی اگر براساس رهبری فراکسیون اقلیت مجلس به این مجمع منصوب شده باشد، جای پرسش است که اگر معیار اینست، پس چرا نباید رئیس فراکسیون اکثریت در این مجمع عضو باشد؟ رهبر را عادت داده‌اند به این نوع سئوالات پاسخ ندهد و به همین دلیل هم هنوز سد طرح این سئوالات شکسته نشده‌است. سدی که بموجب همه شواهد و قرائن بزودی خواهد شکست و او ناچار به پاسخگوئی خواهد شد.

محسن رضایی، مسئول دهها عملیات ناکام و خونبار در جنگ با عراق، مانند عملیات رمضان، کربلا، والفجرها، مسلم بن عقیل، بدر، خیبر، قادر، فتح، نصر، محرم، قدس و دهها عملیات کوچک و بزرگ دیگر که طی آنها صدها هزار جوان و نوجوان ایرانی روی مین رفته و تکه تکه شدند و یا زیر آتش توپخانه عراق کشته شدند و به کام مرگ فرستاده شدند نیز در ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام تأیید شد. فرمانده پیشین سپاه پاسداران، با داعیه رهبری و تربیت جوانان، خود را مبتکر یک خط سوم در جمهوری اسلامی معرفی می‌کند، اما پاسخ نمی‌دهد که اگر چنین توان و لیاقتی دارد چرا نتوانست پسر خود را چنان تربیت نکند که اسرار نظامی جمهوری اسلامی را در اختیار سازمان فضائی امریکا "ناسا" قرار دهد و سپس به نزد رابطین خود در امریکا فرار کند؟! فرزند رضائی، پس از فرار به امریکا و انتقال اطلاعاتش به "ناسا" در کنار هژبریزدانی، چوبدار و صاحب انحصار گوشت در زمان شاه قرار گرفت تا تحت حمایت او

خود را خارج از خواست مردم جستجو کند چاره‌ای برای مردم باقی نمی‌گذارد جز آنکه مصلحت خود را در نظامی دیگر جستجو کند. محدودیت مجمع تشخیص مصلحت نظام و بحران حاکمیت طرفدار انتصاب در همین جا قرار دارد. در آنجا قرار دارد که نفر سی و سوم انتخابات مجلس ششم "هاشمی رفسنجانی" با تقدیر و تشکر رهبر بر صدر مجمع تشخیص مصلحت نشیند و فقهای که شورای آنها مُخل آزادی و خواست مردم و مصلحت واقعی جامعه‌است و شورای نگهبان را تشکیل داده اند در حکم رهبر "عالیقدر" خطاب شوند. آنها عالیقدرند و بر صدر هم باید نشستند شوند، اما نه برای مردم و بر صدر سفره دل مردم، بلکه در آن محافلی که صفات و القاب و پست‌های انتصابی را بین خود تقسیم می‌کنند!

### (بقیه مصاحبه با سردبیر راه توده از ص ۲۱)

بالاخره سراسر افغانستان استاندار می‌خواهد، فرماندار می‌خواهد، کادر اداری می‌خواهد، معلم می‌خواهد، استاد دانشگاه می‌خواهد و همینطور بگریید و بروید جلو. شما ببینید در همین ایران خودمان، وقتی مرزبندی خودی و غیر خودی کردند و عده‌ای را از کادر دانشگاهی، آموزشی و اداری کنار گذاشتند، چه لطمه‌ای به دستگاه دولتی وارد آمد، حالا این را در سطح فاجعه‌بار کنونی افغانستان گسترش بدهید تا بیشتر مشخص شود ما چه می‌گوئیم.

**خدابخشیان** - آقای کرزای در همین مدت کوتاه نشان داده‌است که سیاستمدار زیرکی است. او شاید یک روزی هم موفق شود ژنرال‌های دولت کمونیستی را در خدمت ارتشی به سیستم امریکائی در آورد.

**راه توده** - ایشان می‌تواند فکری اینچنین هم داشته باشد، اما آنهایی هم که احتمالاً وارد این سیستم می‌شوند لابد چاره‌ای برای حفظ استقلالشان می‌کنند. بالاخره این هم یک عرصه‌است. ما فکر نمی‌کنیم دیگران هم کمتر از آقای کرزای سیاستمدار و آینده‌نگر باشند، حتماً آنها هم می‌دانند کجا قدم می‌گذارند و چگونه باید حرکت کنند تا در خدمت امریکا قرار نگیرند. بهر حال، آنچه از نظر ما قطعی است، اینست که واقعیت خودش را به همه تحمیل می‌کند، اینکه دوباره جنگ‌های محلی در افغانستان شروع شده، اینکه فرماندهان نظامی بازم به فکر رقابت با هم افتاده‌اند و هر کدام می‌خواهند حاکم یک منطقه باشند، اینکه نظامی‌های خارجی در درگیری‌های محلی کشته می‌شوند و یا در شهر کابل شکار می‌شوند. اینها بعنوان یک واقعیت وجود دارد و این واقعیت خودش را نه تنها به آقای کرزای و ظاهرش بلکه به خیلی‌های دیگری که در صحنه حوادث امروز افغانستان هستند تحمیل می‌کند. خلع سلاح نیروهایی که ۱۰-۲۰ سال است سلاح در اختیار دارند کار شوخی و ساده‌ای نیست. آنها که این نیروها را فرماندهی می‌کنند در قاچاق مواد مخدر، در ترانزیت قاچاق اجناسی که از خلیج فارس و از طریق مرزهای ایران وارد افغانستان و سپس پاکستان می‌شود دست دارند. این مسئله در تمام استان‌ها و مناطق زرنج، فراه، هرات و هلمند جریان دارد و تا آنسوی قندهار هم ادامه دارد. در هرات، این نیروهای مسلح دستشان در جیب گشادی است که در مشهد، آقای واعظ طوسی دارد. کوتاه کردن دست این نیروها و درآوردن سلاح از دست اینها کار ساده‌ای نیست، کار سرباز امریکائی و انگلیسی و ترک هم نیست، کار خود این گروه‌ها هم نیست چون یا با هم وارد جنگ می‌شوند و یا با هم به توافق بر سر تقسیم پول و منطقه نفوذ می‌رسند و علیه دولت مرکزی وارد جنگ می‌شوند! این کار، کار بسیار دشواری است که فقط از یک ارتش منسجم ملی بر می‌آید، ارتشی که فرماندهی‌اش را فرماندهان این گروه‌های جنگجو در اختیار نداشته باشند. **شما فرماندهان دیگری جز فرماندهان دولت‌های سابق افغانستان می‌شناسید؟**

سخنرانی در دفاع از مستضعفان و محرومین دست و دل باز است، آنگاه که پای انتصاب و پست و مقام در میان باشد میدانند چه کسانی را برای ادامه وضع فلاکت بار مردم و ادامه غارتگری و تقویت مافیای اقتصادی در کجا بگمارد. همچنین ترکیب جدید مجمع به معنای آن تلقی شده است که در منازعات آینده میان مجلس و شورای نگهبان، این مجمع، مانند گذشته طرف شورای نگهبان را خواهد گرفت. در عین حال، ترکیب مجمع این اطمینان را به صندوق بین المللی پول داد که از سیاست تعدیل اقتصادی کمترین تخطی مجاز نخواهد بود و اگر مجلس و دولت قدمی در این عرصه کج بگذارد، این مجمع و شورای نگهبان در برابرش خواهند ایستاد!

با تقویت اولترا لیبرالها و رهبران سیاسی سرمایه‌داری تجاری و بازاریبایی بزرگ در مجمع تشخیص مصلحت بسیاری را عقیده بر این است که باید انتظار داشت بزودی قانون کار مورد دستبرد و تجاوز قرار گیرد، اخراج‌ها رسمی شود، بیکاری افزایش یابد، هزینه‌های بیمه و بهداشت کمرشکن گردد، تمام بار فشار تنگناهای اقتصادی بر دوش مردم عادی و زحمتکش گذاشته شود و جلوی هر گونه رسیدگی به وضعیت مالی بنگاه‌های بزرگ مالی - اقتصادی از قبیل آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان، کمیته امداد و امثال آنها که زیر نظر رهبر اداره میشوند و کشور را رسماً غارت می‌کنند همچون گذشته گرفته شود. این انتصاب و حکم، همچنین به مردم نشان داد که وعده مبارزه با مفسد اقتصادی که رهبر خود را طراح و مبتکر پیگیر آن معرفی می‌کند، وعده‌ای بیش نیست و اساساً هدف از این مبارزه نیز چیزی نیست جز مبارزه سیاسی علیه دولت خاتمی، چرا که در غیر اینصورت، اگر کوچکترین اعتقادی به مبارزه با مفسد اقتصادی بود، حداقل چنین ترکیبی نباید بعنوان مصلحت‌اندیش جامعه منصوب می‌شدند!

همه اینها، اگر چه درست است، اما تنها یک روی سکه را نشان می‌دهد. روی دیگر سکه آن است که انتصابات مجمع تشخیص مصلحت نظام، به یمن وجود اندک فضای تنفس برای مطبوعات، برای نخستین بار در طی ده سال اخیر از حلقه بسته و پنهان مجامع و محافل پشت پرده و پنهان خارج شد و با چنین وسعتی در برابر دیدگان عموم مردم قرار گرفت. برای نخستین بار در تاریخ دوازده ساله رهبری، رهبر کنونی جمهوری اسلامی، مطبوعات، نمایندگان مجلس، شخصیت‌های سیاسی - مذهبی و فرهنگی بحث ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام را از چارچوب اتاقهای در بسته تقسیم غنایم در حلقه منصوبین خارج کردند و آن را به کوچه و بازار و به میان مردم کشاندند. شاید تا به امروز کمتر کسی، نه فقط در میان مردم عادی، بلکه حتی در بین آگاهان سیاسی کشور اصولاً از ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام اطلاع دقیق داشت؛ اما این بار مردم کوچه و بازار هم فهمیدند که چه کسانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام جای گرفته‌اند و از چه چیز و چه کس دفاع می‌کنند. نام‌های آنان را اکنون همه می‌دانند و از این پس در هر تصمیم‌گیری مهم مجمع دوباره این نام‌ها را به یاد خواهند آورد و **مطبوعات نیز، بعنوان بخشی از رسالت خود موظف به تکرار و باز تکرار آن هستند تا در ذهن جامعه بدقت جایگزین شود.**

به همین دلیل اهمیت انتصاب مجمع تشخیص مصلحت نظام این بار در ترکیب جمعی که خود را مادام‌العمر در داخل دیوارهای این مجمع تصور کرده اند نیست، بلکه در آن آگاهی و اطلاعی است که در پشت دیوارهای این مجمع در جریان تکامل است.

راه نیافتن نمایندگان اکثریت مجلس و منتخبین مردم به مجمع تشخیص مصلحت نظام ضمناً شکاف عمیقی را نشان داد که میان مصلحت مردم آنگونه که خود تشخیص می‌دهند و مصلحت نظام آنگونه که حلقه قدرت در ایران تشخیص می‌دهد وجود دارد. نظامی که مصلحت

## پیام برخی محافل توده‌ای داخل کشور به مناسبت آغاز سال نو

## رُفرم و اصلاحات

## مسیر بی بازگشت خود را

## علیرغم همه موانع طی می‌کند!

**اصلاحات اجتناب ناپذیر است و اگر روش‌های کنونی با شکست روبرو شود،**

**مردم روش‌های دیگری را برای حرکت به جلو پیدا خواهند کرد!**

طی دو دهه چنان رفتاری با ما شد، که زخم ناشی از آن اجازه خوش‌بینی نمی‌دهد، اما واقعیت اینست که تحولاتی روی داده و باید آن را در نظر داشت، گرچه در این کشاکشی که برخی از خودی‌ها، اخیراً برخی خودی‌های دیگر را غیر خودی خطاب می‌کنند، امیدواریم امثال ما در این میهن، سرانجام معلوم شود کیستیم؟ هویت خودی و یا حقوق غیر خودی ما چیست؟

## رفقای گرامی!

برای ما، بهار همراه است با جوانه‌های نو بر درخت کهنسال امید و ایمانی که هرگز از آن دور نشده‌ایم. می‌روند، چهره در نقاب خاک می‌کشند، به خاک و خون کشیده می‌شوند؛ اما می‌آیند، جوانه می‌زنند و می‌رویند. دوباره می‌روئیم!

این راز سر به مهری نیست، شصت سال بر مسند نشستند و از مسند به زیر آمدند، اما نخواستند و نتوانستند بپذیرند. این درس بزرگ را تاریخ باز هم به امیدواران نیستی ما خواهد داد. سخن را با نگاهی به اوضاع میهن‌مان ادامه می‌دهم، که حرف و سخن بسیاری از دوستان و هم‌سخنان مشترک ماست که یکدیگر را می‌بینم، دیدار می‌کنیم و یادها و سخن‌ها را زنده نگه‌میداریم. سخن دچار محدودیت‌هایی است که با دلائل آن آشنائی باید داشته باشید.

آزادی‌خواهانه بسیاری دارد، اما جنبش دوم خرداد، اگر بخواهد در چارچوب این قانون روند اجتماعی این مملکت را قانونمند کند و شعارش را بر مبنای قانون‌گرایی پیش‌برد عملاً فضائی را در صورت موفقیت بوجود می‌آورد که لاجرم نه فقط آن محدودیت‌های موجود در قانون اساسی مطرح می‌شود، بلکه آن بخشی‌هایی هم که بر حقوق ملت تاکید دارد وسیعاً مطرح می‌شود و جا پیدا می‌کند. به همین دلیل همه کسانی که دلشان بخاطر زحمتکشان این کشور می‌تپد، خواهان فضای آزاد، آزادی خواهی و احقاق حقوق مردم هستند تا مجالی ولو اندک برای بیان حرف‌ها پیدا شود و این حرف‌ها به گوش مردم رسیده شود.

## از اوضاع کنونی می‌توان راضی بود؟

وضع موجود کمال مطلوب نیست و ما در اینجا تصور نمی‌کنیم حتی خود کسانی هم که در درون جبهه دوم خرداد هستند وضع را مطلوب تلقی کنند، چه رسد به ما که در این تقسیم‌بندی خودی و غیر خودی جایی نداریم. به تعبیری که این روزها می‌شود و حتی نیروهای مذهبی درون حکومت هم گاه غیر خودی شناخته می‌شوند، ما نه خودی هستیم نه غیر خودی. اصلاً معلوم نیست که ما جزء مردم ایران حساب می‌شویم یا نمی‌شویم! امری که امیدواریم سرانجام روشن شود و هویت و حقوق اجتماعی ما به رسمیت شناخته شود. با این همه عمیقاً اعتقاد داریم آگاهی سیاسی مردم ما، جنبش اجتماعی کنونی مملکت ما عامل و آفریننده

## تحولات به هر حال اجتناب ناپذیر است

نظام حاکم، که بعد از انقلاب بهمن ۵۷ در ایران مستقر شده نیازمند بازبینی و بازسازی است. این بازسازی حتماً باید توأم باشد با باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران. در قلمرو یک چنین نگرشی است که ما فکر می‌کنیم روند بعد از خرداد ۷۶ روندی است کم و بیش مثبت. چرا کم و بیش مثبت؟ به لحاظ اینکه بهرحال در چارچوب محدودیت‌ها و کاستی‌های قانون اساسی است. قانون اساسی اصول ترقیخواهانه و

در دهه شصت هرگز چنین مطالبی از زبان کسی شنیده نشد و در هیچ نشریه‌ای هم منتشر نشد. همه آن مصیبت‌هایی که عده‌ای از فرزندان این مملکت تحمل کردند، در یک سکوت کامل پشت سر گذاشته شد. حتی انسان‌های با شرفی هم که با این قبیل اعترافات نمی‌توانستند موافق باشند نیز زبان به اعتراض نگشودند یا جرئت ابراز مخالفت را نداشتند. تحولات اجتماعی که در کشور ما رخ داده و کوشش‌هایی که در جریان جنبش اصلاحات انجام می‌گیرد فضای آن سکوت را شکسته‌است و این به یک شناخت عمومی تبدیل شده‌است.

به رغم همه موانعی که سر راه اصلاحات وجود دارد و حتی انسدادی که در حال حاضر در شکل تقابل بین قوای مختلف مملکت خود را نشان می‌دهد و باعث رکود حرکت شده اعتقاد داریم به لحاظ آگاهی سیاسی مردم و جایگاهی که آراء مردم دارد، در نهایت مردم و آراء آنها تعیین کننده خواهد بود. اصلاح طلب‌های واقعی درون حاکمیت هنوز بطور قاطع روی وعده‌هایی که به مردم داده‌اند پافشاری می‌کنند، اما حتی اگر آنها هم عقب نشینی کنند سرنوشت جنبش اصلاحات را این عقب نشینی احتمالی آنها تعیین نمی‌کند بلکه آراء مردم، خواست مردم و مطالبات مردم است که این سرنوشت را تعیین می‌کند. ما امیدواریم در ادامه این جنبش و در دل جنبش اصلاحات شرایط زیست میلیون‌ها مردم کشورمان تغییر کند.

### دوستی‌ها و صمیمیت‌ها

ما امیدواریم صمیمیت موجود بین دوستانی که در اینجا هستند، در خارج از کشور هم فراهم آید.

یک کارت تبریک دارم که یک صحرای برهوت را نشان می‌دهد که در آن فقط یک کنده درخت وجود دارد. روی این کنده نوشته «نه! مرده‌اش میندار، این کنده ستبر ریشه در خاک دارد!»

درخت زده شد، شاخ و برگ‌هایش زده شدند ولی ریشه‌ها در خاک هستند. امیدواریم عزیزان مقیم خارج از کشور این مجال را پیدا کنند و فضای داخل کشور هم به گونه‌ای تغییر کند که بتوانند بیایند و این فضای پر مهر و محبتی را که بین دوستان وجود دارد ببینند. از آرزوهای ما یکی هم اینست که نمونه این دوستی، یگانگی و محبت بین عزیزان ما در خارج از کشور هم گسترش پیدا کند، چرک و خون ناشی از دوران خونبار شسته شود، از بین برود. اگر ایرادی هست صادقانه در میان گذاشته شود. یک رابطه صمیمی و دوستی فارغ از برخی اختلاف نظرات و حتی فارغ از تعلقات سازمانی و حزبی بین همه دوستان قدیم ما بوجود آید. امیدوارم واقعاً چنین فضایی پدید بیاید، دلها با هم یکی شود تا بتوان این بار سنگینی را که در مقابل همگان قرار دارد با کمک همگی از زمین بلند کرد. هیچ کس به تنهایی نمی‌تواند آنرا بلند کند، دشوار است.

ما در اینجا، نسبت به روند مثبت شرایط در کشور خوش‌بین هستیم، اما در عین حال این خوش‌بینی بهیچ وجه به این معنا نیست که خطر و دشواری وجود ندارد. بدون هیچ گفتگوئی این راه، راه همواری نیست، راه پر خطری است، هزینه دارد، دوستان ما تاکنون هزینه‌های زیادی پرداخته‌اند. متلاشی شدن خانواده‌ها، از دست دادن عزیزان، عده‌ای به زندانها رفتند، عده‌ای جان باختند و یک عده کثیر هم از کشور خارج شدند، در واقع دربر شدند. ما هرگز فراموش نمی‌کنیم که عزیزان ما که در کشورهای خارج زندگی می‌کنند، دست‌خوش چه مشکلاتی هستند، چه دشواری‌هایی را باید تحمل بکنند. اینها همه هزینه‌هایی است که پرداخته

اصلاحاتی است که اکنون به نحوی دارد خودش را در جناحی از حاکمیت مستقر می‌کند.

خالق این جنبش آقای خاتمی یا نمایندگان دوم خرداد که به مجلس راه‌یافته‌اند نیستند. خود آنها مخلوق این شرایط هستند. این جنبش اجتماعی مملکت ماست که ضرورتاً شرایطی را بوجود آورده که حتی در درون حاکمیت گرایش‌ها و تمایلاتی برای فضای بازتری در جامعه ایران تلاش می‌کند. قطعاً شما در آنجا و ما در اینجا به حق نگران مشکلات موجود جامعه ایران هستیم. محدودیت‌هایی که بوجود می‌آید، بازداشت‌هایی که می‌کنند، توقیف روزنامه‌ها که پیش می‌آید، اختلافاتی که بین قوای مملکتی است، رد مصوبات قوه مقننه در شورای نگهبان، احضار نمایندگانی از مجلس که اظهار نظری در مجلس می‌کنند و حتی به دادگاه کشیده شدن آنها، همگی این حوادث نگرانی آور است، اما نباید فراموش کرد که اینها همه لازمه یک دوران گذار است. به گمان ما در اینجا، این یک روند طبیعی در جامعه‌ای است که قدم در راه اصلاح کاستی‌ها و معایب خودش گذاشته، اگر این کاستی‌ها وجود نداشت که اصلاً جنبش اصلاحات معنی نداشت.

امروز مردم با ابهاماتی در قانون اساسی روبرو شده‌اند که برای تصحیح و تغییر آنها این آگاهی مردم لازم و ضروری بود. درباره قانون مطبوعات، در مورد مصونیت نمایندگان، درباره حد و حدود اختیارات شورای نگهبان، مسئله تفکیک قوای مملکتی، مسئولیت رئیس‌جمهور در اجرای صحیح قانون اساسی، مسئولیت رئیس‌جمهور در زمینه اخطار قانونی به کسانی که قانون اساسی را رعایت نمی‌کنند.

اینها همه راه کارهایی است که در نظام جمهوری اسلامی راه قانونی‌اش مطرح است و راه‌حل‌های تجربه نشده تجربه می‌شود. آن کسانی که صادقانه و صمیمانه در پی بهبود شرایط هستند، در پی از بین بردن موانع پیشرفت اجتماعی هستند، یعنی در واقع در پی اجرای واقعی اصلاحات اجتماعی هستند دارند تجربه می‌کنند. آنها چندان سابقه فعالیت سیاسی اجتماعی عمیقی ندارند، در عین حال اعتقاد چندانی هم به نظام‌های تجربه شده دیگر کشورها ندارند. بنابراین حالت آزمون و خطا طبیعی است.

همانطور که در ابتدا گفتیم: دو جریان عمده در حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد؛ یکی بر پایه همان شیوه‌ای که در طی دو دهه گذشته این مملکت اداره شده می‌خواهد به حکومت ادامه بدهد و بر پایه اختیاراتی که همچنان در اختیار دارد هر گونه موانعی را از سر راه خود می‌خواهد بردارد. برداشتن این موانع حتی به قیمت زیر پا گذاشتن قانون اسلامی هم بوده است. مثلاً یک مخالف را به استناد دستور دادستان بعنوان متهم بازداشت می‌کنند. قانون اساسی یک حقوقی را برای شخص بازداشت شده تعیین کرده است، اما آنها همچنان می‌خواهند به روال گذشته با این بازداشت شده رفتار کنند. تجربه زندانیان دوره‌های گوناگون جمهوری اسلامی همه حاکی از این است که هیچیک از حقوق فردبازداشت شده رعایت نمی‌شود. هنوز هم در مراحل اول بازجویی نه مراحل تفهیم اتهام معلوم است و نه دوران شکل‌گیری پرونده اتهامی. شیوه اعتراف‌گیری هم که دیگر این روزها چنان بر سر زبان‌هاست که حتی وکلای مدافع نیز با توجه به آگاهی مردم از ماجراها ناچارند بگویند اعترافات به زور گرفته شده، تحت شرایط غیر عادی گرفته شده و اعتبار قضائی و حقوقی ندارد.

(این پیام که در یک کاست ویدئویی، بصورت عام و نه اختصاصاً برای راه توده و یا هر کانون حزبی دیگری، در آستانه سال نو تهیه شده بود، به همت علاقمندان راه توده در اختیار ما قرار گرفت و بعنوان یک سند حزبی به آرشیو راه توده سپرده شد تا محفوظ بماند. لازم به یاد آوری است که برای تبدیل این پیام شفاهی به متن نوشتاری، اندک تغییراتی در جمله بندی ها اجتناب ناپذیر بود.)

## سپاس و تبریک متقابل

شورای سردبیری و سیاستگزاری راه توده، ضمن سپاه و تشکر از همه یاران، علاقمندان و همکاران دور و نزدیک راه توده که به مناسبت فرارسیدن نوروز باستانی تماس تلفنی گرفته اند، کارت تبریک ارسال داشته اند و یا از طریق پست الکترونیکی سال نو را به دست اندرکاران انتشار راه توده تبریک گفته اند، متقابلاً نوروز را تبریک گفته و برای همگان سالی پر بار را آرزو می کنند.

## سری جدید CD

به اطلاع علاقمندان دریافت CD های اشعار احسان طبری و سیاوش کسری می رسانیم که سری جدید این CD ها در دست تهیه است و کسانی که برای دریافت آن پیش پرداخت کرده اند با کمی تاخیر سفارش های خود را دریافت خواهند کرد.

هلند- دوست گرمی که مطلب صدام حسین را برای راه توده ترجمه و ارسال داشته اید. دست شما را به گرمی می فشاریم. از طریق ایمیل با شما تماس گرفته خواهد شد. بابت آنچه که اشاره کرده اید متاسفیم. هر کس به راه خویش می رود. در همین راهی که حرکت می کنید، حرکت را ادامه بدهید، بنویسید و ترجمه کنید و ارسال دارید. آبونمان شما نیز دریافت شد، سپاسگزاریم.

## بقیه فلسطین آرمان به خون نشسته

رهبران جمهوری اسلامی، حتی اگر در برابر مردم هم به اشتباهات خود در ارتباط با عرفات و جنبش فلسطین نخواهند اعتراف کنند، که مانند صدها مورد دیگر چنین نخواهند کرد، حداقل می توانند، در این روزها و لحظات که عرفات در محاصره مرگ و شهادت قرار دارد، در خلوت خویش، از خود سؤال کنند که آنچه علیه عرفات کردند، همان سیاست اسرائیل نبود که امروز در چنین قامت جنایتکارانه و عریانی در محاصره نظامی خانه عرفات دنبال می شود؟

اکنون دو حاصل این سیاست روی دست جمهوری اسلامی مانده است: ۱- عرفات بعنوان سمبل مظلومیت و مبارزه مردم فلسطین توسط ارتش اسرائیل و به اراده ژنرال شارون از صحنه حذف می شود؛ ۲- گروه هایی که دستشان در جیب شورای تبلیغات اسلامی و واحدهای اسلامی آزادیبخش سپاه قدس در ایران بوده، خود بی آنکه رهبری شناخته شده - در حد عرفات- داشته باشند از صحنه حذف و در کشورهای عرب منطقه پخش خواهند.

جمهوری اسلامی همین حاصل را از مجموعه سیاست های مخربی که در برابر دولت های پیشین افغانستان (پیش از طالبان) داشت برداشت کرده است. حاصلی که در بوزن نیز به بار آمد و هنوز رهبران و خط دهندگان حجتیه در حاکمیت جمهوری اسلامی در پی ادامه آن در داخل کشورند!

شده و دارد پرداخته می شود، به همین دلیل آرزو می کنیم روزی بیاید که همه بتوانند در میهنشان و در کنار مردمشان زندگی کنند.

تا بحال برخی از دوستانی که مقیم خارج اند، آمده اند ایران برای دیدار خانواده هایشان و برگشته اند، بعد از سال ۷۶ تغییراتی در برخی برخوردها بوجود آمده است. گذرنامه به یک عده از افرادی که تا کنون ممنوع الخروج بوده اند داده شده، پیغام هایی به بعضی از دوستان داده اند که دیگر ممنوع الخروج نیستید، می توانید مراجعه کنید و پاسپورت بگیرید. مجموعه اینها یک نوع خوش بینی بوجود می آورد، ولی آثار آن عدم اعتماد گذشته از رفتارهایی که بوده هم چنان باقی است و نگرانی ها هم بر جای خود هست. گرفتار یک نوع خوش بینی بیش از حد نباید شد، اما ضرورت دارد بدانیم چه تغییرات شده و یا دارد می شود و در زمینه های گوناگون اوضاع چگونه در تلاطم است. چه کسی که داخل زندگی می کند، چه کسی که در خارج زندگی می کند ضرورت دارد اینها را بداند. گرفتاری ها و رفتارهایی که طی دو دهه با رفقای ما بوده نباید باعث شود که این مختصر دگرگونی ها هم دیده نشود. بنظر ما، واقع بینی صحیح ترین روش است، گرچه بدلیل رفتار پهای که طی دو دهه با ما شده، همیشه بدبینی غلبه دارد بر خوش بینی!

### ضرورت نقد دولت!

در نمایندگان جناح های ترقیخواه درون حاکمیت هم کاستی های جدی وجود دارد که باید آن را در نظر داشته باشیم. هر بار هم با مطبوعات کشور مصاحبه هایی بوده اشاره شده که باید همه چیز و همه کس نقد بشود و اصلاح طلبان حکومتی مصون از نقد نیستند.

مطالبات و خواست های مردم در انقلاب سال ۵۷ همچنان بر جای خود باقی است و حاصلش این جنبشی است که می بینم. بصورت جنبش دوم خرداد و انتخابات ریاست جمهوری دیدیم، در انتخابات شوراهای شهر و غیره دیدیم. حتی اگر آقایان ترقیخواه موجود در حاکمیت هم موفق نشوند به این معنی نیست که جنبش اجتماعی ایران موفق نشد. جنبش ایران فراز و فرود دارد. نماینده ای را به مجلس و یا به شورای شهر می فرستند و یا حتی به ریاست جمهوری انتخاب می کنند و رسالتی به عهده شان می گذارند. اگر نتوانستند، نخواستند و یا شکست خوردند، آنوقت مردم راه دیگری را در پیش می گیرند و پیش می روند. همواره در تاریخ شما شاهد این تغییر روش ها برای رسیدن به هدف بوده اید. بنیان گذار اندیشه مارکسیسم حتی در مورد انقلاب ها می گوید که هر انقلابی بارها و بارها باید خودش را اصلاح کند. یعنی چه؟ یعنی انقلاب در یک مرحله تمام نمی شود، فکر می کنند تمام شد و قدرت را بدست گرفته اند، اما اینطور نیست. در همین انقلاب خودمان دیدیم که برای رسیدن به آن شعارها و خواست های مردم چه موانع بزرگی بوجود آمد و چه خون های به ناحقی که ریخته نشد، چه موانعی بوجود آمد و چه کاستی هایی باعث توقف شد. رسیدیم به مرحله رفم، اصلاح و ادامه حرکت به جلو. باز هم با موانع برخورد کرده ایم، اما اگر در این مرحله و با این شیوه نشود، مراحل دیگر و راه حل دیگری برای رسیدن به خواست ها پیدا می شود. در جامعه ما، با همه کاستی های عظیمی که وجود دارد، با همه موانع عمده ای که حتی در درون رفم و اصلاحات در درون حاکمیتش وجود دارد، البته سرعت و آسانی تحقق خواست ها آنگونه نیست که ما انتظار داریم، اما از این وضع نباید احساس ناامیدی کرد، در عین حال نباید دچار این خوش بینی شد که همه چیز ظرف یکی و دو سال درست می شود و مردم به همه حقوق شان می رسند. چه بسا من نوعی به عمرم شاهد بهبود اوضاع نباشم، اما روند در جهتی پیش می رود که به اصلاح طلبان واقعی و کسانی که دلشان برای مردم کشورشان می تپد امید می بخشد. **امید، این یاور همیشه ما در بدترین و سخت ترین شبها و روزها!**

متن پیاده شده آخرین مصاحبه سردبیر "راه‌توده" با "مانوک خدابخشیان" برنامه ساز رادیو صدای ایران را در زیر می‌خوانید، که در آستانه سال نو انجام شده‌است. این گفتگو را می‌توانید در سایت‌های اینترنتی "گویا"، "مرور" و نشریه اینترنتی و تازه تاسیس "پیک نت" با عنوان برنامه‌های "ساعت صفر" رادیو صدای ایران نیز بشنوبد.

## ۶ سال توطئه و در انتظار «حالت

## فوق‌العاده» برای یورش به مردم!

**آنها که روی میلیاردها ثروت نشسته‌اند نه اهل مقابله، بلکه اهل معامله با امریکا هستند! همین‌ها فکر کرده بودند حالا که قرار است امریکا از خارج به ایران حمله کند، فرصت خوبی است تا آنها هم در داخل به مردم حمله کنند!**

**اگر یک روز "برلوس کونی" در ایتالیا رهبر مقابله با امریکا شد، آنوقت می‌توان ضد امریکائی بودن امثال عسکراولادی را هم قبول کرد!**

هم دستگیر کنند و بدنال آن هم یک ماجرای مفتضح دیگری مانند ماجرای اعترافات و محاکمه "سیامک پورزند" راه بیاندازند. شبیه همان طرح کودتای در نطفه سرکوب شده‌ای که در آخرین روزهای پیش از انقلاب می‌خواستند به اجرا بگذارند و یکی از کارهای بسیار ارزنده آقای دکتر یزدی، وزیر خارجه دولت موقت آقای بازرگان انتشار اسناد همین کودتا در کتابی است بنام "آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها". نام این کار را البته همه چیز می‌شد گذاشت، جز مقابله با امریکا!

البته، اگر می‌ریختند و یک عده رابط و کارگزار انگلیس و امریکا را در حاکمیت می‌گرفتند تا ستون پنجم دشمن خارجی را ویران کنند، آنوقت یک بحث دیگری بود، اما در آن دستگیری که به بهانه حالت فوق‌العاده می‌خواستند راه بیاندازند حتی تلنگر هم قرار نبود به طرفداران و کارگزاران و رابطین امریکا و انگلیس در حاکمیت بزنند، بلکه برعکس این رابطین و کارگزاران امریکا و انگلیس بودند که دست به اقدام می‌زدند و علیه جنبش مردم و اصلاح طلبان وارد میدان می‌شدند. اگر آقای برلوس کونی در ایتالیا یک روز پرچم مقابله با امریکا را برافراشت، آنوقت شما و شنوندگانتان باور کنید که امثال آقای عسکراولادی و آیت‌الله کئی و آیت‌الله طیبی و دیگر هم کیسه‌ها و هم خرج‌های این آقایان هم پرچم مقابله با امریکا را می‌توانند بلند کنند و مردم هم آنها را باور کنند. اتفاقاً آقایان می‌خواستند از شر کسانی در مجلس و در صحنه سیاسی کشور خلاص شوند که بسیار صادق‌تر و منطقی‌تر در پی چاره‌ای برای دفاع از استقلال کشور و دفع خطر امریکا و ناتو برای ایران هستند. آقایان می‌خواستند طیف رادیکال جبهه مشارکت ایران اسلامی و اصولاً جریان موسوم به چپ مذهبی را دستگیر کنند و مطبوعاتی را ببندند که مطالب آنها بسیار دقیق‌تر از نشریات این آقایان مسئله امریکا و موقعیت کنونی جهان را برای مردم تشریح می‌کنند. برای این یورش به بهانه حالت فوق‌العاده نیاز داشتند، زیرا برای رفتن و نشستن پشت میز مذاکره مستقیم و ذلالت بار چاره‌ای جز خلاص شدن از شر منتقدان پشت سر خود و قطع ارتباط آنها با مردم ندارند. این کل ماجراست و بنظر ما در اینجا هم متوقف نمی‌ماند. یعنی آن آقایان می‌کوشند سرانجام و به هر نحوی که شده از شر

**خدابخشیان** - نخستین سخنان تهدید آمیز رئیس جمهور امریکا موج بزرگی را در ایران باعث شد و مسئله حالت فوق‌العاده و جنگی را در جمهوری اسلامی پیش کشید. جلوتر از همه، آقای عسکراولادی نیز ضرورت اعلام حالت فوق‌العاده را مطرح کرد و حتی از قول شورای امنیت ملی هم نقل شد که قرار است حالت فوق‌العاده در کشور اعلام شود. این موج، با آنکه تهدیدهای امریکا همچنان ادامه دارد فرو کش کرده‌است. آیا دیگر خطری جمهوری اسلامی را تهدید نمی‌کند؟ در دیدارهای پشت صحنه با امریکا به تفاهم‌هائی رسیده‌اند؟

**راه‌توده** - در اینکه خطر دخالت نظامی امریکا در ایران همچنان وجود دارد، ما شکی نداریم، اما در اینکه آقای عسکراولادی و دوستانش می‌خواستند حالت فوق‌العاده اعلام کنند تا با امریکا مقابله کنند نه تنها شک داریم، بلکه یقین داریم که این آقایان دنبال چنین مقابله‌ای نبودند و اساساً حالت فوق‌العاده را با این هدف نمی‌خواستند به جامعه تحمیل کنند. آنها دنبال اهداف دیگری بودند و هنوز هم هستند و اگر تصور کنیم دست از نقشه‌هایشان بر داشته و یا بخواهند داشت اشتباه کرده‌ایم.

آقایان ۶ سال است بدنال حالت فوق‌العاده می‌گردند، ۶ سال است خیزهای فوق‌العاده برداشته و زخم‌های سختی هم به پیکر جنبش مردم زده‌اند و حالا چون دیده‌اند این پیکر سخت‌جان‌تر از آنست که تصور کرده بودند، خواستند از آب گل‌آلوده ماهی طلائی بگیرند. فکر کردند حالا که قرار است امریکا از خارج به ایران حمله نظامی کند، بهتر است آنها هم فرصت را غنیمت شمرده و از داخل به جنبش مردم حمله نظامی کنند! به بهانه خطر حمله نظامی امریکا و مستند به مصوبه شورای امنیت ملی برای اعلام حالت فوق‌العاده می‌خواستند عده‌ای از نمایندگان مجلس را که استوارتر از بقیه بدنال اصلاحات هستند همراه با عده‌ای دیگر از روزنامه‌نگاران و برخی چهره‌های سیاسی و حتی تعدادی از روحانیون طرفدار جنبش و مخالف ولایت آقای خامنه‌ای را بگیرند؛ مطبوعات را ببندند و چهار روزنامه رسالت، کیهان، اطلاعات و جمهوری اسلامی را یگانه روزنامه‌های یومیه و مجاز در داخل کشور اعلام کنند و حتی بعضی افراد سیاسی و فرهنگی را

**بودند. بد کردیم؟** با تمام قدرت باید ایستاد که چنین روز و چنین موقعیتی پیش نیاید و ابتکار عملی اینگونه بدست مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی نیفتد، اما اگر، بهر دلیل و موقعیتی چنین حادثه تلخ و ضد ملی اتفاق افتاد، همه خواهیم دید که پیام طرفداران حالت فوق العاده و همان‌ها که امروز در مطبوعاتشان از حمله به تاسیسات امریکائی و به آتش کشیدن منطقه و این بقول معروف خالی‌بندی‌ها را در نماز جمعه‌هایشان مطرح می‌کنند مضمونی جز همین مضمونی که برایتان گفتم نخواهد داشت!

### **از دل جنبش مردم یا سلطه مافیای ثروت بیرون خواهد آمد و یا برتری مردم در حاکمیت. راه دیگری وجود ندارد.**

آنکه روی چندین و چند میلیارد دلار ثروت نشسته اهل معامله است نه مقابله و برای اینکه، با هدف نجات قدرت و ثروت خویش وارد چنین معامله‌ای با امریکا و یا هر قدرت دیگری نشود و تیغ به صورت مردم و جنبش آنها نکشد، هیچ چاره‌ای جز کوتاه کردن دستش از حکومت و رسیدگی به مال و منالی که به جیب زده نیست!

**خدابخشیان** - شنوندگان برنامه ما به خاطر دارند که شما هر بار که در باره جنبش دانشجویی صحبتی با ما داشتید، روی همین مسئله، یعنی خطر نظامی کردن فضای جامعه و بهانه‌سازی‌ها و چپ روی‌ها تاکید می‌کردید.

**راه توده** - خوشحالم که شما این مسئله را به خاطر دارید. همینطور است که می‌گوئید و حتما هم به خاطر دارید، که حتی از همان رادیوی شما حملاتی به برخی هشدارباش‌های ما شد، که مثلاً چرا اسمی از آقای طبرزدی و یا منوچهر محمدی و دیگران آورده‌ام. آنموقع من تاکید کردم و هنوز هم می‌کنم که ما سندی در اختیار نداریم که این فرد و یا آن فرد عامل مستقیم برای متشنج کردن جنبش دانشجویی و شقه شقه کردن آن است و چنین اعتقادی هم نداریم، آنچه که من مطرح می‌کردم و هنوز بر آن پافشاری دارم عملکردهای ماجراجویانه بود و گفتم و می‌گویم که آن ماجراجوئی‌ها به سود مخالفان جنبش و مخالفان اصلاحات بود و دیدیم که چنین هم شد. همان موقع من در گفتگو با شما بارها تاکید کردم که عمل آقای **طبرزدی** در مخالفت با دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و اعلام آن بعنوان یک تشکل حکومتی و مجری دستورات بخشی از حکومت و آنهم نه دولت آقای خاتمی، بلکه حکومت بطور عام که از آن برداشت‌های خاص هم می‌توان کرد، حداقل یک اشتباه بزرگ و نا بخشودنی است و این درست به معنای ریختن آب به آسیاب مخالفان اصلاحات است. همین سیاست را آقای **منوچهر محمدی** هم برای مدتی دنبال کرد تا رفت به زندان و بقیه ماجراها. عملکرد او هم نوعی مقابله با وحدت جنبش دانشجویی بود. آنچه که ما طرفدار آن بودیم دفاع از وحدت جنبش دانشجویی و دفاع از دفتر تحکیم وحدت بعنوان یک تشکل سراسر دانشجویی بود که می‌بایست اتحاد نیروهای حاضر در آن حفظ شود، تا از گزند مخالفان جنبش در امان بماند. گذشت زمان چه چیز را به ما ثابت کرد؟ جز فاش شدن کینه و نفرت مخالفان اصلاحات نسبت به دفتر تحکیم وحدت و انواع توطئه‌ها برای از میدان خارج کردن این تشکل؟ ما اگر رادیویی در اختیار داشتیم قسمت‌هایی از مصاحبه‌های انجام شده با طبرزدی و منوچهر محمدی در آن دوران را یکبار دیگر پخش می‌کردیم و سپس شرحی از موقعیت کنونی دفتر تحکیم وحدت را در برابر شنوندگان

منتقدان خود و از شر جنبش مردم خلاص شده و بروند پای میز معامله مستقیم با امریکا، از اینسو هم تا جنبش مردم هست و آگاهی هست و دست آقایان رو می‌شود، موانع جدی بر سر راه تحقق این توطئه وجود دارد. بنابراین، نبرد همچنان جریان دارد و ما در آینده شاهد تندتر شدن و آشکارتر شدن آن هم خواهیم بود. از دل این نبرد یا باید پیروزی جنبش مردم بیرون بیاید و یا تسلط خونین مافیای ثروت و قدرت، ما از پیروزی جنبش دفاع می‌کنیم و به سهم خودمان هرچه را بتوانیم در این راه دریغ نمی‌کنیم، همچنان که تاحال نکرده‌ایم. ممکن است از بدنه جبهه مخالف اصلاحات کسانی کنده شده و متاثر از شرایطی که پیش می‌آید به لایه‌های ضعیف و متزلزل جبهه اصلاحات بپیوندند، تمام کوشش را هم باید کرد که چنین بشود، اما در نهایت امر، سرانجام این مرحله از نبردی که در جامعه ایران جریان دارد، جز پیروزی یکی بر دیگری نیست. تاریخ مبارزات اجتماعی چیزی جز این نتیجه‌گیری را به خاطر ندارد. آشتی طبقاتی ناممکن است.

آنچه که برایتان گفتم، در ارتباط با پرسش مستقیم شما و مسئله جنجال و تلاش برای برقراری حالت فوق العاده در کشور، به بهانه خطر حمله امریکا به ایران بود، که از نظر ما به هیچ وجه از دستور جبهه مخالفان اصلاحات خارج نشده و آنها بدنبال فرصت‌های دیگری برای رسیدن به این هدف خواهند گشت.

اما، اصل ماجرا، یعنی خیز برداشتن برای • بگپروبنند، کودتای خزنده، کودتای نیمه کامل، بستن مطبوعات، جلوگیری از فعالیت حزبی و سیاسی دیگران ( غیر از متوفه اسلامی و تشکیلات گسترده روحانیت مبارز)، ترور افراد و حتی اعدام همچنان که در ۶ سال گذشته به اشکال مختلف دنبال شده، بازهم دنبال خواهد شد. ۶ سال است آقایان بدنبال فرصت برای تحمیل حالت فوق العاده، برای رسیدن به همان اهدافی که جلوتر برایتان گفتم در کشور می‌گردند. حتی آن موقع که آقای خاتمی با خانم امانپور مصاحبه کرد و ایده گفتگوی تمدن‌ها را مطرح کرد و سیاست امریکا هم چنین گستاخانه و جنگجویانه نبود، آقایان بازهم دنبال حالت فوق العاده می‌گشتند، وقتی به کوی دانشگاه حمله کردند، وقتی تظاهرات ۲۳ و ۲۴ تیرماه را بعد از تحصن دانشجویان به راه انداختند هم دنبال همین حالت فوق العاده بودند. این را ما نمی‌گوئیم، این را، چند ماه بعد از تظاهرات ۲۴ تیرماه "**خسرو**" که همان حجت‌الاسلام **حسینیان**، یکی از متهمین صدور فتوای قتل‌های زنجیره‌ای در مصاحبه و سخنرانی‌اش در قم گفت و ما در راه توده عیناً منتشر کردیم. ایشان با صراحت در آن صحبت گفت که «جمعیت خوبی را توانسته بودیم بسیج کنیم و با عکس آقا - یعنی خامنه‌ای - به خیابان‌ها آوردیم، کار دولت همان شب باید تمام می‌شد و ۲ خرداد می‌شد دستگیر می‌شدند. تعلق شد و فرصت از دست رفت.» اعتراف از این آشکارتر در باره یک کودتا و اعلام حالت فوق العاده سراغ دارید؟ این سخنان در سال ۷۷ گفته شده است. آنموقع که خطر حمله نظامی به ایران مطرح نبود، پس چرا آقایان بدنبال حالت فوق العاده بودند؟ نمونه‌های مختلفی در این رابطه را می‌توانم برای شما شمارش کنم. بنابراین، درد این آقایان حمله نظامی امریکا به ایران نیست که حالت فوق العاده را برای مقابله با آن بخواهند، آنها منتظر حالت فوق العاده‌اند تا بگپروبنند و بکش بکش راه‌بیاندازند و ما یقین داریم که همزمان با این یورش به امریکا هم پیغام خواهند فرستاد که "**قربان! ما چپ‌ها را زدیم، کسانی را از صحنه خارج کردیم که در مطبوعاتشان امریکا را امپریالیسم معرفی می‌کردند و با سیاست نظامی - جهانی شما مخالف**

**خدابخشیان** - نکته بسیار مهمی را شما مطرح کردید. در واقع وقتی سردار کوثری، سردار شمخانی، سردار ذوالقدر و یا سردار رحیم صفوی وارد میدان می‌شوند دیگر نیازی به خود روحانیون نخواهد داشت، آنها می‌توانند مثل حکومت‌های امریکای لاتین یک "خونتای" نظامی را تشکیل بدهند و حتی ماهیت نظام را هم تغییر بدهند.

**راه توده** - همینطور است که شما می‌گوئید. حتی روحانیون حوزه‌ها، روحانیونی نظیر آیت‌الله مکارم شیرازی و یا فاضل لنکرانی و دیگران هم از تمرکز این همه قدرت در دست عده‌ای از فرماندهان و آنها نه همه فرماندهان نگراند و با تردید بسیار نسبت به سیاست‌های رهبر در نظارت بر نیروهای نظامی نگاه می‌کنند. بقول شما، وقتی قدرت را قبضه کردند دیگر چه نیازی به روحانیون دارند؟ ضمناً به خاطر داشته باشید که روحانیت سنتی، این آقای نظامی را آنچنان هم مذهبی نمی‌شناسند و قبول ندارند. از نظر آنها، اینها مثنی جوان بوده‌اند که حالا ۴۰-۵۰ سالشان شده و همه‌شان متأثر از انقلاب ۵۷ ریشکی گذاشته و نمازی می‌خوانند و مذهبی شده‌اند. اینها از نظر روحانیون سنتی ریشه ندارند، حتی اگر دوره‌هایی هم در قم و مشهد دیده باشند. روحانیون سنتی آن مسلمانی که خودشان را می‌دانند، اینها را نمی‌دانند. این روحانیون سنتی حتی به تناسب شجره مذهبی روحانیون آنها را دسته بندی می‌کنند. این روحانیون، جز خودشان کسی را مسلمان به آن مفهومی که اختیارشان را دست آنها بدهند نمی‌دانند. نه مجاهدین انقلاب اسلامی را مسلمان می‌دانند، نه فرماندهان سپاه و بسیج را. آنها حتی آقای خاتمی را هم آن مسلمانی نمی‌شناسند که مورد نظر و تأیید خودشان است، بنابراین چگونه جرات می‌کنند همه چیز را بسپارند دست فرماندهی مثل ذوالقدر؟ در این میان، البته **رهبران موتلفه اسلامی با این پیش بینی که بسیج سپاه پاسداران را در اختیار دارند و برخی فرماندهان بسیج و سپاه عضو علنی و یا غیرعلنی رهبری این جمعیت هستند، بر خلاف خیلی از روحانیون، از برقراری حالت فوق‌العاده و کودتای نظامی چندان ترس ندارند** و به این یقین دارند که ابتکار عمل در دستشان باقی می‌ماند، حتی اگر روحانیون از صحنه حذف شوند! در اینصورت یک حکومت خیلی عادی و معمولی مثل همه حکومت‌های نظامی دیگر که پشت سر آن سرمایه‌داران و غارتگران یک جامعه قرار دارند تشکیل خواهد شد.

**ادامه نوطه علیه جنبش مردم، عملاً نیروهای نظامی را وارد عرصه سیاسی می‌کند. اکنون هم فرماندهان سپاه پاسداران نقش بسیار زیادی در تصمیم گیری‌های پشت پرده رهبر دارند.**

من باز هم تأکید می‌کنم که این فرماندهان نظامی، در دهسال گذشته، با آنکه در مطبوعات زیاد مطرح نمی‌شوند و نقش سیاسی آنها زیاد فاش نمی‌شود، اما در عمل نقش مهمی در حکومت دارند و با قاطعیت می‌توان گفت که بسیاری از حرف‌ها و تصمیماتی که رهبر می‌زند و می‌گیرد فرمایشات و نظرات این فرماندهان نظامی است و این نکته‌ای نیست که حتی بخش‌هایی از روحانیون مخالف اصلاحات نگران ادامه آن نباشند. جریان یورش به ملی-مذهبی‌ها، جریان ترور آقای حجاریان، ماجرای تشکیل سازمان امنیت غیر قانونی، که حراست اطلاعات سپاه پاسداران در آن نقش مهمی دارد، سخنرانی‌های مستقل فرماندهان نظامی در باره مهم‌ترین مسائل سیاست داخلی و خارجی کشور و خلاصه انواع

خودمان قرار می‌دادیم تا این آشنائی نمونه‌ای شود برای آگاهی از مسائل مشابه. گفتگوهائی که پس از انتخاب آقای خاتمی تاکنون با هم داشته‌ایم را شاید توانستیم پولی و کمکی از علاقمندان جمع کرده و منتشر کنیم. امروز مراجعه به آنها جالب است. مثلاً وقتی ما در انتقاد به خانم سیمین بهبهانی و سخنرانی ایشان در سالن وزارت ارشاد اسلامی و در حضور وزیر ارشاد وقت "عطاءالله مهاجرانی" گفتیم این چپ روی است، ریختند سر ما که به یک شاعر بزرگ اتهام چپ روی زده‌ایم. ماجرا مربوط به همان ماه‌های اول انتخاب آقای خاتمی است. خُب ما چه گفتیم و امروز شاهد چه چیز هستیم؟ خانم بهبهانی تاج سر غزل معاصر ایران و ما هم طرفدار ایشان، اما این طرفداری ربطی به واقع بینی سیاسی و برآورد توازن نیروها در جامعه و در حاکمیت ندارد. ایشان تاج سر ما، اما مگر ما مجازیم واقعیتی را که می‌بینیم و تحلیل می‌کنیم به این دلیل نگوئیم و منتشر نکنیم؟ من گفتم و بر سرما هم ریختند، در همین نشریه **آرش** وابسته به **راه کارگر**، در رادیوی شما و جاهای دیگر؛ اما با این حملات که واقعیت پنهان نماند. همینطور در باره کنفرانس برلین و غفلت فاجعه‌بار مهاجرین سیاسی از درک دلیل برپائی این کنفرانس و یا دلیل یورش به آن. بهرحال، امیدواریم همتی شود و ما بتوانیم این مجموعه را منتشر کنیم.

**خدابخشیان** - وقتی صحبت از حالت فوق‌العاده می‌شود و شما هم آن را نوعی کودتا معرفی می‌کنید، آیا کار بدست نظامی‌ها نخواهد افتاد؟ **راه توده** - اتفاقاً این یکی از نکات گرهی در ماجرای کودتاهای نیمه کاره، قضائی کردن عملیات کودتائی و موفق نشدن آقایان برای اعلام حالت فوق‌العاده همین است.

ببینید! در هر کودتائی و در هر حالت فوق‌العاده‌ای خواه نا خواه کار می‌افتد دست نظامی‌ها، یعنی ابتکار عملی که اکنون فرماندهان سپاه در عرصه سیاسی و حکومتی در جمهوری اسلامی دارند بیشتر می‌شود. بالاخره باید حضور سپاه و بسیج را در عرصه حکومتی و سیاسی بیشتر بکشند. از نظر ما، بیم و هراس بسیار مهمی در بین غیر نظامی‌های طرفدار حالت فوق‌العاده و بویژه روحانیون حکومتی و حتی غیر حکومتی در این زمینه وجود دارد. اگر حالت نظامی و فوق‌العاده در کشور اعلام شود، عملاً فرماندهان سپاه باید بیشتر وارد عرصه سیاست و حکومت شوند، در اینصورت، چه تضمینی وجود دارد که فرماندهان سپاه که خود در حکومت هستند و ابتکار عمل را هم بدست گرفته‌اند، هوس نکنند مانند ژنرال ضیاء الحق حکومت تشکیل دهند؟ چه تضمینی برای روحانیون وجود دارد، که همین فرماندهان و تشکیل دهندگان حکومت سپاهی و نظامی روحانیون حکومتی را از حاکمیت حذف نکنند؟ چه تضمینی وجود دارد که فرماندهان نظامی-حکومتی پس از مستقر شدن و محکم کردن زیرپایشان و مخصوصاً تصفیه درونی سپاه، با امریکا و اسرائیل وارد معامله نشوند؟

بنظر ما یکی از دلایل متوقف ماندن اعلام حالت فوق‌العاده، در کنار دلایل و عوامل متعدد دیگر، همین امر بوده‌است و قطعاً روحانیونی با این مسئله به همین دلیل که برایتان گفتم مخالفت کرده‌اند. البته شاید آقای خامنه‌ای تصور کرده باشد که چون فرمانده کل قواست، همچنان فرمان حکومت سپاهی‌ها را هم در اختیار خواهد داشت. بنظر ما هستند روحانیونی که هم با توان و نفوذ سیاسی-مذهبی ضعیف ایشان آشنائی دارند، هم خلق و خوی او را می‌شناسند و هم با بلندپروازی‌های خطرناک ایشان آشنا هستند؛ بنابراین از جمله مخالفان حالت فوق‌العاده باید این طیف از روحانیون هم باشند!

**بگیرند و آن را ضعیف و ناتوان کنند.** وظیفه همه طرفداران جنبش و اصلاحات آنست که مرتب به بدنی که به آن خنجر فرو می‌کنند خون جدید برسانند و از ضعیف شدن این بدن جلوگیری کنند. این خون هم چیزی نیست جز آگاهی و مصمم ساختن مردم به باقی ماندن در صحنه تا لحظه بی نتیجه ماندن همه توطئه‌ها و به زانو در آمدن توطئه‌گران. با کمال خوشحالی می‌خواهم بگویم که چنین کوششی در جامعه ایران وجود دارد. به مهاجرت و حرف‌هایی که می‌زنند زیاد نباید توجه کرد. در آنجاست که مرتب آگاهی مثل جویبارهای کوچک به رود بزرگ می‌ریزد. همین پیش جلسات کنگره دوم خرداد را شما یکبار مرور کنید، اسناد و سخنرانی‌هایش را بخوانید؛ ببینید چه گفتند و چه افشاگری‌هایی صورت گرفت. هستند کسانی و جریاناتی در خارج از کشور که اهمیت این مسئله را درک نمی‌کنند، این به خودشان مربوط است و رفقا و دوستانشان، اما واقعیت در آنجا چیز دیگری است. چیزی در جلسات این پیش کنگره نبود که مطرح نشده باشد، فقط با زبانی و کلامی که می‌شد مطرح شود. زبانی که مردم می‌شناسند و آن را خوب درک می‌کنند. شما جلسات همین کنگره را مقایسه کنید با جلسات و کنگره‌هایی که در مهاجرت و با ادعای چپ تشکیل می‌دهند. ببینید اینها چه می‌گویند و چطور دور خودشان و یک مشت فرضیات بیگانه با جامعه ایران می‌چرخند و آنها در داخل چه می‌گویند و چگونه خود را به واقعیات نزدیک می‌کنند.

بنابراین، گیریم که کودتا هم کردند و حالت فوق‌العاده هم اعلام کردند، با آگاهی مردم چه می‌کنند؟ آن را که نمی‌توانند زندانی کنند و تیرباران کنند! حالا یک عده‌ای همچنان می‌گویند مرغ یک پا دارد و جامعه ایران استبداد زده‌است و باید جبهه ضد استبداد و دیکتاتوری تشکیل داد. اینها استبداد و دیکتاتوری مسلط شده را یا ندیده‌اند و یا از خاطر برده‌اند. اگر بگویند باید جلوی سلطه استبداد و مستبدین را گرفت، ما هم با آنها موافقیم، اما اگر بگوئیم کار تمام شده و استبداد حاکم شده که انکار واقعیت است. انکار فضای کنونی در مطبوعات ایران است، انکار اینهمه مقاله و سخنرانی و انتشار کتاب و جلسات و طرح دیدگاه‌هاست. استبداد جا افتاده، همان است که در دهه ۵۰ در ایران شاهنشاهی جا افتاده بود و هیچ شعاری هم جز شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری هم زینده آن نبود. حتی در دهه ۳۰، با آنهمه درنده‌خوئی که کودتاجی‌ها از خودشان نشان دادند، نتوانستند در همان دهه استبداد و دیکتاتوری دربار را نهادینه کنند. درنده‌خوئی می‌کردند اما هنوز به بقای خودشان هم اعتماد نداشتند و نتوانسته بودند بر افکار عمومی قالب شوند. حالا و در حالتی که امروز جامعه ایران دارد، اگر بپذیریم که باید جلوی سلطه استبداد را گرفت، پس هنوز این استبداد سلطه نیافته و از مقاومت مردم در برابر آن باید دفاع کرد تا نه تنها جلوی پیشرفت آن را گرفت، بلکه آن را به عقب راند. به همین دلیل شعار و تحلیل ما با بسیاری از شعارها و تحلیل‌های جاری در مهاجرت تفاوت دارد. ما وقتی پیشنهاد شعار **جبهه دفاع از جمهوریت** را مطرح می‌کنیم ناظر بر همین تحلیل است. جامعه در حال مبارزه تفاوت می‌کند با جامعه‌ای که در آن استبداد جایگزین و مسلط شده است. ما در زمان شاه این استبداد را دیده‌ایم، درست است که خشونت حتی بیشتر از زمان پیش از انقلاب دیده شده و می‌شود، اما باید توجه کنیم که این خشونت، علیرغم همه درندگی آن و تلاشی که برای سلطه آن بر جامعه ایران صورت گرفته، هنوز نتوانسته به سیستم غالب در جامعه ایران تبدیل شود و بخشی از آنچه را که امروز بعنوان جنبش شاهد آن هستیم همین مقاومت است. ما هم کم اطلاع از جنایاتی که در جمهوری اسلامی صورت گرفته نیستیم، اما این

نمونه‌های دیگر، هر کدام شاهد زنده‌ای برای این تحلیل و ارزیابی ماست. روحانیونی که در حکومت هم حضور دارند، می‌دانند که این فرماندهان در شورای امنیت ملی دست بالا را دارند، اداره ضد اطلاعات سپاه نقش سازمان امنیت پر قدرت را در کشور دارد، ضد اطلاعات نیروهای انتظامی هم که در دست آنهاست، زندان‌های مختلف در پادگان‌های نظامی هم که دارند، حالا، اعلام حالت فوق‌العاده یعنی بفرمائید آقایان نظامی همه حکومت تقدیم شما! این را می‌فهمند و همچنان اعتقاد دارم که یکی از دلایل متوقف شدن اعلام حالت فوق‌العاده و نرفتن زیر بار فشار آقای عسگرولادی برای اعلام حالت فوق‌العاده هم همین است؛ در حالیکه تا حالا هر چه آقای عسگرولادی گفته عمل شده‌است. بودن دوائر ایدئولوژیک و حضور روحانیون در پادگان‌ها را هم وقتی حالت فوق‌العاده اعلام شد زیاد جدی گرفته نخواهد شد.

شما اگر دقت کرده باشید، در جریان طرح یورش به مطبوعات و دستگیری و زندانی کردن روزنامه‌نگاران و برخی فعالان سیاسی ملی-مذهبی و انواع **طرح‌های کودتائی** دیگر، کوشش شد تا قوه قضائیه را در کنار فرماندهان سپاه قرار دهند و طرح‌های کودتائی را به شکل **سپاهی-قضائی** پیش ببرند تا همه ابتکار عمل در دست فرماندهان سپاه نباشد. و باز هم بخاطر داشته باشید که تنها تشکیلات حکومتی که بیش از هر تشکیلات دیگری **روحانیون** در آن فعال هستند همین قوه قضائیه و به بهانه اسلامی کردن قضاوت در ایران است. از ابتدای جمهوری اسلامی همینطور بود و اساساً آیت‌الله بهشتی با همین هدف، یعنی اسلامی کردن قضاوت در ایران و باز کردن راه برای قضاوت روحانیون و سپردن قوه قضائیه به روحانیون در راس این قوه قرار گرفت. البته بعدها روحانیونی که ایشان به قوه قضائیه آورده بود و آیت‌الله اردبیلی و موسوی خوئینی‌ها نیز آن را ادامه داده بودند، در دهه دوم جمهوری اسلامی و به رهبری رسیدن آقای خامنه‌ای تصفیه شدند و جای آنها را روحانیون مدرسه حقانی، رهبران و کادرهای انجمن حجتیه گرفتند، همانطور که نمایندگی‌های رهبر در نیروهای نظامی تصفیه شدند و جای امثال عبدالله نوری نماینده آیت‌الله خمینی در سپاه پاسداران را روحانیون نظیر روحانیون کنونی قوه قضائیه گرفتند.

این یک بخش مهم از مجموعه دلایل نرفتن به سمت اعلام حالت فوق‌العاده است، اما بخش بسیار مهم دیگر درک بی‌نتیجه بودن این نوع اقدامات است. گیریم حالت فوق‌العاده هم اعلام کردند و یک عده‌ای را هم گرفتند و مطبوعات و مجلس را هم بستند. بعدش چی؟ با خواست‌های یک جنبش چه می‌کنند؟ جنبشی که در آن صورت باید روی شورش آن حساب کنند و شما می‌دانید در حالتی که خطر خارجی وجود دارد یک چنین شورش برای حاکمیت تا چه اندازه گران تمام خواهد شد. بنابراین، یکی از دلایل نرفتن به سمت حالت فوق‌العاده بی‌نتیجه بودن آن و وجود جنبش مقاومت مردم است.

**خدابخشیان** - همین حالت در باره کودتا هم وجود دارد.

**راه توده** - درست است و به همین دلیل هم نمی‌توانند بدنبال یک حالت فوق‌العاده سراسری بروند و یا یک کودتای تمام و کمال انجام بدهند و هر گامی که برمی‌دارند مقطعی است و مخالفان این نوع طرح‌ها بسرعت فرصت پیدا می‌کنند با مردم تماس برقرار کرده و ماجرا را توضیح بدهند. مثل همه موارد گذشته، مثل کنفرانس برلن، مثل ماجرای ملی-مذهبی‌ها، مثل کوی دانشگاه، مثل انتخابات تهران و کوشش برای باطل کردن آن. در حقیقت سعی می‌کنند از تن جنبش گوشت بکنند و یا هر چند وقت یکبار به پهلوی آن تیغ بکشند تا خون از جنبش

کمال تاسف در برخی نشریات خارج از کشور خواندم آن را "هیاهو برای هیچ" قلمداد کرده‌اند، ببینید در باره مذاکره با امریکا چه می‌گوید. برای شنوندگان شما از روی روزنامه بنیان می‌خوانم. ایشان می‌گوید: «همانطور که امام مسئله گروگانها را بعهدہ مجلس گذاشت، مسئله مذاکره با امریکا هم باید بعهدہ نمایندگان مردم در مجلس گذاشته شود. برخی فکر می‌کنند چون مسئله حقوق بشر را در کشورهای دیگر مطرح می‌کنند ما نباید به آن پردازیم، در حالیکه برخورد با مطبوعات، شیوه غلطی که پشت درهای بسته در رابطه با ملی-مذهبی‌ها اعمال شد و حصر آیت‌الله منتظری، که به صورت طولانی ادامه پیدا کرده از مسائل بسیار مهم است. نظارت رسانه‌ها، افکار عمومی و مجلس بسیار مهم است. شورای نگهبان برخی مراکز را از دایره تحقیق و تفحص مجلس خارج کرده، مگر آن مراکز خارج از نظام هستند؟ نظارت و وظیفه مجلس خبرگان رهبری بر عملکرد رهبر است و نمایندگان مجلس خبرگان باید گزارش این نظارت بر عملکرد رهبر را به مردم اعلام کنند»

### از جمله دلایل نرفتن به سمت اعلام حالت فوق‌العاده، مخالفت روحانیون سنتی و ترس آنها از افتادن کار بدست نظامی‌ها و به حوزه‌ها برگرداندن روحانیون است!

شما قضاوت کنید، چنین مطالبی را می‌توان در مطبوعات خواند و آنوقت نسبت به آنچه که در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت باقی ماند و بعنوان طرفدار وارد میدان نشد؟ این آقا صاف و پوست کنده در باره رهبر دارد حرف می‌زند، گرهی ترین مسائل را مطرح می‌کند و آنوقت ما در خارج از کشور بنشینیم و برای راحت کردن خیال خودمان و توجیه انفعال و گریز از ورود به صحنه مبارزه و نبرد جاری در کشور بگوئیم آقا "استبداد" حاکم است و اول باید جبهه ضد استبداد درست کنیم و بعد مبارزه را شروع کنیم! آنها که از "هیاهوی بسیار برای هیچ" می‌نویسند، به این نکته بسیار اساسی توجه ندارند، که بدون این افشاگری‌ها، بدون این آگاهی‌ها که به نیرو در جامعه تبدیل می‌شود، مگر می‌توان مردم را بسیج کرد؟ مگر هدف بسیج مردم و پیشبرد تحولات به کمک جنبش مردم نباشد، که این البته سیاست و روش توده‌ایها نیست. و یا دنبال بهانه‌ای برای فرار از میدان هستند، که اینهم نه روش و منش ماست و نه حتی رسم جوانمردی!

**خدابخشیان** - همینجا می‌خواهم پرسش مربوط به آزادی ملی-مذهبی‌ها را مطرح کنم. از ابتدای این گفتگو فرصتی را برای طرح این پرسش جستجو می‌کردم و حالا که شما با چنین قاطعیتی در باره قدرت جنبش مردم سخن می‌گوئید فکر می‌کنم فرصت مناسب باشد. آیا واقعا ملی-مذهبی‌ها زیر فشار جنبش مردم و افکار عمومی آزاد شدند و یا زیر فشار مجامع بین‌المللی؟

**راه توده** - قطعاً هر دوی اینها موثر بوده و بنظر ما گزارش‌ها و فشارهای خارج از کشور هم متاثر از فشارهای داخل کشور بوده‌است.

اما اینکه اساساً چرا به این نیروها یورش بردند، این باز می‌گردد به آن ارزیابی که ما در این مورد داریم. از نظر ما، این یورش با هدف جلوگیری از نفوذ رو به گسترش این نیروها در میان مذهبیون و مردم مسلمان صورت گرفت. آنها با این یورش سعی کردند جلوی متشکل شدن نیروهای ملی-مذهبی را بگیرند زیرا از هر نوع تشکل و سازماندهی وحشت دارند. بقول خودشان حزب فقط حزب‌الله و این حزب‌الله هم مطابق توازن نیروهای که در این ۲۰ و چند سال در حاکمیت بوده متفاوت است. یک روز حزب‌الله مرکب از آن نیروهائی بود که به جبهه‌های جنگ می‌رفتند، یک روز حزب‌الله دانشجویان خط امام بودند، همین مجاهدین انقلاب اسلامی بودند و حالا

واقعیت که استبداد هنوز نتوانسته سلطه پیدا بکند را هم نمی‌توانیم نبینیم. استبداد نتوانسته به سیستم مسلط تبدیل شود، زیرا در درون خود حاکمیت نیروی بازدارنده جدی و مقاوم در برابر آن وجود دارد، اساساً وقتی بپذیریم که حاکمیت یکپارچه نیست، نمی‌توانیم حکم به استبداد سلطه یافته بدهیم، اگر چنین کنیم آنوقت باید بگوئیم دو مستبد با هم ستیز می‌کنند، در حالیکه اینطور نیست و وقتی اینطور نیست، برای یک نیروی سیاسی جدی هیچ چاره‌ای جز این باقی نمی‌ماند که در این ستیز و مبارزه، با حفظ مواضع خودش در آن صفی قرار بگیرد که سزاوار حمایت است. باز هم توصیه می‌کنم، این مطالبی که در پیش کنگره جبهه دوم خرداد مطرح شده را با دقت بخوانید و سپس با هم بنشینیم و در باره استبداد صحبت کنیم. در همین کنگره، به شهادت مطالبی که در مطبوعات چاپ شده، یکی از نمایندگان ادواری مجلس بنام "یدالله اسلامی" با صدای بلند مسئله مذاکره پنهان با امریکا را مطرح کرده و مطبوعات هم چاپ کرده‌اند. من جمله او را به نقل از روزنامه بنیان برایتان می‌خوانم: «مذاکره با امریکا اکنون از کانال غیر رسمی دارد صورت می‌گیرد، ما هیچ مذاکره‌ای خارج از دید مردم را قبول نداریم و مذاکره بصورت رسمی تنها باید از طریق نمایندگان مردم صورت گیرد». کجا در مطبوعات دهه ۴۰ و ۵۰ شما شاهد طرح این مسائل بودید؟ کسی جرات می‌کرد چنین مسائل مهمی را با این دقت مطرح کند؟ ما تردید نداریم که اگر این آقای اسلامی اسناد و شواهد این مذاکرات را نداشت، جسارت طرح آن را هم نداشت زیرا بلافاصله او را می‌گرفتند و محاکمه می‌کردند. بنابراین امکان پنهان کردن و پنهان کاری هم بدلیل منفعل نبودن جامعه و حضور جنبش مردم در جمهوری اسلامی وجود ندارد و استبداد سلطه نیافته‌است.

**خدابخشیان** - حتی کارشناسان ارشد امریکا هم اخیراً در باره یکپارچه نبودن حاکمیت در جمهوری اسلامی سخن می‌گویند و بر این فرضیه انگشت گذاشته‌اند که تمامیت خواهان نتوانسته‌اند به جریان مسلط در جمهوری اسلامی تبدیل شوند.

**راه توده** - ظاهراً آتش آنقدر شور است که آشپز هم فهمیده و باید متاسف بود که برخی سیاسیون و حتی کسانی که ادعا و یا سابقه مبارزاتی هم دارند هنوز این واقعیت را انکار می‌کنند. البته، من تصریح کنم که این کارشناسانی که شما از آنها یاد کردید عمدتاً مسئله را از زاویه حکومتی و در چارچوب محاسبات و برنامه‌های خودشان نگاه می‌کنند، در حالیکه ما مسئله را از نگاه جنبش و انقلاب ۵۷ بررسی می‌کنیم. وقتی آقای یدالله اسلامی با آن جسارت در باره مذاکرات پنهان با امریکا صحبت می‌کند، متکی به چه نیروئی چنین جسارتی را پیدا کرده جز نیروی جنبش مردم؟ این مسائل ۱۰ سال پیش هم بود، اما هنوز جنبش در سطح کنونی در جامعه برآمد نکرده بود تا بتوان متکی به آن چنین مسائل مهمی را مطرح کرد. میلیارد میلیارد آقای رفسنجانی و نوربخش از بانک جهانی قرض گرفتند و ریختند به جیب آقای عسگراولادی و تاجر محترم، میلیارد میلیارد اسلحه خریدند اما جنبشی اینگونه نبود که متکی به آن بتوانند اینگونه با جسارت در باره چنان ریخت و پاش‌هایی سؤال کنند. آقای یدالله اسلامی بود، اما جنبش جسارت بخش نبود. بنابراین ما چندپارچگی در حاکمیت را هم، که اگر نبود اطلاعاتی در حدی که آقای اسلامی مطرح کرده است هم به این آسانی بدست نمی‌آید ناشی از وجود جنبش در جامعه می‌دانیم، همانگونه که جنبش را ادامه طبیعی انقلاب ۵۷ می‌دانیم و مسئله رفرم را هم ناشی از ضرورت دگرگونی در آنچه که طی ۱۰-۱۲ سال اخیر در ایران گذشته می‌دانیم. همین آقای اسلامی در همین جلسات پیش کنگره، که با

می کردند و جلو می رفتند. طراحان یورش به ملی-مذهبی ها می دانستند که در صورت اعلام این تشکل و اعلام اسامی رهبران آن و بویژه موقعیتی که برای آقای سحابی در نظر گرفته شده بود، آنوقت توجیه یورش به آنها برای افکار عمومی داخلی و خارجی بسیار دشوار بود. بالاخره در آنصورت باید اعلام می کردند که دبیر، دبیرکل و یا سخنگوی اتحاد نیروهای ملی-مذهبی را همراه رهبران این تشکل دستگیر کرده اند و این دیگر چیز دیگری بود. بهرحال، می خواستم بگویم که آزادی ملی-مذهبی ها، علاوه بر فشارهای داخلی و خارجی، حاصل آن نتایجی بود که طراحان یورش به این نیروها بدست آوردند. آنها می خواستند جلوی تحرک و تشکل این نیروها را بگیرند و تا حدودی هم موفق شدند، بنابراین نگاه داشتن آنها در زندان و بازتاب های داخلی و خارجی آن دیگر به صرفه شان نبود. برانداز هم که نبودند و نیستند، مسلح هم که نبوده و نیستند. قصدشان جلوگیری از رشد این اتحاد و فلج کردن آن بود. **می خواستند چنگ و دندان خودشان را در زندان ها به این نیروها نشان بدهند که دادند!**

**خدابخشیان** - یعنی گرفتن جلوی ورود به صحنه جریان سوم.

**راه توده** - ببینید این **جریان سوم** هم برای خودش چند شاخه پیدا کرده است. آن وقتی که فرمانده کل سپاه پاسداران، این آقای رحیم صفوی در قم، پس از انتخابات دوم خرداد اشاره به جریان سوم کرد و گفت **یک سنگی در چاه انداخته ایم تا مارها بیرون بیایند و سپس سرشان را با سنگ بگوییم**، اشاره اش به همین ماجرا بود و در یورش به نیروهای ملی-مذهبی هم همین تر "سر مار را با سنگ کوبیدن" توسط واحد اطلاعات سپاه عمل کرد، دستگیر شدگان را هم به داخل زندان های سپاه بردند و آن بلاها را سرشان آوردند. از بعد از آن ادعاهای سردار رحیم صفوی تا حالا که ما با هم صحبت می کنیم، جریان سوم به چند شاخه تبدیل شده است. شما لابد در کیهان لندن خوانده اید که یک دیپلمات انگلیسی هم اخیرا گفته که در سال ۸۱ ایران شاهد ورود به صحنه **یک جریان سوم** خواهد بود! آقای **سایروس ونس** مرحوم هم وقتی در نیویورک و تحت عنوان "ایران بعد از انتخاب محمدخامنه‌ی سخترانی کرد و تئوری "اعتدال در اصلاحات" را مطرح کرد هم از **یک جریان سوم** مرکب از اعتدالیون دو جبهه مخالف و موافق اصلاحات سخن گفت. رسالتی ها هم می نویسند که مشکلتشان با تندروهای دوم خردادی است، اگر آنها را کنار بگذارند می شود **یک جریان سوم** مرکب از دو جبهه مخالف و موافق اصلاحات درست کرد. آقای محسن رضائی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام و فرمانده کل سابق سپاه پاسداران هم مدعی به راه انداختن **یک جریان سوم** است، ملی-مذهبی ها را هم که می گویند **جریان سوم** است. به این ترتیب "جریان سوم" خیلی کش آمده و هر کسی از ظن خودش یک تعریفی برای این جریان سوم دارد، در حالیکه جریان سوم اصلا وجود ندارد، اگر هم وجود داشته باشد، آن خواست های اساسی و ریشه ای مردم ایران است که هنوز در داخل کشور و با صراحت تدوین و اعلام نشده است و هر جریان و تشکلی بخش هایی از آن را می گوید. **جریان سوم از نظر ما هم یعنی توده دهها میلیونی مردم ایران** و خواست هایشان و اگر دقیق تر بخواهم برایتان بگویم، اصلا **جریان سوم** و دوم و اولی در مملکت وجود ندارد. **یک جریان** وجود دارد و آنهم **جریان جنبش، مردم و خواست هایشان** است. یک جنبش در کشور ما وجود دارد، دو جنبش و سه جنبش وجود ندارد. هر کس هم که خودش را با این جنبش هماهنگ کند و سخنگوی آن شود با آنست و هر کس هم که در برابر جنبش مردم باشد، که دیگر بعنوان **جریان اول و دوم و سوم و چندم مطرح نیست**. وابسته به **جریان مخالف جنبش**

حزب الله یعنی لباس شخصی ها و بسیجی که هدایتش در دست جمعیت مولفه اسلامی است و در واقع **حزب فقط مولفه اسلامی!** اگر به اینها باشد، هیچ حزب و سازمان و تشکلی را جز خودشان نمی خواهند در جامعه فعال باشد، چیزی شبیه ناسیونال سوسیالیست های آلمان در زمان هیتلر. بنابراین، یکی دیگر از انگیزه های مهم یورش به نیروهای ملی-مذهبی جلوگیری از متشکل شدن این نیروها بود. شما احتمالا به خاطر دارید که در یکی از گفتگوهای که در ارتباط با کنفرانس برلین با هم داشتیم و حتی تصور می کنم قبل از این کنفرانس بود، احتمالا در ارتباط با انتخابات مجلس ششم بود، من خدمت شما و شنوندگانتان گفتم که نیروهای ملی-مذهبی در تدارک یک جبهه هستند. جبهه ای مرکب از بازماندگان حزب مردم، جنبش مسلمانان مبارز، سوسیالیست های خداپرست، نهضت آزادی ایران، برخی چهره هایی که در کسوت روزنامه نگار و مطبوعاتی اکنون قرار دارند و فعالینی که در اطراف مجله ایران فردا به رهبری آقای مهندس سحابی حضور دارند، باضافه چهره های روحانی و غیر روحانی نظیر آقای طاهر احمدزاده، حجت الاسلام اشکوری و دیگران. یعنی همه آنها که در انتخابات دوم خرداد ۷۶ هم فعال بودند و بعد از این انتخابات بر فعالیت های خودشان افزودند و در مطبوعات و بویژه هفته نامه ها حضور بسیار آشکاری پیدا کردند. همان موقع ما در نشریه راه توده نوشتیم و در گفتگو با شما هم از قول آقای **یوسفی اشکوری** عنوان کردیم که قرار است "**اتحاد نیروهای ملی-مذهبی**" تشکیل شود. حجت الاسلام اشکوری در مصاحبه ای که همان موقع ها در مطبوعات چاپ شد گفته بود که اعلام جزئیات بیشتر مربوط به این اتحاد را بعد از انتخابات مجلس ششم اعلام خواهد کرد. همه می دانستند که این اتحاد عملا تشکیل شده و سخنگوی آن هم تا تشکیل کنگره آقای **مهندس سحابی** انتخاب شده است. این آقایان بعد از انتخابات مجلس ششم گام بزرگترین هم برداشتند و با شرکت در **کنفرانس برلین** تلاش کردند جبهه ای را که تشکیل داده بودند تا خارج از کشور هم گسترش بدهند و این مرزبندی داخلی و خارجی را در هم بشکنند. بنابراین می بینید که چه کار بزرگی را تدارک دیده بودند. مهم ترین انگیزه بهم ریختن کنفرانس برلین و آن جنجالی که به پا کردند جلوگیری از همین اتحاد بود و بعد هم در داخل کشور به بهانه همین کنفرانس، اما در واقع برای درهم شکستن اتحادی که می رفت تا رسماً اعلام شود به نیروهای ملی-مذهبی یورش بردند. شبی هم که به خانه آقای "بسته نگار" داماد آیت الله طالقانی حمله کردند و عده زیادی از نیروهای ملی-مذهبی را دستگیر کردند، در حقیقت به نشست این نیروها حمله کردند. به این ترتیب، می خواهم بگویم ریشه و انگیزه یورش به نیروهای ملی-مذهبی جلوگیری از متشکل شدن این نیروها و ورود یک تشکل سازمان یافته به صحنه سیاسی ایران بود. تمام حرف ها و ادعاهایی که قوه قضائیه در این رابطه مطرح کرد ارتباطی با واقعیت امر نداشت. واقعیت همین است که من خدمت شما و شنوندگانتان گفتم. مخالفان اصلاحات و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی از تشکل و سازماندهی وحشت دارند و از جمله دلایل زمینه چینی برای حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم همین است، همانطور که توطئه علیه دفتر تحکیم وحدت دانشجویی همین انگیزه را دارد. البته، از نظر ما آقایان ملی-مذهبی که اتحاد نیروها را پایه گذاری کرده بودند، اشتباه کردند که همان موقع و با استفاده از فضائی که وجود داشت تشکل خودشان را اعلام نکردند. آنها نباید منتظر نتیجه انتخابات مجلس ششم می شدند، همانطور که نباید روی نیروی خارج از کشور حساب های بزرگ باز می کردند. باید کارشان را در داخل کشور

**خدابخشیان** - دهنمکی، الله کرم و شلمچه‌ای‌ها هم خودشان را **جریان سوم** می‌دانند!

**راه توده** - به آن لیستی که برایتان گفتم این یکی را هم اضافه کنید. البته تا آنجا که من شنیده‌ام و خبر دارم آقایان طرفدار بازگشت نظام گذشته سلطنتی هم خودشان را **جریان سوم** می‌دانند.

**خدابخشیان** - شما در باره آزادی ملی-مذهبی‌ها، اگر اشتباه نکنم، اینطور نظر دارید که فشار جنبش مردم باعث آزادی آنها شد، درحالی‌که هستند نیروهای دیگری که معتقدند جناح راست جنبش را فلج کرده و جناح راست اشتباه شاه را مرتکب نشد و اجازه نداد مشت متشکل جنبش مثل پتک برسش فرو بیاید. شما هنوز اعتقاد به فلج شدن جنبش ندارید؟

**راه توده** - پاسخ ما قطعاً منفی است. جنبش به راه خودش ادامه می‌دهد. هیچ جنبشی مسیر و ریتم یکنواختی را طی نمی‌کند. دلیل این نوع ارزیابی‌هایی که به آن اشاره کردید بیشتر باز می‌گردد به شتاب و تصوراتی که نیروهای، عمدتاً در خارج از کشور نسبت به مسیر حرکت جنبش در داخل کشور دارند. عجله دارند که در عرض یکسال همه چیز آنگونه بشود که می‌خواهند، البته همه هم خواست واحد و درک واحدی از ماجراها ندارند. خیلی‌ها دنبال آن نتیجه‌ای هستند که در ذهنشان هست، یکی دلش می‌خواهد جمهوری اسلامی هر چه زودتر سرنگون بشود، یکی دلش می‌خواهد هرچه زودتر نظام شاهنشاهی برگردد، یکی دلش می‌خواهد اسلام را نجات بدهد، یکی دلش می‌خواهد زمان را به ۲۵ سال پیش برگرداند و در خیابان‌های شمال تهران گردش شبانه کند، یکی دلش می‌خواهد دوران اول انقلاب برگردد. شتاب و عجله سازمان‌ها و گروه‌ها باضافه این خواسته‌هایی که برایتان برشمردم دست به دست هم داده و همانطور که عجولانه خواهان رسیدن به خواست‌هایشان هستند، عجولانه‌هم از شکست و فلج شدن جنبش سخن می‌گویند. شما دیدید که تا ملی-مذهبی‌ها را گرفتند خیلی‌ها فاتحه جنبش را خواندند، تا اکبر گنجی زندانی شد عده‌ای دیگر این فاتحه را خواندند، تا حجابیان ترور شد گفتند به اصلاحات شلیک شد. بر سر هر حادثه و رویدادی ما شاهد این قضاوت‌های عجولانه بوده‌ایم، اما ببینید که حرکت جنبش با ریتمی متناسب با واقعیات و توازن نیروهای داخلی و خارجی ادامه دارد و حتی با درس‌گیری از برخی اشتباهات اجتناب‌ناپذیر اکنون پخته‌تر و آگاه‌تر به پیش می‌رود. شما در همین روزنامه بنیان، اکنون با آقای تاج‌زاده جدیدی روبرو می‌شوید که یک شخصیت پخته سیاسی است و مطالبی که می‌نویسد به مراتب دقیق‌تر و پخته‌تر از بسیاری مطالبی است که در این مهاجرت و با ادعاهای بزرگ بزرگ نوشته و منتشر می‌شود. بیانیه آقای عباس عبدی در جلسات پیش‌کنگره جبهه دوم خرداد را که یک قطعنامه سیاسی دقیق است باید خواند تا دانست در این سال‌ها و در طول حرکت جنبش به جلو و متأثر از حرکت و کسب تجربه چه درایتی از سوی اصلاح طلب‌های حکومتی به میدان آورده شده‌است و یا مطالبی که آقای باستانی در مطبوعات داخل کشور می‌نویسد و یا دیگران و دیگران. اینها حاصل فلج جنبش است و یا تعمیق جنبش؟ حاصل عقب‌نشینی و انفعال است و یا حرکت به جلو و فعال بودن؟

**خدابخشیان** - شما فرد کم تجربه‌ای نیستید، حتی دیشب یکی از همکاران رادیویی‌ما که کتاب "شورشیان آرمان‌خواه" را می‌خواند با عجله به من تلفن کرده بود و از من می‌پرسید، خبر داری این فلانی که با او گفتگو می‌کنی عضو کمیته سه نفره‌ای بوده که کیانوری گزارش قیام نوزده را به آن می‌داده؟ من با توجه به این شناخت و تجربه می‌خواهم از شما

است. بقیه‌اش بحث‌های انحرافی است که می‌خواهد ما را در شناخت جنبش مردم به گمراهی ببرد و وحدت و اتحاد مردم را قسمت قسمت کند. کسانی هم در حاکمیت وجود دارند که به تناسب وابستگی‌ها و تعلقات خودشان نسبت به این جنبش مسائل و خواسته‌های آن را مطرح و از آن حمایت کرده‌اند. اشتباه داشته‌اند، پیشرفت داشته‌اند، تعلل داشته‌اند، شتاب داشته‌اند و بالاخره در طول این حرکت آنها هم با اشتباه و یا بی‌اشتباه تا اینجا جلو آمده‌اند. در خارج از حاکمیت و در خارج از کشور هم همینطور است. کسانی هم با همین اشتباهات و یا هوشیاری‌ها و یا پرهیز از اشتباهات با جنبش تا حالا بوده‌اند و خودشان را به لحظه کنونی که در آن قرار داریم رسانده‌اند. **در خارج از کشور بسیار محدودتر و پراشتباه‌تر و در داخل بر عکس.** این شناخت ماست. بنظر ما، بهترین حالت آنست که آن اصلاح طلب‌های داخل کشور (اعم از حکومتی و غیر حکومتی) با طرفدار اصلاحات در خارج از کشور (علیرغم معدود و محدود بودنشان) دست به دست هم داده و جنبش را تقویت کنند و سری بشوند که باید بر تنه تنومند جنبش مردم قرار بگیرد. عملاً اینطور هست ولی باید شکل دقیق خودش را پیدا کند. شما ببینید در خارج از حاکمیت آن چیزی که از دهان آقای سبحانی وقتی از زندان در آمده و با دانشجویانی که به دیدارش رفته‌اند بیرون آمده، چقدر نزدیک است به سخنان و نظرات اصلاح طلب‌های جدی درون حاکمیت و نظراتی که در پیش‌کنگره جبهه دوم خرداد مطرح شد. یا مطالب و ارزیابی‌هایی که برخی محافل توده‌ای داخل کشور پیرامون اوضاع کشور می‌کنند، چقدر هماهنگ است با خواسته‌های مردم و مواضع برخی از اصلاح طلب‌های جدی درون حاکمیت. ما در شماره ۱۱۶ یک پیام برای سال نو منتشر خواهیم کرد که از داخل کشور بدست ما رسیده و نظرات بسیار فشرده و کوتاه برخی توده‌ایها را منعکس می‌کند، توصیه می‌کنم آن را بخوانید و شنوندگانتان را هم در جریان آن بگذارید. ببینید چقدر دقیق در باره خواست مردم، مرحله‌ای که جنبش در آن قرار دارد و بویژه شیوه‌هایی که مردم برای مبارزه و پیشبرد خواست‌هایشان اتخاذ می‌کنند در آن صحبت می‌شود. خُب، این نزدیکی‌های فکری باید یکسو، یک جهت و یکپارچه شود، هرچند که مخالفان اصلاحات در این همسوئی و یکپارچگی ایجاد مانع و اشکال کنند. مخالفان اصلاحات می‌کوشند همه را از هم جدا کنند و از راه‌افتادن یک سیل سازماندهی و اتحاد جلوگیری کنند، وظیفه‌ما، بعنوان طرفداران جنبش و اصلاحات در هم شکستن این کوشش است. مسئله مقابله و افشای توطئه متلاشی کردن دفتر تحکیم وحدت و یا حمله به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را واقعا باید از این زاویه دید و نسبت به آن حساس بود، نه تنها حساب بود، بلکه با هر امکانی که در اختیار داریم در جهت جلوگیری از تحقق این توطئه وارد میدان شد. این همان حساسیت و نگرانی ما در تمام سال‌های گذشته در باره دفتر تحکیم وحدت بوده و هر بار هم که با شما گفتگویی داشته‌ام این نگرانی را با دلائل مختلف مطرح کرده‌ام، حتی گاه با کلام و زبانی تند، در باره کسانی که با حرف‌های گنده گنده وارد میدان شده بودند و دیدیم و دیدید که عملکرد و سخنان آنها چیزی نبود جز تضعیف تشکل سراسر دانشجویی کشور، یعنی دفتر تحکیم وحدت و این خواست مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی بود و هست. جلوگیری از تشکل ماندن و تشکل شدن بیش از یک میلیون دانشجوی، وابسته به تشکل‌های مختلف دانشگاهی و فعال دانشجویی در کشور توطئه ناشناخته‌ای نیست و نباید نسبت به آن بی‌تفاوت بود.

بپرسم که فکر نمی‌کنید اصلاح طلب‌ها، اینگونه که شما در باره تجربه اندوژی آنها صحبت می‌کنید، خودشان هم اصلاح شده‌اند؟

**راه‌توده-** در باره بخشی از صحبت‌های شما و مطالبی که همکار و یا همکاران شما در رادیوی شما مطرح کرده‌اند، اجازه بدهید ما بر سر همان قراری که از ابتدا با هم داشتیم بمانیم و صحبت ما از چارچوب تحلیل اوضاع ایران خارج نشود. در این ارتباط من فقط یک کلام می‌گویم: نام آنچه که شما مطرح کردید **قیام** نبود، بلکه **کودتا** بود!

برویم بر سر ادامه بحث خودمان. اگر منظور از اصلاح شدن آن باشد که آگاه‌تر، باتجربه‌تر و پخته‌تر شده‌اند با شما موافقم و این ممکن نبود و نیست مگر در دل جنبش مردم و در حرکت با جنبش مردم. حتی با توجه به این آگاهی و به تعبیر شما اصلاح شدن، **ما فلج جنبش را قبول نداریم**. اگر جنبش را در بستر خودش ببینیم و دچار خوش‌خیالی در باره توان و اراده قدرت روبروی جنبش نشویم، می‌بینیم که آنها از منافع حکومتی و اقتصادی خودشان دفاع کرده‌اند و حادثه آفریده‌اند و از این طرف هم جنبش مردم و کسانی که با آن همراه بوده‌اند راه‌حل‌هایی را برای خنثی کردن این یورش‌ها پیدا کرده‌اند. زده‌اند و خورده‌اند و پیش رفته‌اند. حالا خیلی‌ها این درس بزرگ روزگار را آموخته‌اند که مبارزه طبقاتی و دفاع از منافع طبقاتی خیلی جدی تر از آنست که تصور کرده بودند. ماجرائی که در ایران جریان دارد، در واقعیت امر و در بطن و ریشه آن، مبارزه‌یست برای به زیر کشیدن سرمایه‌داری بزرگ تجاری-مافیائی از قدرت حاکمه. این سرمایه‌داری از انقلاب مشروطه تا کنون، هرگز چنین قدرت، موقعیت و ثروتی را در اختیار نداشته است و حالا یک جنبش عمومی علیه آن پیا خاسته و می‌خواهد این ثروت و قدرت را مصادره کند. این امر کوچکی نیست، خودش **یک انقلاب** است، اگر قبول داشته باشیم که انقلاب یعنی به زیر کشیده شدن یک طبقه حاکم و متحدان آن از قدرت و جایگزین شدن طبقات و اقشار دیگر. حالا اگر اینطوری ببینیم مسئله را، آنچه اتفاق افتاده دستگیری یک عده و آزاد کردن آنها اگر امتیازی برای طرف مقابل بوده، رشد آگاهی و توجه بیشتر مردم به این نیرو از سوی جنبش هم یک امتیاز در جدول جنبش بوده است. همینطور است بقیه مسائل. یکی زده‌اند، دوتا خورده‌اند، دوتا زده‌اند، یکی خورده‌اند و نبرد همچنان ادامه دارد. بنظر ما، آن جریانی که روی رینگ جنبش گیج شده و حالت نیمه فلج پیدا کرده، مخالفان اصلاحات و جنبش‌اند و نه طرفداران اصلاحات و جنبش. **تابلو را عده‌ای سر و ته به دیوار اتاق کارشان آویخته‌اند!**

**خدابخشیان-** من چند روز پیش فصلنامه "گفتمان" را می‌خواندم. بسیار پربار بود. در آنجا آقایانی مثل تاج‌زاده، تاجیک، علوی‌تبار، کدیور و خیلی‌های دیگر مقالات و تئوری‌های بسیار جالبی را در باره ایران و جهان و حتی اسلام مطرح کرده‌بودند. من هم با شما موافقم که سطح بحث‌ها و سطح آگاهی‌ها خیلی بالاست و هر حکومتی در ایران با این آگاهی و این گسترش نظرات و دارندگان نظرات به این آسانی نمی‌تواند حکومت کند، اما در لابلای این نظرات و مقالات بعضی اختلاف دیدگاه‌ها در میان اصلاح طلب‌ها مشهود است.

**راه‌توده-** با شما کاملاً موافقم. واقعیت اینست که هر بار موقعیتی بر اثر جنبش، سقوط حکومت‌ها و یا انقلاب در ایران فراهم آمده تا مطبوعات و احزاب وارد صحنه شوند و ارتباط مردم با هم برقرار شود و آگاهی‌ها به عمق جامعه برود، عمر این دوران کوتاه بوده‌است. شرایط را متشنج کرده‌اند، که البته خود حکومت‌ها نقش مهمی در ایجاد این تشنج‌ها

داشته‌اند و سپس فضای سیاسی کشور بسته شده‌است. یکی از دست‌آورد‌های جنبش کنونی در کشور ما تداوم فضای سیاسی است. البته، خیلی‌ها و از جمله خود ما هم اعتقاد داریم که این فضا بسیار تنگ است، اما فراموش نباید بکنیم که حفظ همین فضای تنگ هم بهتر از فضای بسته‌است. می‌خواهم در نهایت امر بگویم که هر بار فضائی برای دموکراسی در ایران فراهم شده، ما این مشکل تاریخی را داشته‌ایم که نتوانسته‌ایم در برابر حکومت و در برابر ماجراجوها مانور کرده و فضای دموکراسی را هر قدر هم که کوچک و تنگ باشد حفظ کنیم. فضا را چنان تیره و تار کرده‌اند که مردم نتوانسته‌اند در آن نفس بکشند و سمت و سوی حرکت‌ها را عمیقاً بشناسند. خوشبختانه دوره اخیر چند سال دوام پیدا کرده و تمام تلاشی هم که می‌کنند تا به هر بهانه‌ای شده این فضا را ببندند خوشبختانه تا حالا و بر اثر هوشیاری مردم با بن‌بست برخورد کرده‌است. ادامه این فضا، این امکان را فراهم می‌کند که از یکطرف آگاهی در درون جنبش عمیق شود و از طرف دیگر تجربه جنبش به رهبران و سخنگویان آن منتقل شود. بنابراین، ما هیچ اشکالی نمی‌بینیم که مثلاً آقای عبدی کمی تندتر بنویسد و یا بیاندیشد و یا آقای حجاریان کمی ملایم‌تر و یا برعکس. ما بسیار هم از این تنوع نظرات خوشحالییم و ایکاش شرایطی فراهم شود که حرف‌های ما هم بتواند در داخل کشور منتشر شود و در کنار دیگر نظرات به تجربه اندوژی جنبش مردم یاری برساند. بنابراین، ما هیچ ترسی از تنوع نظرات در صفوف سیاسیون و مطبوعاتی‌های طرفدار اصلاحات نداریم، همانقدر که از ماجراجویی و از اشتباه در محاسبه توازن نیروها باید ترسید. در ادامه همین فضا و همین عرصه‌است که بتدریج خیلی از مسائل مطرح می‌شود. مثلاً من مدتی پیش مقاله‌ای خواندم از آقای علوی‌تبار در باره شکنجه و نمایش‌های تلویزیونی. بسیار دقیق و با جسارت کامل نوشته بود که ایشان و دوستان و همفکرانشان در سال‌های اول انقلاب اشتباه کردند که وقتی عده‌ای را به تلویزیون کشاندند تا زیر فشارهای طاقت فرسا نفی شخصیت خودشان را بکنند سکوت کردند. نوشته بود **"ما باید می‌ایستادیم، زیرا این پدیده نمی‌توانست متوقف بماند و ادامه پیدا نکند"**. **این مقاله در همین روزنامه "بنیان" چاپ شده بود و اشاره‌ای غیر مستقیم به یورش به حزب توده‌ایران و بلائی بود که در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها بر سر رهبران آن آوردند**. حالا رسیده‌اند به این نتیجه که نباید سکوت می‌کردند و این درست نیست که اگر مخالف فکری و حتی ایدئولوژیک مرا زیر شکنجه آوردند به تلویزیون ما خوشحال بشویم و به این فکر نکنیم که فردا نوبت ما هم خواهد رسید. این اشتباهی است که در آن سال‌ها خیلی‌ها کردند، حتی تعدادی از رهبران وقت نهضت آزادی که هنوز در مجلس شورای اسلامی حضور داشتند و مستند به اعترافات تلویزیون و نفی شخصیت واقعی قربانیان شکنجه‌گاه‌ها در مجلس سخنرانی کردند. همه از گذشته آموختند و ما امروز با یک جامعه پر تجربه روبرو هستیم و یکی از دلایل اینکه حکومت نمی‌تواند بر جنبش مردم مسلط شود تاثیر وجود همین تجربه گسترده و عمیق است. خُب، این انتقاد به خود بسیار جسورانه و صادقانه‌است. این حرف‌ها در جامعه باید گفته شود و می‌بینیم که با ادامه فضای کنونی مطبوعات گفته هم می‌شود. حالا در مهاجرت هی بنشینند و برخیزند و بگویند اصلاحات با بن‌بست روبرو شد، جنبش شکست خورد، اصلاح طلب‌ها درجا زدند و از این نوع حرف‌های بی‌سر و ته، که حتی جرات نمی‌کنند در یک جمع وسیع بگویند تا پاسخ خودشان را بگیرند. می‌روند در یک اتاق و یا سالن می‌نشینند و با دوستان و همفکرانشان از این نوع ترها صادر می‌کنند و از شکست‌ها و اشتباهاتشان هم نمی‌خواهند درس بگیرند.

وقتی مطبوعات را بستند، شما در همین سلسله گفتگوها شاهدید که من گفتم عمق جنبش بیش از آنست که تصور می‌کنند. بزودی گنجی‌های

پرتلاطم بشود و آنوقت ببینیم چه نقشی را برعهده می‌گیرد و چه نظراتی می‌دهد. آنچه که مسلم است و ما هم در آن تردید نداریم اینست که ارتش افغانستان باید تشکیل شود و شاید ظاهر شاه هم که خودش در جوانی نظامی بوده، با توجه به همین سابقه چنین نظری را بیان کرده‌است. از نظر ما هم، همانطور که در گفتگوهای دیگر گفتیم، ارتش ملی افغانستان نمی‌تواند بدون استفاده از نظامیان قادر به کار و متخصص افغانستان که از دولت نجیب‌الله و کارمل باقی مانده‌اند تشکیل بشود؛ چه عده‌ای خوششان بیاید و چه نیاید، چه از عاقبت آن بترسند و چه نترسند. واقعیت همین است! افسران دوران حکومت داوود هم اگر زنده مانده باشند آنقدر پیر و زمین‌گیرند که دیگر روی آنها نمی‌توان برای تشکیل ارتش حساس کرد. مثل این می‌ماند که به ارتشید جم بگویند بفرمائید شما امروز فرمانده ارتش ایران بشوید. خُب از ایشان که چنین کاری دیگر ساخته نیست. ایشان می‌تواند خاطرات بنویسد و یا اگر توانی داشته باشد در حدی که ما نمی‌دانیم چقدر است مشورت سیاسی به دوستانش بدهد، دیگر فرماندهی که از ایشان بی‌نمی‌آید. در مورد افغانستان و نظامیان دوران حکومت داوود هم وضع همین است. از دوران خود ظاهر شاه هم به دشواری بتوان تصور کرد اصلا کسی باقی مانده باشد. عده‌ای را که از کوه پائین آورده‌اند نمی‌توان ریششان را زد و بجای شلوارهایی که افغان‌ها آن را "خشتک دراز" می‌گویند شلوار سربازی پایشان کرد و پشت هواپیما و تانک نشانند. نمی‌توانند در هر پادگان و پاسگاهی افسر انگلیسی و امریکائی و آلمانی را بکارند. مقاومت در برابر قوای خارجی از همین حالا هم شروع شده و این ربطی به طالبان و غیر طالبان ندارد. مردم افغانستان غیرتشان قبول نمی‌کند که سرباز خارجی در شهرهایشان راه بروند و فرمان بدهند. این را هر کس که کوچکترین آشنائی با افغانستان و روحیه مردم آن داشته باشد درک می‌کند. امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها هم بزودی درک خواهند کرد. من احتمال می‌دهم که ظاهر شاه با توجه به همین امر چنان موضعی گرفته باشد. تا آنجا هم که ما می‌دانیم ایشان باید همین روزها می‌رفت به کابل و مقدمات تشکیل لوئی جرگه برای دو ماه دیگر فراهم می‌شد.

ما اعتقاد داریم که نه تنها برای تاسیس و تشکیل ارتش افغانستان، بلکه برای دستگاه دولتی و حکومتی هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از بقایای دولت‌های نجیب‌الله و کارمل نیست. اتفاقا در این زمینه استفاده هم کرده‌اند. شما این مصاحبه خانم ژیلابنی یعقوب را با آقای کرزای در جریان سفر او به ایران بخوانید. روزنامه‌نگاری از نسل جدید که بسیار زیبا، پخته و با توجه به شرایطی که در آن فعالیت مطبوعاتی می‌کند با آقای کرزای مصاحبه کرده بود. حتما برای شنوندگانتان این مصاحبه را حداقل بخش‌هایی از آن را بخوانید تا لاقبل با نسل جدید روزنامه‌نگاران ایران بیشتر آشنا شوند. خُب، آقای کرزای در همین مصاحبه، وقتی خانم بنی‌یعقوب در باره موقعیت زنان در کابینه کرزای می‌پرسد می‌گوید که خانم "سهیلا" وزیر صحت عامه، مثل یک شیر زن در کابینه حضور دارد. می‌گوید که این خانم در میدان هوایی که همان فرودگاه خودمان باشد به صورت یک تفنگ بدست که نظم فرودگاه را بهم زده بوده سیلی نواخته و ادبش کرده‌است. این خانم سهیلا از کادرهای سازمان زنان دولت نجیب‌الله است، رئیس بزرگترین بیمارستان کابل در زمان او بوده‌است و حالا در کابینه آقای کرزای حضور دارد و در افغانستان مدیریت می‌کند. بنظر ما از این زنان بسیارند و مردانی با مدیریت، تجربه و دانش هم زیادند که در دولت‌های سابق افغانستان کار می‌کرده‌اند. برای تشکیل دولت هم هیچ چاره‌ای جز استفاده از این کادرها وجود ندارد. (بقیه در ص ۱۷)

دیگر و عمادالدین باقی‌های جدید وارد صحنه خواهند شد. حالا روزنامه‌ها را ورق بزنید و ببینید با چه اسامی جدیدی روبرو می‌شوید، که سینه خودشان را برای جنبش سپر کرده‌اند. وقتی ملی-مذهبی‌ها را گرفتند هم همین تازها را دادند و من در گفتگو با شما گفتیم که بزودی خواهید دید که ملی-مذهبی در چند چهره شناخته شده نهضت آزادی خلاصه نمی‌شود، این یک اندیشه است و بزودی سخنگویان جدید آن وارد میدان خواهند شد. حالا همین اندیشه را کسان دیگری با قلم و زبان دیگری دارند دنبال می‌کنند و افرادی نظیر زیدآبادی جای آقای علیجانی را گرفته‌اند. زیدآبادی‌ها را بگیرند، کسان دیگری وارد میدان می‌شوند. این حکم جنبش است. حکومت این اشتباه را کرده بود که ملی-مذهبی یعنی آقای دکتر یزدی و مهندس سحابی، ما چرا باید این اشتباه را بکنیم؟ این یک اندیشه‌است، که در سپاه پاسداران هم پیدا می‌شود، در نیروی انتظامی و در میان روحانیون هم سخنگویانش پیدا می‌شوند، در قم و در مدارس دینی هم پیدا می‌شود و می‌بینیم که شده‌اند. اندیشه سخنگویان خودش را پیدا می‌کند. می‌خواهم این نتیجه را از سؤال شما بگیرم، که ما از این بحث‌ها و این اختلاف نظرات و فضای نیمه باز کنونی جامعه بسیار هم خوشحالیم و معتقدیم نسل نوین و چهره‌های نوین به این ترتیب وارد صحنه می‌شوند و جانشین نسل قدیم می‌شوند. همانطور که گفتیم ایکاش فضائی فراهم بشود که نیروهای غیر مذهبی هم بتوانند دیدگاه‌هایشان را در مطبوعات طرح کنند تا معلوم شود این دیدگاه‌ها چقدر در جامعه بُرد دارد و پذیرفته می‌شود. فقط در این صورت است که بسیاری از حرف‌های بی‌پروپاتی که در مهاجرت زده می‌شود و گویندگان آنها خودشان را در جمع خودشان رهبر و سیاستمدار و مبارز یافته‌اند واقعا خواهند فهمید کجای کارند و در نشریاتی که منتشر می‌کنند بقال سرکوجه حاضر است حلواشکری بیچد و دست مردم بدهد!؟

## برویم به افغانستان

**خدابخشیان** - ما نمی‌توانیم با شما گفتگو کنیم و در باره اوضاع افغانستان پرسش نکنیم. شنوندگان ما در فاصله هرگفتگویی که با رادیوی ما داشته‌اید با تلفن و پیام از من خواسته‌اند تا اگر با شما گفتگو کردم یادام نرود که در باره افغانستان هم بی‌پرسم. فکر نمی‌کنم این که شما با اوضاع افغانستان از نزدیک آشنا هستید راز سر به مهری باشد. اما پیش از رفتن به افغانستان و با توجه به خستگی شما یک استراحت کوتاه می‌کنیم و بعد ادامه می‌دهیم.

- موافقم!

**خدابخشیان** - آیا بین ظاهر شاه و آقای کرزای اختلافی وجود ندارد، مثلا در باره نیروهای خارجی مستقر در افغانستان. این را تا حالا چندین بار شنوندگان ما پرسیده‌اند.

**راه‌توده** - ظاهرا این سؤال از آنجا پیدا شده که آقای ظاهر شاه، گویا در یکی از مصاحبه‌های اخیرش و در آستانه بازگشت به افغانستان از در مخالفت با استقرار نیروهای خارجی در افغانستان در آمده‌است. ببینید، ایشان در آستانه بازگشت به افغانستان بالاخره باید یک اظهار نظری در باره موقعیت کنونی افغانستان می‌کرد و این اظهار نظر هم نمی‌توانست بی‌اعتناء به روحیه ناسیونالیستی مردم افغانستان باشد. اگر چنین گرایشی و چنین خواستی در مردم افغانستان وجود نداشت، اگر مخالفت با حضور نیروهای خارجی وجود نداشت ایشان هم چنین اظهار نظری نمی‌کرد. اما اینکه این مسئله باعث اختلاف نظر بین این دو شده باشد، خیلی زوداست ما اینگونه قضاوت کنیم. باید صبر کرد تا آقای ظاهر شاه وارد افغانستان

ناجیان افغانستان، پس از بکارگرفتن ۱۸ هزار بمب و موشک در آن کشور ویران، برای "رهائی" عراق در حال برنامه ریزی هستند و همزمان در کارخانه بوئینگ در سنت چارلز، طی سه شیفت متوالی ۲۴ ساعته تولید بمب‌های هوشمند ادامه دارد.

### همسوئی اسرائیل و قوه قضائیه ج ۱۰ در مقابله با مصونیت پارلمانی

اتحادیه بین‌المجالس که چندی پیش در همبستگی با لقمانیان، نماینده مردم همدان در مجلس ششم، طی بیانیه‌ای نسبت به زندانی شدن وی اعتراض کرد، به نمایندگی از طرف ۱۶۰ کشور عضو، نسبت به لغو مصونیت پارلمانی و محاکمه "عزیمی بیشارا" سیاستمدار برجسته فلسطینی و نماینده سکنه عرب اسرائیل در پارلمان آن کشور، مراتب اعتراض و نگرانی خود را اعلام کرد.

نوامبر سال گذشته، دادستان کل اسرائیل با لغو مصونیت پارلمانی بیشارا، زمینه محاکمه او را فراهم کرد. این نماینده پارلمانی، به جرم ایراد دو سخنرانی محاکمه می‌شود. این اولین بار در تاریخ اسرائیل است که سیاستمداری به جرم فعالیت سیاسی، مصونیت پارلمانی خود را از دست داده‌است.

بشارا در تابستان ۲ هزار، طی یک سخنرانی در "ام‌الفهم" در شمال اسرائیل، مبارزه حزب الله در اجبار اسرائیل به عقب نشینی از جنوب لبنان را ستود. او در تابستان سال ۲۰۰۱ ضمن شرکت در مراسم خاکسپاری حافظ اسد، رئیس‌جمهور پیشین سوریه، از اعراب دعوت کرد که از انتفاضه و مقاومت مردم فلسطین در برابر اشغالگران نظامی حمایت کنند. این دو سخنرانی خشم شارون، نخست‌وزیر اسرائیل و بنیادگرایان صهیونیست را برانگیخت. هفت ناظر بین‌المللی، شامل دو نماینده پارلمان اروپا، با حضور در دادگاه، محاکمه این سیاستمدار فلسطینی و عضو پارلمان اسرائیل را از نزدیک تعقیب می‌کنند.

در ایران، علیرغم شعارهایی که در حمایت از فلسطینی‌ها در مبارزه با اسرائیل سر داده می‌شود، خبر اعلام حمایت اتحادیه بین‌المجالس از نماینده فلسطین در پارلمان اسرائیل را تاکنون پخش نکرده‌اند، که این امر باید ناشی از شیوه مشابه دولت اسرائیل و قوه قضائیه ایران برای مقابله با نمایندگان و مصونیت پارلمانی آنها می‌تواند باشد.

### قطع رابطه با صندوق بین‌المللی پول

دولت نیجریه، در شرایط بحرانی اقتصادی، افزایش نارضایتی عمومی و در آستانه انتخابات مهم ریاست سال آینده، رسماً روابط خود با صندوق بین‌المللی پول را قطع کرد. آراموسیروما، وزیر دارائی نیجریه در ۶ مارس ۲۰۰۲ طی بیانیه‌ای رسمی اعلام کرد: «دولت نیجریه دیگر مایل به ادامه روابطی نیست که تنها به ملاحظات محدود "کلان-اقتصادی" و "پولی-مالی" توجه دارد. هدف دولت نیجریه تنظیم یک برنامه اقتصادی ملی با هدف خدمت بهتر به مردم کشور است.»

نیجریه بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار بدهی خارجی دارد که بخش اصلی آن به اعضای کلوپ پاریس تعلق دارد. سال گذشته صندوق بین‌المللی پول، دولت نیجریه را به بی‌برنامگی در کنترل بودجه دولتی متهم کرد و آن کشور را برای کاهش شدید بودجه عمومی تحت فشار قرار داد.

**کارخانه بوئینگ امریکا در تدارکات حمله نظامی به عراق  
در سه شیفت ۲۴ ساعته تولید می‌کند**

## افزایش سرعت تولید بمب‌های هوشمند برای حمله به عراق

الاهرام مصر (۶ مارس ۲۰۰۲)  
نوشته "هانی شکرالله"

بنا به گزارش روزنامه واشنگتن پست، کارخانه وابسته به شرکت بوئینگ در سنت چارلز، واقع در ایالت میسوری امریکا طی سه شیفت متوالی ۲۴ ساعته در حال جایگزینی "بمب‌های هوشمند" نیروی هوایی و نیروی دریایی امریکا در پی جنگ پنجم افغانستان، موجودی‌شان تا "سطح خطرناکی" کاهش یافته‌است.

جورج دبلیو بوش از تکرار این جمله خسته نمی‌شود که «افغانستان اولین صحنه جنگ علیه ترور است. ملت امریکا باید از فرصت بدست آمده استفاده کند.» و در حالی که سفر آسیائی رئیس‌جمهور امریکا بروشنی نشان داد که ایران و جمهوری دمکراتیک خلق کرده، یعنی دو کشور از سه کشور عضو "محور شیطانی" را به آسانی نمی‌توان بمباران و تبدیل به بازار برای بادام زمینی امریکا کرد، عراق همچنان بعنوان یک هدف ساده و قابل دسترسی مورد حمله تبلیغاتی قرار دارد.

در پی انفجارهای ۱۱ سپتامبر امریکا، سرمایه‌داری تهاجم خونین و بی‌پروائی را آغاز کرده‌است. تهاجمی که پایان مشخصی برای آن متصور نیست. جنگ، سودجویی و عصبیت ملی (یا تمدنی، فرهنگی، قومی، نژادی، مذهبی) از زمان به آتش کشیدن رایشتاک و به قدرت رسیدن نازی‌ها در رایش سوم، هیچگاه این چنین وقیحانه در هم نیامیخته بودند. براساس تخمین پنتاگون، جنگ افغانستان تا پایان سال جاری بالغ بر ۳۰ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت.

تحت لوای جنگ علیه ترور، بودجه نظامی امریکا برای سال جاری ۴۸ میلیارد دلار افزایش یافت.

کل بودجه نظامی امریکا برای سال جاری که بالغ بر ۳۷۹ میلیارد دلار است ۶ برابر بودجه نظامی روسیه و ۲۶ برابر بودجه نظامی ۷ کشوری است که از دید امریکا کشورهای متخاصم معرفی می‌شوند. (این ۷ کشور عبارتند از کوبا، ایران، عراق، لیبی، کره شمالی، سودان و سوریه). سه کشور عضو "محور شیطانی" مجموعاً ۲۱ میلیارد دلار هزینه بودجه نظامی می‌کنند.

سودجویی، نظامی‌گری، سلطه نژادی و تمدنی، هجوم به آزادی‌های مدنی، محدود کردن مهاجرت از جهان سوم، به بهانه مقابله با ترور پیش برده می‌شود، به این امید که رویاهای دیرینه سرمایه انحصاری برای سلطه بلامنازع جهانی تحقق یابد.

## گفتگو با دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق

## سقوط صدام حسین باید با تشکیل حکومت فدرال و

## دمکراتیک در عراق همزمان شود

## اهداف دمکراتیک با

## انگیزه‌های امریکا

## هم خوانی ندارد!

**حمید موسی** در سال ۱۹۴۲ بدنی آمد و از سال ۱۹۵۸ عضو حزب کمونیست عراق است و اکنون در شهر "اربیل" در کردستان عراق زندگی می‌کند. او در سال ۱۹۶۰ در انستیتو "کارل مارکس" در صوفیه در رشته اقتصاد تحصیل کرد. پس از بازگشت به عراق بدلیل فعالیت‌های حزبی و کمونیستی بازداشت شد و تا سال ۱۹۶۸ در زندان ماند. پس از آزادی از زندان در شرکت نفت عراق مشغول کار شد. در سال ۱۹۷۸ یکبار دیگر حکم دستگیری‌اش صادر شد و او ناچار به خروج از کشور شد و در پایتخت چکسلواکی "پراگ"، در مجله "صلح و سوسیالیسم" مشغول کار شد. در سال ۱۹۸۴ بار دیگر به عراق بازگشت و در سال ۱۹۸۹ در نبردهای پارتیزانی کردستان شرکت کرد و از سال ۱۹۹۱ در شمال عراق و در شهر "اربیل" مستقر شد. مصاحبه زیر در شماره ۱-۱۰-۲۰۰۲ روزنامه "دنیای جوان" (JUNGE WELT) چاپ آلمان منتشر شده است.

س- حمله احتمالی امریکا به عراق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج- زمانی که مقامات نظامی امریکا، چه از سیاست‌های تجاوزگرانه صدام در عرصه خارجی و سیاست‌های سرکوبگرانه داخلی آن حمایت می‌کردند ما خواستار سرنگونی صدام حسین بودیم. این شعار را بیست سال پیش طرح کردیم و از آن زمان به بعد هم بر محور آن مبارزه می‌کنیم. شما رابطه عراق و امریکا را در آغاز دهه هشتاد، در ارتباط با جنگ ایران و عراق بخاطر بی‌آوردی. در آن زمان امریکا از عراق حمایت همه جانبه می‌کرد. فراموش نکنید که سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" مدت‌ها تلاش کرد تا توانست بوسیله صدام حسین همکاری و همبستگی اعراب را متلاشی کند. زمانی که صدام حسین در پی از بین بردن رهبران فلسطین بود و در داخل عراق نیز به تعقیب و سرکوب نیروهای دمکرات عراق مشغول بود و در کشورهای عربی می‌پرداخت نیز همین سیاست را پیش می‌برد رابطه بسیار خوب و نزدیکی بین واشنگتن و عراق برقرار بود. اینها دلایلی است دال بر اینکه دو دیدگاه متفاوت برای سرنگونی صدام حسین وجود دارد. پرسش شما، با نوعی سادگی همراه است و به پیچیدگی‌های مبارزه و موقعیت صدام حسین و عراق توجه ندارد. ما خواهان یک آترناتیو دمکراتیک برای صدام حسین هستیم.

س- بوش هم همین را می‌گوید!

ج- آنچه پرزیدنت امریکا می‌خواهد و آنچه ما می‌گوییم از اساس دو مسئله متفاوت است. ما خواستار یک **جمهوری فدرال متحد و دمکرات** در کشور خود هستیم که بوسیله مردم کشور خودمان اداره شود، نمایندگان می‌خواهیم که آزادانه از طرف مردم انتخاب شده باشند، سیستمی می‌خواهیم که ثروت عمومی را در جهت منافع عمومی خرج کند. ما خواهان بازسازی عراق هستیم. ما خواهان کشوری هستیم که در آن بتوان به آزادی زندگی کرد، مردم بتوانند احزاب، تشکل‌ها و سندیکاهای خود را داشته باشند، حقوق کردها در مناطق خود تضمین شود، رابطه صلح‌جویانه با همسایگان و دیگر مجامع بین‌المللی داشته باشد. اینها خواست‌های ماست. اینها با درک بوش از دمکراسی تفاوت دارد. او خواهان تغییراتی با قهر و جنگ است. رئیس‌جمهور امریکا می‌خواهد سیستم کنونی حاکم بر عراق را با یک کودتای نظامی تغییر داده و سیستم مورد نظر خودش را جانشین آن کند که تفاوت زیادی با سیستم حاکم کنونی نخواهد داشت. آترناتیو مورد نظر امریکا باید از دل همین سیستم کنونی بیرون بیاید. امریکا می‌خواهد محتوی سیستم حاکم بر عراق را حفظ کند و قائل به هیچ ارزشی برای تغییرات دمکراتیک نیست. امریکا در پی تضمین آزادی مردم نیست. امریکا برای مسایل ملی کشور ما راه حلی دمکراتیک ندارند، هدف (بوش) تنها متوجه منافع امریکا در عراق و منطقه است، در یک جمله اگر بخواهم بگویم، امریکا در پی کنترل منافع عظیم نفت برای مونوپول‌های آمریکایی است و به همین خاطر (بوش) خواهان تغییرات دمکراتیک نیست. این رژیم کنونی عراق هم خوب متوجه است و به همین جهت هم صدام حسین خواهان گفتگو با آمریکایی‌هاست.

س- در پنتاگون و وزارت خارجه امریکا روی نقشه‌های جنگی کار می‌شود. جنگ چه تاثیری بر فعالیت‌ها و مبارزات شما به عنوان آترناتیو می‌تواند بگذارد؟ انتظار بهتر یا بدتر شدن اوضاع را دارید.

ج- امریکا برای حمله به کشور ما روز شماری می‌کند، البته بهانه‌های مختلفی را هم مطرح می‌کند. فعلاً به بهانه اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل و بازگشت کارشناسان نظامی آن سازمان به کشور و فردا به بهانه دیگری، ما جنگ و حمله به عراق را راه‌حلی ملی و مردمی برای سرنگونی صدام نمی‌دانیم. ما با جنگ مخالفیم. البته تحریکات کنونی رژیم بغداد بهانه‌های خوبی به دست آمریکایی‌ها برای حمله به کشورمان می‌دهد. حزب کمونیست عراق و دیگر نیروهای دمکراتیک کشور خواهان ایجاد چنان شرایطی هستند که تغییرات در داخل کشور بوسیله خود مردم انجام شود و به همین خاطر در یک جمله کوتاه و فشرده می‌گوییم جنگ هرگز و دست خارجی از عراق کوتاه. ولی به جنگ مردم عراق علیه سیستم کنونی تا استقرار یک حکومت دمکراتیک، پاسخ مثبت می‌دهیم.

س- نبرد علیه دیکتاتوری عراق را چگونه می‌تواند گسترش داد؟

ج- باید از تمام امکانات استفاده کرد. ما تلاش می‌کنیم ماهیت غیر ملی و جنایتکارانه حکومت صدام حسین و بخصوص جنایتی که نسبت به خلق‌های این کشور مرتکب شده را افشا کنیم. ما کوشش می‌کنیم اعضای حزب بعث و افراد وابسته به ارتش را قانع کنیم که حساب خود را از صدام جدا کنند، ما در صدد فعال کردن هرچه بیشتر مردم هستیم، باید به مردم توضیح داد که چگونه سیستم حاکم بر عراق تلاش می‌کند از نتایج محاصره اقتصادی به نفع خود استفاده کند. صدام هیچ علاقه‌ای به لغو محاصره اقتصادی ندارد، بلکه بر عکس محاصره اقتصادی را ابزاری برای سرکوب مردم کرده است. از هر خانواده باید یک نفر وارد ارتش شود، در غیر اینصورت از جیره خانواده مربوطه کاسته می‌شود. اما مردم در عراق تنها از محاصره اقتصادی در رنج و عذاب نیستند بلکه دیکتاتوری

خود رنج و عذاب مضاعف است. از نتایج این دیکتاتوری یکی هم حمله به کویت است، که محاصره اقتصادی کشور را به همراه آورد. س- فکر می‌کنید پس از سرنگونی رژیم صدام محاصره اقتصادی پایان می‌یابد؟

ج- ما هم خواستار لغو محاصره اقتصادی هستیم و هم خواستار دموکراسی. س- آیا شما فقط در شمال و در مناطق کرد نشین فعال هستید یا در سراسر کشور؟

ج- ما در سراسر کشور فعال هستیم، اما در مناطق غیر کرد نشین بصورت غیر علنی فعالیت می‌کنیم. در کردستان عراق کاملاً قانونی فعالیت می‌کنیم. ما برای خود روزنامه، فرستنده رادیو و تلویزیون داریم. علاوه بر آن ما با مجامع عربی در خارج کشور هم ارتباط داریم. در حال حاضر چهار میلیون عرب در مهاجرت زندگی می‌کنند.

س- بعد از حمله آمریکا در سال ۱۹۹۱ به عراق جنبشی در شمال کشور بوجود آمد. هم اکنون در واشنگتن بر اساس تجربه افغانستان صحبت از تشکیل اتحاد شمال است. شما این سناریو را تا چه حد واقع‌بینانه ارزیابی می‌کنید؟

ج- در سال ۱۹۹۱ هم در جنوب و هم در شمال جنبش بوجود آمد. در شمال طی یک جنگ پارتیزانی و مردمی شمال کشور آزاد شد. همینطور شهرها و روستاهای زیادی در جنوب آزاد شدند. اما آمریکایی‌ها فرصتی به صدام دادند تا او بتواند قیام را در آنجا سرکوب کند. نه عراق با افغانستان قابل مقایسه است و نه کردها با اتحاد شمال افغانستان. احزاب حاکم کردی که در کردستان عراق حضور دارند، از نظر تاریخی احزابی ملی و با ریشه هستند. آنها برای حق و حقوق ملی کردها مبارزه می‌کنند و کردها هم می‌دانند که بدون دموکراسی در سراسر عراق خودمختاری برای کردستان امکان‌پذیر نیست. نکته مهم این که مدل افغانستان قابل انطباق بر عراق نیست. فراموش نکنید که آمریکایی‌ها هیچ علاقه‌ای به تغییرات بنیادین با کمک مردم و احزاب در عراق ندارند. هدف آنها کودتا علیه صدام و تغییرات جزئی در شکل حکومت هستند.

س- در صورت حمله هوایی آمریکا احزاب حاکم (دمکراتها و کمونیستها) چه شیوه‌ای در پیش می‌گیرند؟ آیا فقط ناظر خواهند بود؟ آنها که صد در صد نمی‌خواهند نقش پیاده نظام واشنگتن را به عهده بگیرند؟

ج- پیشنهاد خود شما چیست؟ اگر حمله صورت گیرد؟ آیا این احزاب باید همینطور دست روی دست بگذارند یا اینکه از شرایط جدید باید برای نبرد حداکثر استفاده را کرد؟

س- سؤال من این است که شما چه رویه‌ای را در پیش می‌گیرید؟

ج- ما به هیچ عنوان نقش اتحاد شمال افغانستان را به عهده نخواهیم گرفت. احزاب کرد شمال عراق هم چنین کاری را نخواهند کرد. ما جلوی آمریکا را نمی‌توانیم بگیریم، اما بصورت یک تماشاچی هم در این نبرد باقی نمی‌مانیم.

پس چه کار خواهید کرد؟

ج- ما برنامه خود، اهداف خود و نیروهای خود را داریم و از نیروهای خود برای پیش برد اهداف و برنامه‌های خود استفاده خواهیم کرد نه درجنب برنامه‌های آمریکایی‌ها، ما مخالف راه حل نظامی هستیم، اما نمی‌توانیم آمریکایی‌ها را متوقف کنیم؛ نه ما، بلکه اروپا هم در موقعیتی نیست که بتواند آمریکا را متوقف کند و جلوی جنگ را بگیرد. اگر آمریکایی‌ها، جنگی را که ما مخالف آن هستیم آغاز کنند ما چه باید بکنیم؟ باید تلاش کنیم برنامه خودمان را پیش ببریم. ما منتظر یک قیام توده‌ای در عراق هستیم و خواهان در هم فروریختن ارتش صدام.

س- آیا امکان یک کودتای نظامی در داخل ارتش عراق وجود دارد؟ ج- این هدف آمریکایی‌هاست و برنامه خود را روی آن متمرکز کرده‌اند، اما کودتا در حول و حوش یک دیکتاتور و آدمکش امر دشواری است. در این یازده سال اخیر کوششهای زیادی برای یک کودتا صورت گرفت اما همه آنها به شکست انجامید، اما کار دشوار به معنی امکان ناپذیر بودن آن نیست.

س- مطبوعات از فرماندهان ارتش عراق که در مهاجرت هستند، مانند ژنرال "بیسار خسراجی" و "نبیل ال صالحی" به عنوان دو آلترناتیو برای جانشینی صدام نام می‌برند. به نظر شما کدامیک از این دو می‌توانند در رأس یک عراق دمکراتیک قرار گیرند؟

ج- آنچه در مطبوعات گفته می‌شود چیزی جز حرف‌های بی اساس نیست. در خارج ز کشور هیچ فردی وجود ندارد که مورد تأیید نیروهای دیگری باشد که در داخل کشور مبارزه می‌کنند. من نمی‌توانم از کسی در داخل کشور نام ببرم زیرا فوراً توسط صدام تیربارن می‌شود. مهم‌ترین کار ما در لحظه حاضر این است که همه نیروهای اپوزیسیون را تحت یک رهبری دسته جمعی برای یک نبرد مشترک متحد کنیم.

س- کنگره ملی (INC) عراق چه نقشی در داخل عراق دارد؟

ج- فعالین کنگره ملی در خارج از کشور کار اصلی خود را در مطبوعات و در عرصه تبلیغات متمرکز کرده‌اند. کنگره ملی عراق کوششهای خود را برای تغییرات در عراق بر اساس فاکتورهای خارجی، یعنی بر اساس قوانین آمریکایی برای آزادی عراق و کمکهای مالی آن‌ها بنیان نهاده‌اند.

س- نیروی مجلس اعلاى انقلاب اسلامی در جنوب عراق به عنوان اپوزیسیون چه اندازه است؟

ج- آنها یکی از نیروهای اصلی در عراق هستند. آنها هم مانند حزب ما، هم در جنوب و هم در جاهای دیگری که تحت کنترل ارتش عراق است کار می‌کنند.

س- وضعیت عراق بعد از صدام حسین چگونه خواهد بود. کشوری سوسیالیستی یا اسلامی؟

ج- نه این می‌شود و نه آن. ما بعد از صدام یک جامعه دمکراتیک و چند صدائی می‌خواهیم، همه نیروهای سیاسی باید بتوانند آزادانه فعالیت کنند، البته رسیدن به این نقطه کار امروز و فردا نیست. اینکه اکثریت مردم عراق شیعه هستند، به این معنی نیست که آنها از یک حزب اسلامی پشتیبانی می‌کنند. من خودم شیعه هستم و در عین حال عضو حزب کمونیست. ما برای یک سیستم دمکراتیک مبارزه می‌کنیم که در آن احزاب دیگر هم بتوانند اراده خلق را بوسیله انتخابات بازتاب دهند.

س- شما فکر می‌کنید که آمریکا حتماً به عراق حمله می‌کند؟

ج- حزب ما امکان حمله نظامی را از هر گونه اقدام دیگری جدی‌تر ارزیابی می‌کند، آمریکایی‌ها خواستار جنگ هستند.

س- چند وقت پیش مطبوعات گزارش دادند که نیروهای ویژه آمریکا در شمال عراق مستقر شده‌اند.

ج- تا بحال کسی کوماندوهای ویژه آمریکایی را در کردستان ندیده است. س- شما موفق این هستید که در صورت حمله نظامی آمریکا به عراق، نیروهای چپ به خیابان‌ها فراخوانده شوند؟ فکر می‌کنید در صورت حمله آمریکا، بازهم صدام همچنان در قدرت باقی خواهد ماند؟

ج- ما از همه نیروهای چپ و صلح طلب می‌خواهیم که علیه جنگ طلبی بپاخیزند. ما علیه این جنگ هستیم زیرا می‌دانیم که این جنگ به ضرر مردم عراق است. همبستگی خلق عرب علیه جنگ، علیه محاصره اقتصادی و علیه دیکتاتوری باید بدون هرگونه سوء تفاهمی و کاملاً شفاف بیان و تقویت شود. صدام با چنین همبستگی سقوط می‌کند. من هیچ تناقصی در آن نمی‌بینم.

رویدادهای اسپانیا و ایتالیا نشاد داد که فروپاشی شوروی، نابودی آرمان سوسیالیستی بشریت نبوده است!

## جنبش جهانی علیه لیبرالیسم و گلوبالیسم!

نشان داد که صدها هزار شرکت کننده در این تظاهرات نه مخالف دمکراسی اند و نه تروریست و نه ولگرد!

دولت اسپانیا، با این تبلیغات، ضمن تلاش برای جلوگیری از تظاهرات ۱۶ مارس، درعین حال می‌کوشید هزینه تبلیغاتی و هزینه برگزاری برای این کنفرانس و کارزار تبلیغاتی علیه مخالفان و باصطلاح تروریست‌ها را، که تبلیغاتی جنگی بود توجیه کند.

تمام پیش بینی‌ها و تبلیغات دولت نقش بر آب شده، "گروهی تروریست و جدائی طلب باسک" تبدیل به صدها هزار زحمتکش صلح جو شدند که از نقاط مختلف کشور و نیز خارج از کشور خود را به بارسلن رسانده بودند، تا اروپای سرمایه‌داری را با حضور قاطعانه خود رسماً به دو بخش تقسیم کنند: اروپای سرمایه‌داران - اروپای شهروندان!

گروهی با لباس نارنجی و زنجیر به پا رفتار غیر انسانی نظامیان امریکائی را با زندانیان افغانی در پایگاه گوانتاناما افشاء کردند، گروهی دیگر با دوچرخه‌های خود حالت شبه حکومت نظامی و مقررات منع رفت و آمد اتومبیل‌های شخصی برقرار شده در خیابان‌های اصلی شهر را شکستند. پلاکاردهای تظاهرکنندگان بخشی اعتراضی و بخشی مطالباتی بود: علیه جنگ، فقر و بی‌عدالتی در جهان سوم؛ علیه آلودگی محیط زیست، برای بخشودگی بدهی خارجی کشورهای عقب نگهداشته شده، همبستگی با مردم فلسطین، افغانستان، امریکای لاتین و گرسنگان افریقا. اما آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کرد شعارهای ضد امریکائی و ضد نظامی‌گری این کشور و متحدان اروپائی‌اش بود.

جنبش "ضد جهانی شدن نئولیبرالیسم" ناباور به دموکراتیک بودن سیستم سرمایه‌داری، آلترناتیو دیگری را پیشنهاد می‌کند که بخش اساسی پیام آن سوسیالیستی است. دیگر هیچ تئورسینی جرات دفاع از تز "پایان تاریخ" جامعه شناس امریکائی فوکو یاما را ندارد. تاریخ با تجربه اتحاد شوروی آغاز نشد که با سقوط آن پایان یابد. تا ظلم و بی‌عدالتی در جهان برقرار است، بی شک پرچمی یافت خواهد شد تا زحمتکشان گرد آن جمع شوند و مطالبات هزاران ساله خود را فریاد کنند. امروز زیر پرچم "ضد جهانی شدن" پرچم اتحاد نیروهای مترقی و چپ جهان است: سوسیالیستها، کمونیستها، سبزه‌ها، طرفداران برابری زنان، مسیحیان مترقی و سوسیال دمکرات‌ها به نظم فعلی جهان اعلام جنگ می‌دهند! از جمله نکات بسیار مهم تظاهرات بارسلن اتحاد وسیع همه نیروهای مترقی، اعم از مذهبی و غیر مذهبی در آن بود. کمونیست‌ها، سبزه‌ها، سوسیالیست‌ها، طرفداران برابری زنان، مسیحیان مترقی، سوسیال دمکرات‌ها، انجمن‌های محیط زیست، سازمان‌های نگران آینده جهان و دهها تشکل دیگر با صدور اطلاعیه مردم را به شرکت در این مارش صلح آمیز علیه جهانی شدن نئولیبرالیسم دعوت کرده بودند.

### دنیائی دیگر را خواهیم ساخت!

"دنیائی دیگر" این شعار اصلی جنبش ضد جهانی شدن است. جنبشی که دهها گروه از کشورهای مختلف را حول محور مقابله با لیبرالیسم جهانی گرد آورده است.

### صدها هزار اسپانیائی، علیه نئولیبرالیسم جهانی در بارسلون به حرکت در آمدند!

بعد از ظهر ۱۶ مارس، در همان هنگامی که سران کشورهای اتحادیه اروپا در حباب شیشه‌ای خود در هتلی واقع در شمال شهر بارسلن گرد آمده بودند تا برای نظم اقتصادی گرفتار بحران شده جهان، سامانی به سود سرمایه‌مالی بزرگ جهانی پیدا کنند، در خیابان‌های مرکزی شهر بارسلن امواج جمعیت نگران، نیمه‌گرسنه، بی‌آینده، نگرانی از بیکاری و وحشت زده از جنگ به حرکت در آمدند. منابع دولتی که همیشه آمار اینگونه تظاهرات را بسیار کمتر از آنچه بوده و هست اعلام می‌کنند، رقم شرکت‌کنندگان در مارش اعتراضی شهر بارسلن را ۳۰۰ هزار نفر اعلام کرده‌اند. جمعیتی معترض به "جهانی شدن نئولیبرالیسم"، که بی‌شک تعداد آنها بسیار بیش از آن رقمی بود که منابع دولتی اعلام کردند.

تظاهرات، بر خلاف تصاویری که شبکه‌های تلویزیونی، با استفاده از ماجراجویی‌های چند گروه کوچک آنارشویست قصد تبلیغ آن را داشتند کاملاً مسالمت آمیز بود. در بارسلن، چه پیش و چه پس از این مارش چند صد هزار نفره اعتراضی "وضع اضطراری" اعلام و برقرار شد و نزدیک به ۹۰ هزار نیروی انتظامی و پلیس ضد شورش شهر را اشغال کردند و راه‌های ورود به آن را بستند. دولت دست راستی اسپانیا با توسل به ماده دوم پیمان‌شکن، از ورود چند هزار نفر که از طریق مرزهای فرانسه می‌خواستند عبور کرده و در این تظاهرات شرکت کنند جلوگیری کرد و رسماً نیز اعلام داشت که شرکت خارجی‌ها در این تظاهرات ممنوع است! بصورت همزمان و برای ترساندن مردمی که در یک انقلاب مسالمت آمیز علیه نئولیبرالیسم جهانی شرکت کرده بودند هوایم‌های F-101 و A-10 و آواکس برقرار بارسلن به پرواز در آمدند. این پروازها و فریاد مردمی که در خیابان‌ها علیه نئولیبرالیسم شعار می‌دادند و می‌خواستند به طرف مقر برگزاری کنفرانس بروند خود به خود حالتی جنگی به شهر بارسلن داده بود، در حالیکه مردم هیچ سلاحی در دست نداشتند و بزرگترین شعارشان این بود «آینده از آن ماست!». این شعار را بسیاری از جوان‌ها روی بلوزهای خود نوشته بودند و بسیاری از پرچم‌هایی که حمل می‌کردند حامل این شعار بود.

به حرکت در آمدن سیل جمعیت در بارسلن تمامی تدابیری که دولت اسپانیا برای جلوگیری از این تظاهرات تدارک دیده بود نقش بر آب کرد و نشان داد که مردم دیگر مانند گذشته در برابر تلویزیون‌ها و مطبوعات مات و مبهوت نمی‌مانند. وسائل ارتباط جمعی وابسته و یا نزدیک به دولت اسپانیا از چند هفته قبل، در یک جنگ روانی-اجتماعی دعوت‌کنندگان به تظاهرات روز ۱۶ مارس را آنارشویست‌ها و کمونیست‌های مخالف دمکراسی معرفی کرده و از پیش نوشتند کسانی که در این تظاهرات شرکت می‌کنند که "مخالف دمکراسی". "یاران تروریست‌های بین‌المللی" و "ولگردان خیابانی" اند! اما حضور وسیع مردم در تظاهرات

## خواست‌های جنبش

در سی سال اخیر، همراه با کاهش خومختاری و استقلال اقتصادی، سیاسی و مالی کشورهای جنوب فقر، جنگ، فاجعه محیط زیست و پایمال شدن استقلال ملی در این کشورها افزایش یافته‌است. حتی در خود کشورهای بزرگ اروپائی نیز شهروندان بتدریج توان تصمیم‌گیری و نظارت بر ارگان‌های منتخبی مانند پارلمان‌ها را از دست می‌دهند. نرخ بیکاری و فقر بی‌وقفه بالا می‌رود و حکومت در دست اقلیت کوچکی متمرکز می‌شود.

در این میان فعالان جنبش مخالف جهانی شدن خواستار جامعه‌ای عادلانه، افزایش کنترل موسسات دولتی بر شرکت‌های چند ملیتی، دمکراتیزه شدن اقتصاد، توزیع عادلانه ثروت، گسترش اصل رفاه برای تمامی مردم جهان و دفاع از حق بهره‌گیری همگان از یک زندگی شرافتمندانه بعنوان یکی از اصول بنیادین اعلامیه حقوق بشر، برای کشورهای عقب نگه‌داشته شده، مهاجران و در حاشیه ماندگان جامعه‌اند.

تشکیلات، سازماندهندگان و بنیانگذاران

۱- **mam** (مام): جنبش علیه اروپای ماستریخت و جهانی شدن اقتصاد.  
۲- **ATAK** (اتاک): انجمن مدافع نرخ گذاری بر معاملات مالی برای کمک به شهروندان.

۳- **RCAD** (ارکاد): شبکه جهانی شهروندان برای لغو بدهی‌های جهانی.

۴- **MRG** (ام.آر.جی): جنبش مقاومت علیه گلوبال (جهانی شدن)

## شیوه سازماندهی

اینترنت در حال حاضر مهم‌ترین ابزار تماس و هماهنگی نیروهای مخالف جهانی شدن است. فعالان جنبش از طری ق این صفحات با یکدیگر در تماس قرار می‌گیرند:

- IN DEPENDENT MEDIA CENTER (مرکز اطلاع رسانی مستقل)
- NODO 50 که مرکز و منبع ضد اطلاعات است.
- REBELLION (قیام) که مجله الکترونیکی است.

## رهبران جنبش

آشنائی با برخی از رهبران جنبش ضد جهانی شدن نیز ضروری است:

- والدبلو، رئیس موسسه "FOCUS the Golobal South" از مبارزان جنبش دمکراتیزه کردن اقتصاد کشورهای فقیر.
- خوزه بووه، سندیکالیست فرانسوی که در سال ۱۹۹۹ و در جریان یک تظاهرات رهبری حمله به رستوران‌های مک‌دونالد را در اعتراض به مالیات‌هایی که ایالات متحده بر محصولات اروپا برقرار کرده شکست. او را دستگیر و محاکمه کردند. در جریان محاکمه او در ژوئن ۲ هزار هزاران تن در جلوی دادگاهی که وی را محاکمه می‌کرد جمع شدند و او را روی شانه‌های خود بلند کردند و علیه جهانی شدن اعتراض کردند. او اکنون به یکی از سمبل‌های این جنبش تبدیل شده‌است.
- سوزان جرج، رئیس سازمان ATTK و یکی از فعالان جنبش دمکراتیزه کردن سازمان جهانی کار. او در اعتراض به حکومت امریکا، ملیت خویش را از امریکائی به فرانسوی تبدیل کرده‌است.
- کماندو مارکوس، رهبر ارتش زاپاتیست‌ها که از بومیان چپایاس مکزیکی است.
- رالف نادر، وکیل امریکائی مدافع حقوق مصرف کنندگان و هماهنگ کننده فراخوان‌های متعدد علیه قدرت شرکت‌های چند ملیتی.

در دهه ۸۰ میلادی، با افشای سیاست "تعدیل ساختاری" دیکته شده توسط صندوق بین‌المللی پول به کشورهای جهان سوم این جنبش پا به عرصه وجود گذاشت. در "چپ‌پاس" حول مبارزه زاپاتیست‌های مکزیکی (۱۹۹۴) رشد کرد و در نبرد "سیاتل" (نوامبر ۱۹۹۹) نیروی عظیم خود را به جهانیان نشان داد. تظاهرات در شهرهای جنوای ایتالیا و بارسلن اسپانیا نقطه عطف این حرکت عظیم توده‌ایست.

مطالبات شرکت کنندگان در جنبش ضد لیبرالیسم و گلوبالیسم سرمایه‌داری بازتاب دهنده چندگانگی طبقاتی این گروه‌هاست: برخی باز تنظیم سیستم‌های مالی بین‌المللی و رفُرم آن را می‌طلبند و برخی دیگر حذف سازمان‌هایی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را؛ عده‌ای پیشنهاد یک انترناسیونال نوین را دارند و عده‌ای دیگر در صدد تشکیل احزاب ملی جدیداند. اکثریت طرفدار شیوه‌های مسالمت آمیز مبارزه برای پیشبرد خواسته‌های خود هستند و برخی دیگر که اقلیت را تشکیل می‌دهند خشونت را به مثابه بیان عریان رد سرمایه‌داری ضروری می‌دانند. در هر صورت، عدم وجود تعادل میان خواسته‌های ملی و بین‌المللی (جهانی) جنبش و نداشتن برنامه روشن و آلترناتیو عملی مورد پذیرش همه و عدم وجود موسساتی که نمایندگی این مخالفت را در سطح جهانی بازتاب دهد و همچنین فقدان یک سیستم حزبی فراملیتی ضعف‌های این جنبش است. علیرغم همه این ضعف‌ها، آنچه تاکنون بدست آمده خود یک پیروزی است: تحمیل برخی تغییرات و عقب‌نشینی‌های پیش تعیین شده و به رسمیت شناخته شده در جلسات سران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و در نظر گرفتن قدرت جنبش رو به رشد مقاومت در برابر لیبرالیسم جهانی.

نتولیرالیسم در حاضر حاضر در سه جبهه علیه توده مردم جهان حرکت می‌کند:

- ۱- در جبهه اقتصادی: سیاست‌های خانمان برانداز شرکت‌های چندملیتی که صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی آن را، بعنوان سه محور شیطان‌ی و ضد بشری پیش می‌برند و پیامدهای‌های مستقیم آن عبارتند از فقر و جنگ در کشورهای جنوب. بحران پولی ترکیه و فاجعه اقتصادی آرژانتین، تلاش برای تصاحب ذخائر نفتی آسیای مرکزی- که جنگ افغانستان ادامه مستقیم آن بود- بخشی از این سیاست‌ها را تشکیل می‌دهند.
- ۲- جبهه ایدئولوژیک: نبرد در این جبهه با زیرکی و بصورت نامرئی پیش برده می‌شود و در تلاش است تا این نتیجه را در ذهن‌ها جایگزین کند «خوشبختی و امنیت همگانی در سیاست‌های جهانی شدن (گلوبالیسم) نهفته است.» ایجاد "دفتر تاثیرات استراتژیک" پس از حوادث ۱۱ سپتامبر جنب پنتاگون به منظور پخش اخبار جعلی و تاثیرگذاری بر افکار عمومی در این مسیر صورت گرفته‌است. وسائیل ارتباط جمعی و مراکز پژوهشی در این حلقه نقش اساسی را دارند.
- ۳- جبهه نظامی: در این جبهه، حمله پس از ۱۱ سپتامبر آغاز شد و در تلاش برای مجهز کردن کلوبالیزاسیون به سیستم‌های جدید امنیتی و نظامی است، گرچه در ابتدا، ایالات متحده قصد همکاری با کشورهای متحدش در ناتو را داشت، اما پس از ورود به افغانستان تصمیم گرفت خود به تنهائی رهبری عملیات نظامی را در سطح جهان هدایت کند. امریکا خواستار قدرت سیاسی مطلق برای ایجاد یک مدل **دولت جهانی** است، که خود نام جدیدی برای امپراطوری جهانشمول است.

تظاهرات را برای سندیکاهای کارگری ایتالیا یک روز سیاه نام نهاد و مدعی شد که تظاهرات مذکور مردم ایتالیا را از هم جدا کرده‌است!

مطبوعات مترقی و چپ فرانسه نیز نوشتند:

تظاهرات عظیم ایتالیا که پلیس ایتالیا رقم آن را ۷۰۰ هزار و سندیکای کارگری ۳ میلیون ذکر کرده‌اند قرار بود در فضای جشن احقاق حقوق زحمتکشان این کشور برگزار شود. پس از ترور طراح قانون جدید کار ایتالیا که مشاور وزیر کار است، این تظاهرات در فضای محکوم کردن تروریسم و تاکید بر خواسته‌های کارگران برگزار شد. بنا بر اظهارات رهبران سندیکاهای کارگری، کارفرماها و سرمایه‌داران بزرگ ایتالیا از آنچه پس از یازده سپتامبر در ایالات متحده اتفاق افتاده‌است ذوق زده شده و رایشتاگ‌ها و پروکاسیون‌ها در همه جای جهان سرمایه‌داری از این پس سکه رایج خواهد بود. اگر القاعده در ایتالیا وجود ندارد پس باید شبیح بریگاد سرخ را احیا کرد.

برلُسکونی نیز مانند بوش پس از ترور فورا به یاد مبارزه با تروریسم افتاد و به گزارش روزنامه اومانیتیه چاپ فرانسه ساعتی پس از ترور دولت برلُسکونی که اکثریت پارلمانی را متشکل از "نیروی ایتالیا" یا همان فاشیستهای سابق، خارجی ستیزهای لیگ شمال و راست‌گرایان دمکرات مسیحی و اتحادیه کارفرمایان ایتالیا در اختیار دارد، همان قیافه و ژست‌های از این پس آشنایی را گرفت که پس از یازده سپتامبر به بعد و در تقلید از رئیس‌جمهور امریکا برای مردم شناخته شده است. یعنی عزای عمومی و مجرم و مقصر وانمود کردن آنهایی که حاضر به پذیرش نظم جدید نیستند. برلُسکونی فورا به بیه‌م مقام ترور شده پیشنهاد کرد تا روز شنبه، یعنی روز تظاهرات را عزای ملی اعلام کرده و مراسم خاکسپاری به عمل آورد که این پیشنهاد مورد قبول نامبرده قرار نگرفت.

پس از شکست در این عرصه، نخست‌وزیر ایتالیا در پیامی اعلام کرد: «تروریسم یک خطر همچنان حاد است که ما باید با آن با تمام قوا مبارزه کنیم. در لحظاتی این چنین، مسئولیت حکم می‌کند که زنجیر فریبکاری را کنار بگذاریم، زیرا همینها هستند که سلاح ایدئولوژیک در اختیار تروریستها می‌گذارند. باید از این ماریپیج خارج شد و واژگان شوم جنگ داخلی را کنار گذاشت.»

سخنان برلُسکونی در مورد تظاهرات مسالمت آمیز زحمتکشان شعارهای جناح راست ایران را به یاد می‌آورد که طرد آن توسط مردم از طریق دمکراتیک و انتخابات را مترادف با دامن زدن به خشونت و اعلام جنگ داخلی میدانند.

ژیو کوفراتی، دبیرکل مرکز سندیکاهای ایتالیا این تلاش جناح راست حاکم ایتالیا برای انداختن مسئولیت تروریسم بر دوش طبقه کارگر و نمایندگان آن را بشدت محکوم کرد و آن را تلاشی خواند که "نه فقط اراده سرمایه‌داری ایتالیا برای تجاوز به حقوق مزدبران این کشور را نشان میدهد بلکه بیانگر تلاش برای تحریف بخش اساسی تاریخ ملی است و می‌خواهد ضربه‌ای را که تروریسم بر سندیکاهای وارد کرده و بهایی که آنان از این بابت و بیش از همه پرداخته‌اند را بدست فراموشی بسپارد"

نمایندگان سندیکاهای و سازمانهای اجتماعی مترقی در ایتالیا معتقدند که برلُسکونی و همکاران و متحدان رسماً فاشیست آن در ائتلاف دولتی حاکم بر ایتالیا می‌خواهند با مسلط ساختن فضای پلیسی بر کشور، سندیکاهای و نیروهای مترقی را وادار به سکوت کنند و طرح‌های ضد کارگری خود را اجرا نمایند. تظاهرات عظیم زحمتکشان ایتالیا در روز شنبه نشان داد که این کار برای آنان آسان نخواهد بود. (گزارش بالا از مطبوعات فرانسه و آلمان برگرفته شده‌است)

## گزارش عظیم‌ترین تظاهرات اعتراضی در ایتالیا

### ۳ میلیون کارگر، روشنفکر و هنرمند در خیابان‌های رم!

تظاهرات و اعتصابات ۳ میلیونی در ایتالیا به دعوت سندیکاهای کارگری CGIL و در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی دولت برلُسکونی و اخراج‌های وسیع کارگران توسط کارفرمایان شروع شد. گفته می‌شود این تظاهرات، بزرگترین تظاهرات در تاریخ ایتالیا، بعد از جنگ جهانی دوم بوده‌است. سندیکاهایی که اعتصابات را سازمان داده و کارگران را به تظاهرات فراخواندند توانستند ۴۵۰۰ اتوبوس، ۵۵ قطار ویژه، هواپیما و کشتی در اختیار مردم و تظاهر کنندگان قرار دهند.

دولت برلُسکونی، بدنبال ترور مشاور وزیر کار ایتالیا، که شایع است او قربانی یک ترور دولتی شده، این ترور را دست‌آویزی برای تحمیل محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی در ایتالیا کرده‌است. در اشاره به همین واقعه و تصمیمات دولت، "سرجیو کوفراتی" دبیر سندیکاهای کارگری در سخنرانی خود، در تظاهرات عظیم ایتالیا ضمن اشاره به تروریسم و اینکه ترور برای نخستین بار مستقیم وارد مناقشه‌های اجتماعی شده گفت: «هدف تروریسم قطع و نابودی ارتباطات اجتماعی است و می‌خواهند بدین وسیله مسائل تحمیل شده خود را در دستور روز قرار دهند. سندیکاهای با تروریسم مخالفند و با آن مبارزه می‌کنند تا ریشه کن شود، اما ما اجازه نمی‌دهیم که بخواهند به بهانه مبارزه با تروریسم سیاست‌های خود را به ما تحمیل کرده و ما را به تسلیم وادارند.» او ادامه داد: «حکومت باید بداند که گفتگو تنها زمانی میسر است که قانون کار که به کارفرمایان اجازه می‌دهد کارگران را طبق معیارهای خود و بی‌دلیل اخراج کنند کنار گذاشته شود. حکومت می‌خواهد ابتدا ما را از مبارزه مایوس کند و سپس بخش‌های ترحم انگیز سرمایه‌داری را شامل حال ما کند. کارگران علیه این سیاست‌ها بپا خاسته‌اند زیرا فرهنگی که به ما به ارث رسیده فرهنگ مبارزه است و ما نیز موظفیم آن را به آیندگان بسپاریم. حکومت می‌کوشد کسانی را که هنوز بر سر کارند و کار دارند در برابر اخراج‌های کنونی به سکوت وادارد. سکوت آنها به معنای گرفتن حق کار از آیندگان است! ما مخالف سیاست‌های مالیاتی، بیمه‌های بازنشستگی و سیاست آموزشی حکومت هستیم. یورش به دست‌آوردهای اجتماعی مردم سیاست اساسی دولت کنونی است. این سیاست جز تشدید تشنج‌ها و رویارویی مردم با حکومت نتیجه‌ای نخواهد داشت. دولت کنونی ایتالیا کشور را به صحنه بزرگترین نمایش تبلیغاتی برای خصوصی سازی تبدیل کرده است و بویژه بزرگترین ضربات به کیفیت آموزشی وارد می‌شود.»

گزارش‌های مطبوعات ایتالیا حاکیست که در این تظاهرات و اعتصابات عظیم نه تنها کارگران، بلکه شمار زیادی از روشنفکران کشور و هنرمندان ایتالیا نیز شرکت داشتند. شرکت عظیم مردم در تظاهرات یاد شده به نیروهای چپ ایتالیا اعتماد بنفس بیشتری داده است.

در برابر این تظاهرات عظیم، دبیراوت اتحادیه سندیکاهای وابسته به کلیسای کاتولیک که پیوند نزدیکی با دولت برلُسکونی دارد این

## از بیم نفوذ رو به رشد کمونیست‌ها، انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی روسیه را می‌خواهند جلو بیاورند!

# انتخابات زودرس در روسیه

«الکساندر گویف» دبیر اول حزب کمونیست فدراتیو روسیه در مسکو و نماینده پارلمان روسیه است. او را که ۵۰ سال دارد، از نسل میانه و پرتلاش حزب کمونیست فدراسیون روسیه می‌شناسند، که برای دیدار با احزاب کمونیست جهان، بیش از دیگران به خارج از روسیه سفر می‌کند. وی اخیراً طی سفری به کشور آلمان، در کنگره حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان، که از دل حزب حاکم آلمان دمکراتیک بیرون آمده، بعنوان میهمان شرکت کرد. مصاحبه زیر، در جریان همین کنگره با وی انجام شده که در شماره ۲۰ مارس ۲۰۰۲ در روزنامه «نویس دوپچلند» انتشار یافته است.

در نتیجه سیاست‌های پوتین متحمل عقب نشینی‌ها و شکست‌های زیادی شده است، خصوصاً در ارتباط با مناسباتی که با امریکا برقرار است.

سؤال - نواقص سیاست خارجی پوتین در کجاست؟

پاسخ - می‌توان از قرارداد ۲ سالت در مورد کاهش سلاح‌های استراتژیک نام برد. یکسال و نیم پیش کرملین و نمایندگان وابسته به ریاست جمهوری در پارلمان روسیه قرار دادی را به تصویب رساندند، که نتیجه عملی آن از بین رفتن چتر امنیت اتمی روسیه بود. می‌خواهم تأکید کنم که این چتر امنیتی جزو سلاح‌های تهاجمی محسوب نمی‌شود. در حقیقت امروز همین امر، یعنی از بین رفتن چتر امنیتی روسیه به امریکا اجازه داده است تا شرایط خود را به روسیه دیکته کند و حتی در سیاست داخلی هم اعمال قدرت و دخالت کند. این روند از ۱۱ سپتامبر به بعد شتاب بیشتری به خود گرفته است. نه ما و نه مردم روسیه از محتوای مذاکرات پوتین با بوش در امریکا مطلع نیستیم، اما حوادثی که بعد از این مذاکرات اتفاق افتاده نشان می‌دهد که پوتین همگونه قول همکاری به بوش داده است. برای مثال در مورد استقرار نیروهای امریکا در گرجستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان بنظر ما در مذاکرات بوش - پوتین بر سر آن توافق شده است. امریکا در این ارتباط دو هدف را دنبال می‌کند: ۱- به مرزهای روسیه نزدیک می‌شوند، ۲- کوشش برای برپائی جهانی یک قطبی. حاصل این دو هدف جلوگیری از ایجاد یک مرکز یا محور رقیب مرکب از اتحاد هندوستان، چین و کشورهای دیگر است. کسی نمی‌تواند منکر شود که اتحاد شوروی در گذشته، در مقابل تبدیل امریکا به یگانه قطب قدرت جهانی ایستاده بود و حال همین موازنه می‌تواند در شرق بوجود بیاید و این خوش‌آیند امریکائی‌ها نیست.

سؤال - برویم به سراغ مسائل داخلی. این درست است که گفته می‌شود صنایع روسیه در ماه‌های اخیر رشد چشمگیری داشته است؟

پاسخ - این تبلیغات در داخل روسیه با شدت انجام می‌شود و می‌خواهند مردم را متقاعد کنند که صنایع داخلی در حال رشد است و موقعیت اقتصادی به سمت بهبود می‌رود، اما واقعیت اینست که در بخش تولیداتی که بتواند مایحتاج روزانه ملت را تامین کند و به حال مردم مفید باشد هیچ تغییری صورت نگرفته است. تنها تغییر محسوس تولید بیشتر نفت و روانه ساختن آن به بازار جهانی برای کاهش قیمت نفت و کمک به اقتصاد امریکاست. همچنین ذخائر کشور غارت می‌شود که هیچ حاصل محسوسی

سؤال - شما می‌دانید که خیلی‌ها اعتقاد دارند حزب شما، حزب سالمندان و افراد مسن است. در این ارزیابی نکته‌ای پنهان است و آن نگرانی نسبت به آینده حزب شماست.

پاسخ - همینطور است. در حزب ما کسانی حضور دارند که بنیانگذاران حزب هستند، کسانی که نگران آینده کشورشان هستند و نسبت به آن بی‌تفاوت نیستند. در عین حال ما در حال جوان کردن حزب هستیم. جوانان زیادی به حزب مراجعه کرده‌اند؛ دانش‌آموزان، دانشجویان و افرادی که سن آنها بین ۳۰ تا ۴۵ سال است. در سه سال گذشته میانگین سنی در حزب ما ۴ سال به عقب رفته است.

سؤال - آراء حزب فدراتیو روسیه در مسکو نسبت به بقیه نقاط کمتر است، چرا؟

پاسخ - ما در مسکو ۲۱ هزار عضو داریم، که البته این برای یک شهر ۱۰ میلیونی رقم قابل ملاحظه‌ای نیست، اما در نظر داشته باشید که فضای سیاسی مسکو آشفته است و تقریباً کلیه وسائل ارتباط جمعی علیه ما تبلیغ می‌کنند. دولت نیز موانعی برای فعالیت اعضای حزب ما ایجاد می‌کند و عملاً جلوی فعالیت آنها را می‌گیرد. من می‌توانم به تفصیل در این باره با شما صحبت کنم. علیرغم همه این محدودیت‌ها حزب ما توانست در سال ۱۹۹۳ حدود ۷٫۳ درصد آراء را به خود اختصاص بدهد و در انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز، تنها در مسکو "زوغانف" ۱۹ درصد آراء را بدست آورد. البته در این انتخابات "پوتین" پیروزی شد، اما نباید فراموش کرد که پیروزی او در مرحله اول انتخابات جای تردید بسیار داشت، تنها در مسکو ۵۰ درصد اوراق انتخاباتی ناپدید شدند و یا به نام دیگری گذاشته شدند.

سؤال - با اینحال شنیده می‌شود که بعد از انتخاب پوتین تاثیر حزب کمونیست در جامعه روسیه به طرز محسوسی کمتر شده است.

پاسخ - مسئله چیز دیگری است. مطبوعات از پوتین تصویری ارائه می‌دهند که به موجب آن، پوتین توانسته است حضور جامعه روسیه را در سطح بین‌المللی تغییر دهد، در حالیکه اصلاً چنین امری واقعیت ندارد، بلکه برعکس، پوتین ادامه دهنده سیاست‌های یلتسین است، البته با سرعتی بیشتر. اگر هم تغییراتی بوجود آمده این تغییرات سودی برای جامعه به همراه نداشته است. اگر تغییرات در عرصه اقتصاد، زندگی اجتماعی و همینطور سیاست خارجی را با دقت در نظر بگیریم پی می‌بریم که روسیه

امکانی برای امریکا بوجود آمده‌است، چرا در گرجستان نباید بوجود آید؟ پوتین اضافه کرد: استقرار نیروهای نظامی امریکا در گرجستان از قبل برنامه‌ریزی شده بود.

روزنامه پرودا، در یک نتیجه‌گیری از این سخنان پوتین می‌نویسد: ظاهراً برای دولت روسیه مسئله‌ای نیست که پس از دو هفته ارتش امریکا در خاک گرجستان مستقر شده و نقش تعلیماتی را برعهده بگیرد. آنها با ۶۴ میلیون دلار پذیرفته‌اند که ۴ گردان و یک گروهان زنده ارتش گرجستان را تعلیم دهند و بعد هم به آنها کمک کنند تا نظم را در تنگه "پنکیس" برقرار کنند! شوارنازه در پی آنست که به این ترتیب از موقعیت سیاسی برتر در گرجستان برخوردار شده و به زعم خویش مناطق نافرمان را رام کند. امریکا پس از فروپاشی اتحاد شوروی، خاورمیانه، دریای خزر و ماوراء قفقاز را بطور مشخص مناطق استراتژیک خود اعلام کرد و حالا باید از دولت پوتین سؤال کرد در این میان مناطق استراتژیک روسیه کجاست؟ هنگامی که منافع امریکا چنین گسترده و حتی به دو قاره در دو سوی سیاره زمین می‌رسد، آیا روسیه واقعا منافی ندارد؟

## مانور ناتو در مرزهای بلاروس

از جمله گزارش‌های مهم دیگری که روزنامه پروادا در هفته‌های اخیر منتشر کرد، خبر و گزارش مربوط به مانور ناتو در مرزهای بلاروس بود. پروادا در شماره ۱۱ مارس خود نوشت: ناتو عظیم‌ترین مانور جنگی را بزودی در مرزهای روسیه و بلاروس انجام خواهد داد. ارقام خود گویای این عظمت است: ۴۰ هزار سرباز و افسر پیمان نظامی ناتو، ۱۶۳ هواپیمای جنگی، ۱۳۹ کشتی و صدها تانک و خودرو در این مانور شرکت خواهند داشت و جمعا از ۱۹ کشور عضو ناتو و ۱۱ جمهوری متحد با ناتو در این مانور شرکت دارند. به این ترتیب مرزهای دو جمهوری متحد در اتحاد شوروی سابق صحنه مانور ارتش ناتو می‌شود.

این درحالی است که فرمانده ناوگان دریایی بالتیک "ولایمیر واتویف" در رابطه با تمرین‌های ارتش ناتو در خاک لهستان و نروژ که در نزدیکی مرزهای روسیه انجام می‌شود ابراز نگرانی کرده و اعلام داشت که این تمرین‌ها صرفاً جنبه یورش دارد.

### روسیه در لیست بمباران اتمی

بدنبال انتشار خبر قرار داشتن روسیه در لیست ۷ کشوری که خطر حمله اتمی به آنها از جانب ایالات متحده وجود دارد، رئیس اداره بین‌المللی و همکاری در جنگ وزارت دفاع روسیه گفت: در سند محرمانه امریکا امکان استفاده از کاربرد عملی تسلیحات هسته‌ای بر ضد هفت کشور و از جمله روسیه بیش از پیش نشان داد که امنیت روسیه در خطر است و امریکا همچنان مانند گذشته سعی دارد روسیه را از صحنه بین‌المللی حذف کند.

برای مردم ما ندارد. وقتی پول حاصل از فروش نفت در بودجه کشور تأثیری نمی‌گذارد و حتی از آن در صنعت نفت هم سرمایه‌گذاری نمی‌شود، سخن گفتن از رشد صنعتی حرف پوچی بیش نیست. ما به حکومت پیشنهاد کردیم که بودجه کشور را بالا ببرد و آن را براساس سرمایه‌های متکی به ذخائر زیر زمینی تنظیم کند، اما هیچ واکنشی نسبت به پیشنهادها ما نشان داده نشد. ما یقین داریم که آگاهانه سیاستی ویرانگر را برای نابودی اقتصاد داخلی کشور پیش می‌برند و این سیاست از دوردست‌ها، از فراز اقیانوس‌ها هدایت می‌شود.

سؤال - در ادامه این روند، باید حضور حزب کمونیست فدراتیو روسیه در جامعه بیشتر احساس شود.

پاسخ - اگر اشاره شما به انتخابات آینده ریاست جمهوری است، من می‌توانم با صراحت بگویم که ما نسبت به انتخاب پوتین نگران نیستیم، زیرا او در موقعیت بسیار ضعیفی قرار گرفته‌است. نگرانی ما مربوط به تقلب در انتخابات، کنترل صندوق‌های رای و نقش فراکسیون پارلمانی وابسته به دولت است، که از دستورات کرملین پیروی می‌کند. در حال حاضر ما کوشش می‌کنیم از کوچکترین امکان موجود برای دفاع از منافع اکثریت مردم روسیه استفاده کنیم، گرچه در حال حاضر از پیشنهادها ما در پارلمان باندازه کافی حمایت نمی‌شود. البته، کار ما فقط نوشتن اسناد و ارائه پیشنهادات نیست، در عین حال تلاش می‌کنیم اعتراضات عمومی را علیه سیاست‌های ریاست جمهوری گسترش دهیم. تلاش‌های دوران طولانی ما در پارلمان و نیروئی که صرف مبارزه پارلمانی کرده‌ایم، مقدار زیادی از حضور ما در جامعه کاسته و به همین دلیل این تصور بوجود آمده که حضور ما در جامعه و در میان مردم کم‌رنگ شده‌است. ما این کمبود را بزودی جبران خواهیم کرد. بخشی از تلاش آینده حزب ما پیرامون اصلاحات ارضی، اصلاحات ناحیه‌ای و خانه‌سازی، بازنشستگی و مشابه آنها خواهد بود. نتیجه یک نظر سنجی نشان می‌دهد که موقعیت حزب کمونیست فدراتیو روسیه رو به رشد است. امروز حدود ۴۰ تا ۳۸ درصد مردم روسیه می‌خواهند به حزب ما رای بدهند و این رشد قابل ملاحظه‌ایست. این رشد ادامه دارد و بنظر ما یکی از دلالتی که بموجب آن می‌کوشند انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی را جلو انداخته و سریع‌تر برگزار کنند همین امر است. آنها می‌دانند که انتخاب مجدد پوتین روز به روز دشوارتر و نامحتمل‌تر می‌شود.

اخبار و گزارش‌های نشریات چاپ مسکو - (گردآوری و ترجمه توکاسرداری)

**ناتو - جمهوری اسلواکی ۲۰ میلیارد کرون به مدرنیزه کردن ارتش این کشور جهت رسیدن به شرایط ورود به پیمان نظامی ناتو اختصاص داد.** این مبلغ برابر است با ۲ در صد درآمد ناخالص ملی. بدین ترتیب جمهوری اسلواکی شرایط امریکا را برای اختصاص دادن ۲ در صد از محصول ناخالص ملی برای مدرنیزه کردن ارتش‌های خود جهت ورود به ناتو را پذیرفت و به اجرا گذاشت.

**امریکا در گرجستان -** استقرار نیروهای نظامی امریکا در جمهوری گرجستان همچنان بحث محافل سیاسی در روسیه‌است. رئیس جمهور روسیه "پوتین" در این ارتباط گفت که استقرار نظامی امریکا در گرجستان فاجعه نیست، تنها ایراد آنست که "شوارنازه" رئیس جمهور گرجستان زودتر مسئله را به روسیه اطلاع نداده بود! اگر در خاورمیانه چنین

از جمله قربانیان حادثه یازدهم سپتامبر بودند. به گفته یکی از اعضای این گروه، از اهداف سفر این گروه به افغانستان یکی هم شریک شدن با افغانها در مصائبی است که هر دو طرف از آن رنج برده‌اند: حادثه‌ی یازدهم سپتامبر و کشتار مردم بی‌دفاع افغانستان. وی اظهار امیدواری کرد که درد مشترک موجب اتحادی شود که هدف آن دسترسی به صلح است.

خانم بنجامین می‌گوید: «در نخستین روز مسافرتان به دختر ۱۲ ساله افغانی‌ای برخورد کردیم که مادر و برادر او اشتباها توسط بمبی که هدف آن طالبان بود در خانه خود کشته شده بودند. پدر دختر، پس از بازگشت به خانه با خبر کشته شدن همسر و فرزند خود روپرو شد و در حالیکه ضجه می‌زد دچار جنون شد. حالا این دختر وازده ساله باید هر روز از بام تا شام دنبال یافتن غذا برای بیمار و دیگر برادران خود باشد. به عقیده بنجامین، چنین حوادثی به وفور در افغانستان رخ می‌دهد. زنان و بچه‌ها قربانیان اصلی انفجارهای بمب هستند. آنها از بیماریهای روحی و جسمی رنج می‌برند و این درحالی است که دستیابی آنان به پزشک و دارو تقریباً غیر ممکن است.»

از سوی دیگر بمب‌های منجر نشده تهدید فزاینده‌ای برای مردم بشمار می‌روند که تاکنون قربانیان فراوانی نیز گرفته‌اند. ارسال مواد غذایی برای مردم نیز بدلیل بمباران بی‌وقفه آمریکا تقریباً متوقف شده‌است و شمار زیادی از افغان‌ها، به همین دلیل کار و خانه و کاشانه شان را از دست داده‌اند و ملتمسانه تقاضای کمک دارند.

بنجامین می‌گوید: «علیرغم ادعاهای "دانالد رامسفلد"، وزیر دفاع و جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا، بمباران افغانستان موجب تلفات بیشماری در میان غیر نظامیان افغانی شده‌است. به همین دلیل دولت آمریکا فشار شدیدی بر روی رسانه‌های گروهی اعمال کرده‌است تا آمار کشته شدگان غیر نظامی را از آنچه که هست کمتر گزارش کنند. رسانه‌های انحصاری آمریکا نیز تا حد زیادی این درخواست را اجابت کرده‌اند، در حالیکه بسیاری از روزنامه نگاران متعهد تلاش کرده‌اند تا حقایق موجود را همانطور که هست به اطلاع مردم برسانند. تلاش همین روزنامه نگاران موجب شده‌است تا هر روز تعداد بیشتری از مردم، ضمن اطلاع از حقایق، بر علیه سیاست‌های جنگی جورج بوش موضع‌گیری کنند.»

بنجامین معتقد است که چنین عملیاتی باید بی‌درنگ متوقف و بجای آن بررسی وقایع یازدهم سپتامبر به یک دادگاه بین‌المللی واگذار شود. همچنین آمریکا باید حمایت خود را از اسرائیل در ادامه اشغال اراضی همسایگان خود متوقف و از حق فلسطینی‌ها برای تشکیل یک دولت پشتیبانی کند. علاوه بر این، آمریکا باید نیروهایش را از عربستان سعودی خارج و به تحریم‌های دهساله خود علیه عراق خاتمه دهد. تحریم‌هایی که نتیجه آن مرگ صدها هزار شهروند بی‌گناه عراقی بوده‌است.

به عقیده بنجامین، جنبش ضد جهانی شدن شرکت‌های فراملیتی در حال گسترش است و تظاهرات اخیر در مقابل مقر برگزاری کنفرانس جهانی اقتصاد در نیویورک نشانه امیدوارکننده‌ای از آن بود. از سوی دیگر خانم بنجامین تشکیل جنبش‌های دمکراتیک با شرکت تمامی نژادهای موجود در جهان را تضمینی در رد نژادپرستی می‌داند که از طریق آن ارتباط و اتحاد بین ملل گوناگون در سراسر جهان امکانپذیر خواهد شد. در این کنفرانس نیز عالیجناب "کالوین موریس" مدیر اجرایی "Community Renewal Service" در نطق اختتامیه خود در کنفرانس شیکاگو، از همگان تقاضا کرد تا علیه سیاست‌های جنگی دولت بوش و حملات این دولت علیه آزادی‌های مدنی، حقوق کارگران و برابری اجتماعی بپاییزند.

در این ارتباط حزب کمونیست فدراسیون روسیه موضعی قاطع و مستدل اتخاذ کرد، که جداگانه در همین سلسله اخبار و گزارش‌ها می‌نویسیم.

## عقب نشینی‌های پوپتین در برابر امریکا

خبر بحث انگیز دیگر مطبوعات روسیه در هفته‌های گذشته سفر وزیر امور خارجه ژاپن به مسکو بود. در دیداری که میان وزیر خارجه روسیه و وزیر خارجه ژاپن صورت گرفت طرح واگذاری جزایر کوریل جنوبی به ژاپن مورد مذاکره قرار گرفت. واگذاری این جزایر و ادعای ژاپن برای پس گرفتن آن از روسیه همیشه یکی از مسائل جنجالی و حساس مورد بحث میان دولت‌های اتحادشوروی و ژاپن بوده‌است. مطبوعات اشاره به جزئیات این طرح نکرده‌اند اما یارگیری‌های جدید در صحنه جهانی پدیده‌ای از این نوع را چندان تعجب آور نمی‌کند. در همین ارتباط روزنامه یپاودا در شماره ۱۴ مارس خود اطلاع داد که "سرگی ایوانوف" وزیر دفاع روسیه طی دیدار رسمی از واشنگتن مسئله کاهش تسلیحات هسته‌ای و همکاری در زمینه اقتصادی و انرژی را با مقامات امریکائی مورد بحث قرار داده‌است. در این دیدار و بویژه در ملاقات وزیر دفاع روسیه با رئیس‌جمهور امریکا "بوش" مسئله بسیار مهم تجدید نظر در مورد کاربرد عملی تسلیحات هسته‌ای گفتگوئی انجام نشد ولی گفتگو در این ارتباط به مدت سه ساعت با وزیر دفاع امریکا "رامسفلد" جریان داشته‌است. افکار عمومی روسیه بشدت نگران عقب نشینی‌های پوپتین دولت روسیه در برابر خواست‌های امریکاست و ابراز نگرانی‌ها نسبت به امنیت ملی روسیه روز به روز بیشتر می‌شود.

# مارش صلح

## در امریکا به حرکت در می‌آید

نقل از هفته نامه "مردم" ارگان حزب کمونیست امریکا

ترجمه: بایرام منصوری  
"مدیا بنجامین"، بنیانگذار سازمان حقوق بشر موسوم به xchange که مقر آن در سانفرانسیسکو می‌باشد، طی یک سخنرانی در کنفرانس اخیر "عدالت و امنیت جهانی" که در شیکاگو برگزار شده بود، اظهار داشت که بمباران افغانستان توسط امریکا و اعلام جنگ علیه تروریسم توسط دولت بوش، امنیت امریکا را به خطر انداخته‌است.

سخنرانی خانم بنجامین در حضور ۳۵۰ شرکت‌کننده مشتاق در کنفرانس سه روزه‌ای ایراد شد که به همت "کمیته خدماتی دوستان امریکائی" و "ائتلاف طرفداران صلح شیکاگو" برگزار شده بود. این ائتلاف ۲۵ گروه طرفدار صلح را در شیکاگو شامل می‌شود. یکی از اهداف اصلی این کنفرانس تجهیز هرچه بیشتر مردم برای شرکت در تظاهرات و راه پیمائی بیستم آوریل در واشنگتن (پایتخت امریکا) به منظور حمایت از صلح و عدالت در جهان می‌باشد.

خانم بنجامین، اخیراً در راس یک گروه ده نفری به منظور کشف حقایق در مورد وضعیت مردم افغانستان راهی این کشور شد. این هیات را چهار شهروند امریکائی همراهی می‌کردند که اعضای خانواده آنها

می توانست او را از رستوانی کوچک بیرون بیاورد. محدود من بیش از رینگ بوکس نبود!

مربی کلی پایان این ماجرا را اینگونه شرح می دهد: آتش کلی، پس از خارج شدن از رستوران مدال طلایش را به رودخانه انداخت. دوران بوکس غیر حرفه ای کاسیوس کلی با پرتاب مدال طلائی المپیک رم به رودخانه پایان یافت.

xxx

ظهیر کلی، بعنوان یک بوکسور حرفه ای در سال ۱۹۶۴ شروع شد. در دهه ۶۰ مکار تیسیم روح تازه ای در امریکا یافته بود. سناتور مکاریتی دیگر زنده نبود، اما روح او در کالبد سناتورهای جدیدی در سنای امریکا رسوخ کرده بود. شکار کمونیست ها و طرفداران حقوق دموکراتیک انسانی در سراسر امریکا شتاب گرفته بود. ناتوانی در غلبه بر جنگجویان کوچک، کرسنه و یک دنده ویتنامی، سربازان بلند قامت، سیر و کم انگیزه امریکائی، سیاستمداران و ساکنان بی ترحم کاخ سفید را عصبی کرده بود. پیروزی حتی از زیر بمباران های وحشیانه بمب افکن های B 52 هم بیرون نمی آمد. زمین در ویتنام شمالی برای همیشه می سوخت، اما آرمان ها در دل مردم ویتنام همچنان به حیات خود ادامه می داد.

جنبش ضد جنگ ویتنام در سراسر امریکا رو به رشد بود، دختران و پسران جوان، با لباس های ساده و موهای بلند در خیابان ها آوازه های ضد جنگ می خواندند و پیام صلح را گروه گروه از این شهر و ایالات به آن شهر و ایالات امریکا می بردند. آنها را "هیپی" نام نهاده بودند و این یک جنبش اجتماعی در امریکای دهه ۶۰ بود. دخترانی با دامن های بلند و ساده که ترک خانه گفته بودند و پسرانی گریخته از قانون خدمت اجباری در ارتش امریکا که کوله پشتی های نیمه خالی را حمل می کردند! بعدها مافیای مواد مخدر در صفوف این جوانان نفوذ کرد، اشعار و ترانه های پرانگیزه و پرمعنا آنها که در ستایش انسان و آزادی آن از بند قوانین ظالمانه اجتماع امریکا بود زیر یورش و نفوذ شبکه های تبلیغاتی رادیو و تلویزیون به انحراف کشانده شد.

جنبش برابری نژادی در همین دهه و در کنار جنبش ضد جنگ حیات تازه ای در امریکا یافته بود. سایه بلند لوتر کینگ نه فقط بر سر "ملکم ایکس" و دهها مبارز سیاه پوست گروه های نظیر پلنگ های زرد، بیرهای سیاه، بلکه تا درون رینگ های بوکس در سالن های دم کرده و مملو از دود سیگار برگ و بوی تند عرق تن ها، در شهرهای بزرگ امریکا نفوذ کرده بود. اکثر اعضای این گروه ها متأثر از اندیشه های سوسیالیستی بودند، و حتی برخی از آنها با برخی از کادرهای حزب کمونیست امریکا نیز در تماس. این آمیختگی چنان بود، که، امثال "آنجلا دیویس" که با بسیاری از رهبران این گروه ها تماس داشت، بعدها و در جریان تکامل گروه های نیمه چریک شهری و از دل هسته های تحلیل رفته و پی برده به بیهودگی ماجراجویی ها به حزب کمونیست امریکا پیوستند. محاکمه آنجلا دیویس در همین دوران و به اتهام ارتباط با رهبران گروه های نیمه چریکی پلنگ ها به یکی از مشهورترین محاکمات امریکا تبدیل شد: زن جوان و سیاه پوستی زیبا که وکیل و استاد دانشگاه بود. گاه با موهای به دشواری صاف شده و در پشت سر جمع شده در دادگاه حاضر می شد و گاه با موهای وز شده و انبوهی که او را یک سیاه پوست کامل نشان می داد. مطبوعات وقت امریکا از هر دو حالت او عکس های متعددی را چاپ کردند. با افکارش مخالف بودند اما چهره استثنائی او برای روی جلد بسیاری از مطبوعات امریکا تیراژ جمع می کرد؛ بویژه عکسی که او را با انبوهی پرونده در زیر بغل، عینی کوچک و سفید و دامنی کوتاه و مشگی هنگام ورود به دادگاه نشان می داد و یا عکسی که او را با موهای صاف و

## کلی، قهرمانی علیه نژاد پرستی در امریکا و جنگ ویتنام!

### شصت سالگی یک اسطوره م باران

"کلی" قهرمان سابق بوکس جهان امسال ۶۰ ساله شد. برای ۲۴ ساعت، شبکه های تلویزیونی امریکا بارها و هر بار برای لحظاتی او را نشان دادند. بدشواری راه می رود، دستهایش می لرزد و سرش را به دشواری روی گردن نگاه می دارد. از همه رقص زیبایی پا در روی رینگ بوکس همین باقی مانده است، اما از زندگی او بسیار. مطبوعات نمی نویسند، رادیوها نمی گویند و تلویزیون ها نشان نمی دهند؛ اینکه او اکنون یکی از اسطوره های مبارزات برابری طلبی سیاه پوستان امریکاست. قبری که سرانجام در آن به خاک سپرده خواهد شد از هم اکنون مشخص شده است. آن را خود وی تزئین کرده است. وقتی در مراسم شصتمین سال تولد کلی، فیلمی از او را بالای قبر آینده اش نشان دادند، کلی سرگرم تزئین سنگ یادنامه خویش بود. سنگی به رنگ پوست کلی: سیاه!

این سنگ برخلاف همه سنت ها، بجای آنکه روی قبر باشد، بالای قبر و بصورت ایستاده قرار گرفته است. کلی در توضیح این ابتکار گفت: من هیچ سنگی را روی سینه ام تحمل نمی کنم. دلم نمی خواهد هنگام عبور از میان قبرها، پا روی سینه من بگذارند!

سینه ای مالا مال از درد و رنج نابرابری و دو رنگی: سفید و سیاه! در نوجوانی، سیاهی بود سرگردان در میان دیگر جوانان سیاه پوست محله ای که در آن بدنی آمده بود: "لوئیزوله"

نخستین مربی بوکس کلی، او را در همین محله و از میان جوانان سرگردان پیدا کرد. می گوید: کاسیوس (نام کلی پیش از مسلمان شدن) جوانی بود مثل بقیه، چیزی بنام استعداد خارق العاده نداشت. تردید دارم اگر مربی دیگری هم او را می دید نظری غیر از نظر من پیدا می کرد. بلند پروازی بود خجالتی، اما زبانش تند و تلخ!

در سال ۱۹۶۰ در المپیک رم نخستین مدال طلا را بدست آورد. آن موقع در دسته نیم سنگین مشت می زد. پیروزی اش را چندان جدی نگرفتند.

کلی بعدها در باره این پیروزی و بازگشت به امریکا گفت: پس از بازگشت از المپیک رم، یک شب برای نوشیدن کوکاکولا وارد یک رستوران سرپائی شدم. پیشخدمت رستوران، مطابق دستور مدیر رستوران از من خواست خارج شوم، زیرا پوستم سیاه بود! بسیار خشمگین شدم، اما چه می توانستم بگویم. آنها نمی خواستند نوشیدنی به من سیاه بفروشند. به من که صاحب مدال طلا بودم! قهرمانی که یک پیشخدمت سفید پوست

استفاده از سلاح‌های مدرن به جبهه ویتنام بفرستید، درحالی‌که خودتان مدعی نادانی و کم عقلی من هستید؟ من با مردم ویتنام هیچ گونه دشمنی ندارم، که به جنگشان بروم!»

با این محاکمه و محکومیت، کلی از بوکس محروم شد و مطبوعات او را تبعید خبری کردند. در این دوران تبعید و کناره گیری، کلی بیش از پیش با جنبش‌های اجتماعی سیاهان آمریکا آشنا شد و وقتی بار دیگر به رینگ بوکس بازگشت مردم به او لقب "PAP STAR" دادند. ستاره‌ای رقصان با دندان‌هایی به سفیدی برف، در آسمان تیره جامعه سیاهپوستان آمریکا!

کلی برای مردم آمریکا همچنان قهرمان سنگین وزن بوکس بود، گرچه طی سال‌های تبعید و محرومیت او از رفتن به روی رینگ بوکس، مدعیان بزرگی در رینگ بوکس پیدا شده و کمر بند قهرمانی جهان را به خانه‌ها و باشگاه‌های خویش برده بودند. او باید زانوی همه آنها را با کف رینگ بوکس آشنا می‌کرد تا کمر بندی را که حق خود می‌دانست، بار دیگر به خانه ببرد.

نبردهای او در ابتدای دهه ۷۰ همگی با پیروزی‌های نه چندان دشوار همراه شد و او برای روبرو شدن با "جوفریرز" و "فورمن" همه را به آسانی پشت سر گذاشت.

در سال ۱۹۷۵ در مقابل "فورمن" و در سال ۱۹۷۴ در برابر "فریزر" قرار گرفت، مسابقه سه قهرمان بوکس سنگین وزن آمریکا با اندازه فیلم لحظات فرود آمدن انسان بر کره ماه، در سراسر جهان تماشاچی پیدا کرد. رقص پای کلی تا لحظه پیروزی بر "فورمن"، حتی برای لحظه‌ای قطع نشد، گرچه در کنار رینگ و در جستجوی لحظه‌ای که با یک مشت "فورمن" خسته و از نفس افتاده را نقش زمین کند. مسابقه ناکام او با "جو

فریزر" را مطبوعات "نبرد قرن" لقب دادند: **Fight of Century**

او کمر بند قهرمانی را در مسابقه نخست خود با "جوفریزر" به او باخت و میلیون‌ها ناظر تلویزیونی این نبرد را در بهت و حیرت فرو برد. کلی بعداً در باره این مسابقه ناکام خویش گفت: «هرگز تا آن حد به مرگ نزدیک نشده بودم.»

"فریزر" قهرمان سنگین وزن بوکس جهان شد، اما بزودی در برابر "فورمن" به زانو در آمد و او قهرمان جهان شد. قهرمانی با مشت‌هایی آهنین!

هزینه‌ای سنگین برای قرار گرفتن "فورمن" بر سکوی قهرمانی بوکس حرفه‌ای جهان به جامعه آمریکا تحمیل شد. در اوج جنگ ویتنام و در مقابله با جنبش رو به رشد سیاهان در آمریکا، کاخ سفید نیازمند قهرمان بجای محمدکلی بود که مبلغ جنگ ویتنام باشد. فورمن از دل این هزینه سنگین تبلیغاتی و سرمایه‌گذاری بزرگ باشگاه‌های ورزشی وابسته به کنسرن‌های آمریکائی بیرون آمد.

کلی، سیمای متفاوت او در مقایسه با همه قهرمانان بوکس جهان و رقص زیبای پای او می‌رفت تا فراموش شود، اما در سایه سکوت مطبوعات ورزشی آمریکا که کلی را بدلیل وابستگی‌اش به جنبش ضد نژاد پرستی آمریکا نمی‌پسندیدند، او سنگین‌ترین دوران تمرین‌های خود را پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۷۴ یکبار دیگر در برابر "جو فریزر" قرار گرفت. برای در آوردن کمر بند قهرمانی جهان و بردن آن به خانه میلیون‌ها سیاهپوست آمریکائی که کلی را سمبل مبارزات خود و سایه‌ای از لوتر کینگ بر خاک افتاده یافته بودند، باید ابتدا فریزر پشت سر گذاشته می‌شد. تنها در اینصورت کلی می‌توانست در برابر "فورمن" قرار بگیرد.

از پشت بسته شده و دست‌های در دستبند، در میان دو پلیس مامور انتقال زندانیان به دادگاه در معرض دید می‌گذاشت.

کاسیوس کلی، در نیمه همین دهه، مدال طلای المپیک رم خود را به رودخانه انداخته و وارد رینگ بزرگتر شد. رینگ جنبش ضد جنگ و ضد تبعیض نژادی. جنبش سیاهپوستان مسلمان که در سال ۱۹۰۸-۱۹۸۹ تاسیس شده بود، حالا دیگر بقای کم رنگ و نیمه جان خود را با پیوستن به جنبش سراسری سیاهپوستان آمریکا تضمین کرده بود. برجسته‌ترین سخنرانان از دل این جنبش بیرون آمده بودند: مارتین لوتر کینگ، ملکم ایکس و...

آن‌ها، هر دو ترور شدند و صدایشان خاموش شد؛ اما کاسیوس کلی را نمی‌شد ترور کرد. از او برای تشویق جنگ در ویتنام باید استفاده می‌شد و یا در روی رینگ بوکس نقش زمین می‌شد. این هر دو راه را ستایشگران جنگ در کاخ سفید آزمودند.

کلی، متأثر از سخنان لوتر کینگ و سرگذشت ملکم ایکس که از یک پرخاشگر بی هدف، به مبارزی دارای هدف و دنبال کننده آرمان‌های لوتر کینگ تبدیل شده بود مسلمان شد. کلی بشدت متأثر از لوتر کینگ و ملکم ایکس بود و به همین دلیل نیز مسلمان شد و نام خود را از "کاسیوس" به "محمدعلی" تغییر داد.

کلی، تغییر مذهب و مسلمان شدن خود را تا لحظه پیروزی بر "سانی لیستون" اعلام نکرد. تنها پس از این پیروزی بر قهرمان سنگین وزن بوکس جهان بود که او اعلام کرد مسلمان شده و به افکار لوتر کینگ بشدت علاقمند!

این پیروزی و سیمای دلنشین کلی و رقص زیبای او روی رینگ بوکس بسرعت نام او را در سراسر آمریکا بر سر زبان‌ها انداخت.

جنگ افروزان کاخ سفید، برای گرم کردن تنور جنگ ویتنام و تقویت روحیه سربازان آمریکائی که در جبهه ویتنام می‌جنگیدند و تشویق جوانانی آمریکائی که حاضر نبودند به جنگ ویتنام بروند، تصمیم گرفتند کلی را در صفوف ارتش آمریکا به ویتنام بفرستند. او را به خدمت سربازی فراخواندند. کلی اعلام کرد حاضر نیست به ویتنام برود و این ضربه‌ای بود بر همه تدابیری که برای اعزام چهره‌های مشهور و محبوب مردم آمریکا به جنگ ویتنام و تشویق جامعه به حمایت از ادامه جنگ اندیشیده بودند. دادگاه برای این تمرد برپا شد!

دادگاهی که برای محاکمه کلی برپا شده بود، شباهت زیادی به دادگاه‌هایی داشت که در اوج "مک‌کارتیسم" در آمریکا تشکیل شده و هزاران دمکرات، آزاداندیش، هنرمند، نویسنده و متفکر اجتماعی را به اتهام طرفداری و علاقمندی به اتحادی شوروی به پای میز محاکمه می‌کشاندند.

دادگاه او را به ۵ سال زندان محکوم کرد و مقام قهرمانی‌اش را نیز از او گرفت. در همین دادگاه با صراحت به او گفتند: «یا مقام قهرمانی، یا جنگ با ویت‌کنگ‌ها!»

پیش از برپائی این دادگاه و برای خنثی سازی ضربه تبلیغاتی که مخالفت کلی با رفتن به جنگ ویتنام به سیاست‌جنگی کاخ سفید زده بود، مطبوعات نوشتند «کلی تحت آزمایش هوش قرار گرفته و پزشکان او را نادان تشخیص داده‌اند!»

کلی با استناد به همین نوشته مطبوعات، که اتفاقاً در دادگاه نیز همراه با گواهی پزشکان بعنوان سندی برای محکومیت کلی ارائه شده بود گفت: «شما چگونه می‌خواهید من را در صفوف ارتش آمریکا و برای

مشتنی که کاخ سفید آن را سمبل ادامه جنگ و ارتش امریکا در ویتنام ساخته بود.

در سال ۱۹۶۸ دولت امریکا مقام قهرمانی "کلی" را به رسمیت نشناخته بود و به همین دلیل ورزشکاران سیاهپوست امریکا در المپیک مکزیک نسبت به سیاست‌های تبعیض گرایانه و نژاد پرستانه امریکا دست به اعتراض دسته‌جمعی زده بودند. حتی "فورمن" نیز در آن سال با ورزشکاران معترض همصدا شده بود. او نیز مانند کلی هنوز به بوکس حرفه‌ای نیویورک و در مسابقات المپیک و جهانی بوکس شرکت می‌کرد. از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ شش سال پرحادثه در امریکا پشت سر گذاشته شده بود. کاخ سفید امریکا جنگ در ویتنام را رهبری می‌کرد و اف.بی.آی مبارزه با جنبش‌های ضد نژادی و چپ را در داخل امریکا. در سال ۱۹۷۴ "فورمن" دیگر همصدا با سیاهان معترض امریکا نبود. او نماینده بوکس‌بازان مورد تائید دولت امریکا بود و مشت‌های پرقدرت و هولناک او سمبل ارتش قدرتمند امریکا.

کلی توانست، در مسابقه دوم با فریزر از سد او بگذرد و شکست خود را از او پس بگیرد تا از میان طناب‌های اطراف رینگ بوکس قهرمان جهان که در اختیار "فورمن" بود عبور کرده و در برابر وی قرار گیرد: **سمبل جنبش ضد نژادپرستی سیاهان امریکا، در برابر ارتش متجاوز و پرقدرت امریکا!**

مطبوعات وقت جهان، نبرد آندو را، در اشاره به محل برگزاری مسابقه "غرش در جنگل" نام نهادند. این مسابقه در "ژئیر" یا "کنگو" کنونی برگزار شد، که پایتخت شیر، گوریل، ببر، پلنگ و فیل‌های افریقائی است. اعزاز و انتقال ارتش امریکا به ویتنام همچنان و با شدت ادامه داشت و کنگوی سیاه تازه استقلال خویش را بدست آورده بود. "فورمن" در هوایمائی جداگانه به کنگو منتقل شد و کلی در هوایمائی اختصاصی. هر دو به رنگ مردم کنگو بودند اما یکی علیه نژادپرستی و علیه جنگ در ویتنام و دیگری بی‌تفاوت در برابر جنبش سیاهان امریکا و مبلغ جنگ ویتنام!

هفت راند مسابقه، شبیه بمباران جنگل‌های ویتنام از سوی هوایمهای غول‌پیکر B52 امریکائی بود! فورمن مشت‌های سنگین و طاقت‌فرسای خود را بر سر و صورت کلی فرود آورد و بسیاری از تماشاگران این مسابقه هر لحظه منتظر سقوط کلی بر کف رینگ بوکس بودند. کسی نمی‌دانست فرار و گریز توام با رقص پای کلی از ترس است یا ناتوانی در برابر فورمن! اما آنچه مسلم بود، رقص پای کلی همچنان ادامه داشت. او بسیار ماهرانه و رقص کتان خود را به کناره‌های رینگ می‌رساند و ضربه‌های فورمن را مانند انسانی که از فنر ساخته شده باشد، شجاعانه تحمل می‌کرد. سر و نیمه از بدنش به عقب و پهلو خم می‌شد، اما دوباره به جای اول بازگشته و روی دو پای رقصان قرار می‌گرفت. لحظاتی فورمن برای گریز از حملات برق‌آسا و مشت‌های مستقیم کلی تا وسط رینگ عقب نشینی می‌کرد و بار دیگری کلی تا کناره رینگ عقب می‌نشست و امید را در دل فورمن زنده می‌کرد. این بوکسی بود توام با سیاست و تدبیر. کلی برای خسته کردن فورمن، مدام او را با حملات کوتاه و خشمگین تحریک می‌کرد: مشت‌هایت پوک است! و فورمن با شتاب هر چه در توان داشت جمع می‌کرد و دست به حمله می‌زد.

فورمن همه توان و ابتکارش را تا راندن هفتم بکار گرفت و در نیمه‌های این راند قهرمانی خسته و فرسوده شده بود. راند هشتم، دقیق تاریخی یک بوکس هوشمندانه بود. فورمن با اطمینان از گیج شدن کلی،

کمتر به گارد باز خود می‌انداشید و تنها به آن لحظه‌ای می‌انداشید که مشت‌هایش به صورت کلی برسد. کلی می‌دانست که بزودی فرصت حمله فرا می‌رسد. این فرصت در نیمه‌های پایانی راند هشتم فرا رسید. فورمن با صورت باز و دست‌هایی خسته در برابر کلی قرار گرفت. کلی از این لحظه به بعد، دیگر به اطراف رینگ نگرینخت، گوئی دوران تبعیض نژادی پایان یافته‌باشد. با همان جسارتی که در دادگاه گفته بود «به جنگ مردم ویتنام نمی‌روم، حتی اگر قهرمانی بوکس جهانی را از من پس بگیرد»، اینبار برای پس گرفتن آن حکم دادگاه در راند هشتم در برابر فورمن ظاهر شد. سرشار از انرژی و ابتکار و این درست خلاف تصور فورمن و مربی‌های او در اطراف رینگ بوکس بود. در نیمه‌های پایانی این راند با چند ضربه سنگین، دقیق و مستقیم به حساس‌ترین قسمت‌های صورت فورمن، قهرمان بوکس جهان را نقش رینگ کرد. گوئی ارتش قدرتمند امریکا در سرزمین‌های سوخته ویتنام برخاک افتاده است! دست‌هایش بعنوان قهرمان جهان بالا برده شد.

کلی، پیش از مسابقه با "فورمن" در یک مصاحبه تلویزیونی گفته بود: «من بخاطر خودم و برای شهرت مبارزه نمی‌کنم، بلکه می‌خواهم الهام‌بخش برادران سیاهپوستم باشم که در امریکا بی‌سرپرست و سرپرناه سرگردانند. مبارزه من، مبارزه سیاهان امریکاست، همان‌ها که با کمک‌های دولتی (سوسیال) زندگی می‌کنند، سیاهانی که گرسنه‌اند و اصل و نسب خود را هم به یاد ندارند، آنها که آینده‌ای ندارند. مبارزه من این معنا را دارد و پیروزی من، امید برای غلبه بر این نابرابری را باید تقویت کند».

در سال ۱۹۸۰ نه فقط بعنوان قهرمان بوکس جهان، بلکه بعنوان سمبل مقاومت سیاهپوستان امریکا از رینگ بوکس برای همیشه جدا شد و خود را بصورت تمام وقت در اختیار جنبش سیاهان امریکا و جنبش‌های ضد نژاد پرستی و عدالت جوی سراسر جهان قرار داد. لرزش دست، سر و لکتت زبان چند سالی پس از این کناره گیری به سراغش آمد، اما این لرزش و لکتت هرگز شامل اندیشه، اراده و منطق او برای ادامه مبارزه در رینگ بزرگ‌تر، یعنی "رینگ مبارزه علیه نژاد پرستی و تبعیض در امریکا" نشد. در سال ۱۹۹۱ که فروپاشی اتحاد شوروی را نشانه فروپاشی همه آرمان‌های برابری طلبی در امریکا تبلیغ می‌کردند، کلی در مصاحبه‌ای گفت: «می‌گویند زندگی اجتماعی من تمام شده است. این واقعیت ندارد! من تازه شروع کرده‌ام. من تازه می‌خواهم آغاز کنم. بوکس فقط گام اول در زندگی من بود، هنوز گام‌های زیادی را باید برداشت، جاده‌ای طولانی در برابر ماست. در این مسیر باید با بی‌عدالتی، جنایت، بیسوادی، فقر و نژادپرستی جنگید. باید فقر را ریشه کن کرد و برای حقیقت مبارزه کرد...»

و در شصتمین سالروز تولدش، خواست تا لوح یادبود سنگی و سیاه رنگ خود را نه روی قبر، بلکه بالای قبرش نصب کنند: **نمی‌خواهم از روی سنگ قبرم عبور کنند. نباید احساس کنند می‌توانند مرا له کنند، حتی اگر زیر خاک باشم!**

"اسپایکیلی" کارگردان فیلم "ملکم ایکس" می‌گوید: متأسفم که نسل جدید ما از گذشته خود بی‌اطلاع مانده است. من از وقایع ۱۸۵۰ صحبت نمی‌کنم، بلکه از وقایع مهمی صحبت می‌کنم که شاهدان آن هنوز زنده‌اند! این نسل باید ملکم ایکس و کلی را نه تنها بشناسند، بلکه جانشینان آنها را از درون خود بیرون بیاورد!

پرسشگر، افشاگر و در نتیجه مورد اعتماد مردم آزاد بمانند تا بتوانند در روزهای حساس این چینی، همبستگی عمومی را برای مقاومت و مقابله بسیج کنند، دستور تعطیلی آنان و جلب شنونده برای رادیوهای بی بی سی و اسرائیل و آزادی صادر گردید.

هر گاه مردم خواستند برای دفاع از میهن یا گرامیداشت انقلابشان راهپیمایی کنند، ابتدا عکس علی خامنه‌ای را بدست جماعتی حرفه‌ای دادند، بعد یک عده را مامور کردند که پرچم آمریکا را آتش بزنند، بعد تلویزیون را فرستادند تا از این جماعت فیلمبرداری کند و ماجرا را بزرگ سازد، فردا روزنامه دست راستی رسالت تظاهرات مردم را " نشانه تجدید عهد مردم با رهبر معظم انقلاب " نامید، کیهان از "فراندم مردم علیه اصلاح طلبان" خبر داد، جمهوری اسلامی از "مشت کوبنده بر دهان سازشکاران و طرفداران مذاکره با آمریکا" گزارش کرد و هفته نامه "شما" اطلاعیه انجمن‌های اسلامی بازار را در حمایت از "مردم انقلابی و مسلمان" چاپ کرد. نتیجه چه شد؟ نتیجه آن شد که مردم ایران امروز ترجیح می‌دهند خشم و اعتراض خود را در سینه نگه دارند ولی انرا به شکلی ابراز نکنند که مورد بهره برداری دار و دسته راستگرای ضد اصلاحات قرار گیرد. نتیجه آن شد که راهپیمایی‌های میلیونی و خودجوش انقلابی امروز به نمایشهای دولتی تبدیل شده است که برای برگزاری آن باید به سبک راهپیمایی ششم بهمن در زمان شاه از سربازان وظیفه و دانش آموزان دبستانی و مستمندی بگیران کمیته امداد با رهبری شورای تبلیغات اسلامی استفاده کرد. نتیجه آن شد کشور ما امکان بهره گیری از نیروی مردم و بسیج آنان را برای دفاع از خود و مقابله با تهدیدات بیگانه از دست داد.

از آنسو، هر گاه محمد خاتمی عازم سفر به یک کشور خارجی گردید تا فضای جهانی علیه کشور ما را تعدیل کند و طرح گفتگوی تمدنها را که می‌توانست نقشه‌های جنگ افروزان آمریکا در ایجاد جنگ تمدنها را خنثی کند با سران دیگر کشورها مطرح نماید در همان شب سفر فوراً چند نفر را یا دستگیر کردند یا چند روزنامه را تعطیل کردند، یا یک عده را راهی خیابانها کردند تا مردم را شلاق بزنند و بدینطریق برای سران دیگر کشورها پیام فرستادند که به حرفهای رئیس جمهور ایران اعتنایی نکنید، ما حاضر نیستیم در داخل کشورمان هم گفتگو کنیم، چه رسد به آنکه بخواهیم میان تمدنها گفتگو بقرار کنیم. نتیجه آن شد که امنیت ملی که پس از دوم خرداد برای کشور ما بوجود آمده بود اکنون به فضایی تبدیل گشته است که جرج بوش به خود اجازه می‌دهد ایران را تهدید نظامی کند و وزیر دفاع آمریکا، در آخرین اظهارنظر خود (۱۲ فروردین ۸۱) یکبار دیگر از ضرورت بمباران ایران و عراق و سوریه و کره شمالی سخن به میان آورد و تهدید اتمی ایران را در دستور کار آمریکا اعلام کند! نتیجه آن شد که کشور ما پس از آنکه امکان بسیج نیروی مردمی داخل را از دست داد امکان بسیج افکار عمومی جهانی را نیز به سود امنیت و مردم خویش از دست داد.

هر گاه یک یا چندتن از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی کشور صحبت از بحث علنی و آشکار در مجلس ایران پیرامون مذاکره، رابطه یا عدم رابطه با ایالات متحده مطرح شد، ناگهان جمعی حمله و فحاشی به آنان را آغاز کردند، عده ای دیگر آنان را سازشکار لقب دادند، یک عده به راهپیمایی علیه این عمال بیگانه و ستون پنجم دشمن پرداختند، پس از چندی رهبر جمهوری اسلامی به میدان آمد تا باصلاح صحبت از مذاکره با

**جمهوری اسلامی، همانگونه که در داخل کشور وحدت ملی و اتحاد مردم را با مرزبندی "خودی" و "غیرخودی" در هم شکست و زمینه ساز تجاوز نظامی به خاک ایران شد، در فلسطین نیز با عرفات و جبهه آزادیبخش فلسطین به ستیز برخاست. پاسخ نتایج این سیاست‌ها را چه کسی جز "رهبر" باید بدهد؟**

# فلسطین

## آرمان به خون نشسته یک ملت!

محاصره و آتش باری دفتر یاسر عرفات و حمایت جرج بوش رییس جمهور ایالات متحده از این اقدامات خشم و نفرت شدیدی را در سرتاسر جهان برانگیخت. در کشورهای خاورمیانه از مصر تا امارات راهپیمایی‌ها و تظاهرات مردم علیه اسرائیل ادامه دارد. در غالب کشورهای اروپایی نیز نیروهای صلح دوست و مترقی در روزهای گذشته چندین اقدام اعتراضی وسیع را بر علیه عملیات دولت اسرائیل به عمل آورده اند.

در این میان در کشور ما چه گذشت؟ در کشوری که مردم آن تا به امروز بهای سنگینی بابت مقاومت در برابر طرحهای امپریالیستهای آمریکایی و نژادپرستان صهیونیست اسرائیلی پرداخته اند چرا هیچ خبر و اعتراض و واکنشی نیست؟ تلاشهای محمد خاتمی رییس جمهور ایران برای جلب توجه جهانیان و سازمان ملل متحد نسبت به اقدامات اسرائیل چرا فاقد بازتاب جدی لازم در داخل و خارج از ایران است؟

پاسخ این پرسشها، برای تمام کسانی که در سالهای گذشته در ایران بوده اند یا حوادث آن را با دقت و مسئولیت دنبال کرده اند ناروشن نیست. تمام تلاشهایی که طی سالهای گذشته صورت گرفت تا بتوان یک بسیج ملی و آگاهی عمومی در برابر خطرات و تهدیدات آمریکا و اسرائیل بوجود آورد و مردم را برای مقابله با آن بسیج کرد از سوی جناح راست جمهوری اسلامی و مخالفین اصلاحات با بن بست مواجه شد. سیاست منفعل سازی و غیرسیاسی کردن مردم، همزمان با تغییر ماهیت شعارهای شناخته شده مردم ایران بطور رسمی دنبال شد. بجای آنکه مطبوعات

ضمنا مردم این کشورها چگونه ارتش اسرائیل را در سرزمین خود قبول و تحمل خواهند کرد؟ در این صورت ارتش اسرائیل در تله مردم این کشورها خواهد افتاد و به همین دلیل چنین اشتباهی را مرتکب نمی‌شود.

کسانی که در این تردید ساده‌لوحانه بسر می‌برند نقش کنونی اسرائیل در ترکیه را فراموش می‌کنند و یا نمی‌دانند که اکنون اسرائیل تحت عنوان اتحاد نظامی با ترکیه نظارت کامل بر ارتش این کشور دارد و همین نقش را در جمهوری آذربایجان نیز دنبال می‌کند. این افراد نمی‌خواهند باور کنند و باور کردن آن البته دشوار نیز هست، که رهبری نیروهای خارجی در افغانستان را به این دلیل می‌خواهند به نیروهای محدود نظامی ترکیه واگذار کنند که اسرائیل بعنوان متحد نظامی ترکیه در پشت این نیروها قرار دارد و رهبری نظامی نیروهای خارجی در افغانستان تنها در اختیار ترکیه گذاشته نمی‌شود، بلکه اسرائیل نیز بعنوان شریک و متحد ترکیه بر این رهبری نظارت مستقیم خواهد داشت. در عراق نیز همین امر پیش خواهد رفت. در این میان کشورهای عربی که روی نفت نشسته‌اند و می‌توانند از این سلاح بعنوان یک اهرم فشار به آمریکا و اسرائیل استفاده کنند، خود مرعوب و دنباله‌رو سیاست‌های آمریکا و اسرائیل شده‌اند و به تحریک آنها، نه تنها ناظر بی‌طرف تجاوز نظامی به عراق شده‌اند، بلکه زمینه‌های درگیری نظامی به ایران را به بهانه جزایر تنب‌بزرگ و کوچک و ابوموسی فراهم می‌کنند که در سرانجام خود نیروی نظامی آمریکا را وارد صحنه خواهد کرد.

اسرائیل با تمام نیرو ایستاده‌است تا عرفات را از صحنه سیاسی فلسطین و خاورمیانه خارج کند، زیرا بدرستی می‌داند که عرفات با لباس مخصوصی که بر تن دارد و چفیه‌ای که پیوسته بر سر و گردن خویش می‌پنجد سنبل مردم فلسطین و یادآور مبارزه‌های خونین و طولانی برای بازپس‌گیری سرزمین غصب شده فلسطینیان توسط اسرائیل است. اسرائیل این سنبل مبارزه را می‌خواهد از بین ببرد، چرا که هرکجا عکس و حضور او هست، یعنی مظلومیت مردم فلسطین هست. در هر نقطه خاورمیانه که او تصویر او هست یعنی تلاش برای مذاکره سیاسی و پرهیز از جنگ هست.

در این میان حاصل دو دهه ستیز ارتجاع حاکم بر جمهوری اسلامی در عرفات ستیزی و ضرباتی که با جدا کردن صفوف مردم فلسطین به عنوان مسلمان و کمتر مسلمان و غیر مسلمان به اتحاد خلق فلسطین در جبهه واحد آزادیبخش وارد آورد و مرزبندی‌های فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" را کوشید به مردم فلسطین نیز تحمیل کند هرگز فراموش نخواهد شد. میلیاردها دلار هزینه بی‌اعتبار کردن عرفات و تقویت گروه‌های کوچکی در فلسطین شد تا ابتکار عمل در دست عرفات باقی نماند، جرم بزرگ عرفات از نظر ارتجاع مذهبی ایران آن بود و هنوز هست که در جبهه آزادیبخش فلسطین هر گروه، سازمان و حزبی بنا بر موقعیت اجتماعی، پایگاه اجتماعی، نیروی سازمانی خود و قبول برنامه عمل این جبهه حضور داشت و طرفداران مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" در ایران، که با همین مرزبندی بزرگترین ضربات را به اتحاد و وحدت مردم ایران و انقلاب ۵۷ ایران وارد آوردند، با این جبهه و این سیاست عرفات در فلسطین موافق نبودند و علیه آن انواع توطئه‌ها را کردند. اسرائیل هوشیارتر از رهبران جمهوری اسلامی می‌دانست و می‌داند که سمبل مبارزه مردم فلسطین عرفات است و او را باید از صحنه برای همیشه حذف کند.

(بقیه در صفحه ۲۰)

آمریکا را ممنوع کند، تا جناح راست و مخالفان اصلاحات به خیال خود برگ مذاکره با آمریکا را در دست خود نگه دارند.

نتیجه نهایی چیست؟ نتیجه همه اینها ظاهراً آن است که عده‌ای در رهبری جمهوری اسلامی که دور نهادهای انتصابی حلقه زده‌اند و با انتخاب و انتخابات مردم سر ستیز دارند وظیفه خود را آن قرار داده‌اند که به هر شکل مردم را در داخل منفعل کنند و افکار عمومی جهانی را نه بسود که بر علیه کشور ما بسیج کنند و در نهایت زمینه تجاوز نظامی آمریکا به ایران را فراهم سازند.

ایران، که می‌توانست در لحظات کنونی یکی از دژهای استوار حمایت از مردم فلسطین باشد، به این ترتیب خود به حلقه‌ای ضعیف در منطقه تبدیل شده و سران کشورهای عرب برای همسوئی با نقشه‌های آمریکا علیه ایران بر ضرورت بازگرداندن سه جزیره به امارات متحده عربی پای می‌فشارند و بهانه‌های آمریکا برای حمله نظامی به ایران را فراهم می‌سازند.

در تمام آن سال‌هایی که باید با درک درست از توازن تغییر یافته نیروی جهانی (پس از فروپاشی اتحاد شوروی) سیاست عمومی جبهه آزادیبخش فلسطین به رهبری عرفات در مذاکرات با دولت اسحاق رابین در اسرائیل حمایت کرد و امر دفاع از منافع ملی فلسطینی‌ها را به خود آنها واگذاشت و از خواست آنها دفاع کرد، رهبر جمهوری اسلامی و شورای تبلیغات اسلامی و روحانیونی نظیر آیت‌الله جنتی و هم‌اندیشان او علیه جبهه آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات سخیف‌ترین تبلیغات را کردند و حتی او را خائن و در تظاهرات انصار حزب‌الله او را نوکر آمریکا اعلام داشتند. آن سیاست به سود چه جریانی تمام شد؟ ناتوانی از درک موقعیت جهانی و توازن جدید نیروها در جهان کدام نتایج اسف‌باری را به همراه داشت؟ به این سئوالات باید پاسخ داده شود. زعیم، ولی و امام و نایب امام یعنی چه؟ مردم پاسخ می‌خواهند! شخص رهبر در سخنرانی خود عرفات را "خائن" اعلام داشت. امروز نباید پاسخ بدهد؟ وقتی رهبر، پس از حکم دادگاه عمل تروریستی شهر برلین (میکونوس) که طی آن رهبران حزب دمکرات کردستان ایران به قتل رسیدند می‌گوید: «بنده برای اداره این کشور منتظر نظر خارج نمی‌مانم. سفیر آلمان لازم نیست همراه سفرای دیگر بیاید. او را آخر همه به ایران راه بدهید.»

پاسخ این ماجراجوئی‌ها را چه کسی باید بدهد؟ آنکه می‌گوید "بنده برای اداره این کشور" نباید، حتی بر اساس ادعای خود مبنی بر اداره کشور به مردم پاسخ بدهد، که حاصل اداره کشورش چه بوده‌است؟

## عرفات در سنگر مقاومت و مرگ!

محاصره یاسر عرفات در مقر دولتی وی توسط ارتش اسرائیل و کشته شدن اعضای گارد محافظ او، که اکنون با جسارتی باور نکردنی تلویزیون‌های تحت سلطه آمریکا و انگلیس تصاویر آن را پخش می‌کنند، تنها ادامه تجاوز به حقوق مردم فلسطین نیست، بلکه فصل نوبتی در تعدی به حقوق تمام مردم عرب و سرعت بخشیدن به گام‌های بلند اسرائیل برای رسیدن به خلیج فارس است. بمباران عراق و بر سر کار آمدن یک دولت دست‌نشانده آمریکا و اسرائیل در عراق زمینه ساز رسیدن اسرائیل به خلیج فارس و تسلط بر حوزه‌های نفت خیز این منطقه است.

با ساده‌انگاری تمام مطرح می‌کنند که اسرائیل مگر چقدر نیروی نظامی دارد که از اردن و عراق گذشته و به خلیج فارس برسد و

اجرا گذاشته است. بموجب این طرح مردان افغانی که در کشور آلمان کار می کنند و سن آنها زیر ۴۰ سال است می توانند به افغانستان بازگشته و ماهانه ۶۰۰ دلار در کابل دریافت کرده و در آنجا کار کنند. در ارتباط با افغان هائی که کار نمی کنند و از کمک دولتی برخوردارند، خانواده آنها می توانند در آلمان مانده و از این کمک استفاده کنند، اما مردان و جوانان آنان که مشغول درس نیستند و کار نمی کنند، در صورت بازگشت به افغانستان، در آنجا ۶۰۰ دلار در ماه دریافت داشته و در محل کاری که برایشان در نظر گرفته می شود مشغول کار خواهند شد.

این طرح در حال حاضر بصورت پیشنهاد با افغان های داوطلب مطرح می شود، اما گمان می رود که در آینده بصورت جدی تر به اجرا گذاشته شود. حدس و گمان دیگری که در ارتباط با این طرح وجود دارد، کوشش کشور آلمان برای اجرای طرح پلیس محلی در افغانستان، با استفاده از مهاجرین و پناهندگان افغان در این کشور است، زیرا این پناهندگان در درجات مختلف قادر به خواندن و نوشتن آلمانی هستند و برای تربیت آنها جهت پلیس محلی دولت آلمان در کابل با دشواری چندانی روبرو نخواهد بود.

حامد کرزای رئیس دولت موقت افغانستان در جریان سفر به آلمان و سخنرانی برای افغان هائی مقیم آلمان در شهر برلین، با صراحت گفت که تربیت پلیس محلی افغانستان بر عهده آلمان گذاشته شده است و قرارداد این طرح نیز به امضاء رسیده است!

## در صفحات شماره ۱۱۶ می خوانید:

ص ۲- ادامه سرمقاله؛ ص ۳- مبارزه سیاسی در قاب پنجره نیمه باز مطبوعات؛ ص ۴- مولفه اسلامی، حزب مسلح در ج.ا؛ ص ۶- شرایط امریکا و پذیرش آن از سوی مخالفان اصلاحات ص ۷- روضه خصوصی سازی را چه کسانی می خوانند؟ ص ۹-۱۳- ۱۰- خاکریزهای فتح نشده- صف تقسیم شده ۷ گروه مجاهد؛ ص ۱۴- ایران در معرض خطر حمله اتمی؛ ص ۱۵- مردم طرد می کنند، رهبر منصوب می کند! ص ۱۸- پیام برخی محافل توده ای داخل کشور به مناسبت آغاز سال نو؛ ص ۲۱- مصاحبه سردبیر راه توده؛ ص ۳۰- افزایش سرعت تولید بمب های هوشمند برای حمله به عراق؛ ص ۳۱- گفتگو با دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق؛ ص ۳۳- تظاهرات و اعتصاب عظیم در ایتالیا و اسپانیا علیه لیبرالیسم جهانی؛ ص ۳۵- ۳ میلیون کارگر، روشنفکر و هنرمند در خیابان های رم ص ۳۶- انتخابات زودرس در روسیه ص ۳۸- مارش صلح در امریکا؛ ص ۳۹- کلی، قهرمانی علیه نژاد پرستی در امریکا؛ ص ۴۲- فلسطین آرمان به خون نشسته یک ملت! ص ۴۴- سربازگیری و استخدام پناهندگان افغان، برای تشکیل پلیس محلی در افغانستان.

**آنچه که در زیر می خوانید، بخشی از یک دیالوگ حیرت آوری است، که شاید بتوان منابع آن را روزی اعلام کرد**

## چه کسانی با امریکا خط ارتباطی برقرار کرده اند؟

«... آقا! ما هم می دانیم که با امریکا ارتباط دارند، حتی مکاتبه دارند...»

– ماجرا مهم تر از این است. از آنجا خط می گیرند و در داخل اجرا می کنند.

– اینها را می دانیم، اطلاعات دقیقش را هم داریم.

– پس چرا اقدام نمی کنید؟ خیلی از ماجراهائی که در ایران می گذرد حساب شده و دقیق است.

– می دانیم، حتی افرادش را هم می شناسیم اما زورمان نمی رسد برویم سراغشان. اگر برویم و بگوئیم و اسناد را هم نشانشان بدهیم آنوقت باید اقدام کنیم، اما قدرت آنها در راس حاکمیت بیشتر از آنست که بتوانیم دست به اقدام بزنیم، خودمان را نابود می کنند.

– بالاخره چی؟ آخر این ارتباطها را پیش بینی کرده اید، می دانید به چه قیمتی برای کل ایران و انقلاب و اسلام تمام خواهد شد؟

– یگانه کاری که از ما فعلا ساخته است خنثی کردن اقدامات و ارتباطهای آنهاست. خوشبختانه چون اطلاع داریم چه هماهنگی هائی را با امریکا

می کنند و رابطینشان چه نظرانی را با آنها در میان می گذارند، ما در اینجا جلوی موفقیتشان را می گیریم و نمی گذاریم آن سیاست و آن نظرات اجرا

شود و فلجشان می کنیم. این تنها کاری است که فعلا از ما بر می آید، در غیر اینصورت، هر اقدام قاطعی جز تشنج بیشتر و خطرناک تر و حذف

کانالها و کور شدن ارتباطهای اطلاعاتی نتیجه نمی دهد.

– پایان این موش و گربه بازی را حدس زده اید؟

– راستش را بخواهید نه؟ باید توکل به خداوند کرد، فعلا با همین مانورها باید جلو رفت و دید چه پیش می آید...»

(راه توده: ما کوشش کردیم، این دیالوگ را تا آنجا که ممکن بود و صدمه ای را بدنبال نمی آورد در بالا بیاوریم. در این دیالوگ نام کسی مطرح

نشده است، اما تمام اشارات و نشانه ها حکایت از ارتباط بلندپایگانی از میان جناح راست و مخالفان دو آتش اصلاحات با امریکا دارد و ما هیچ تفسیری را بر آن ضروری نمی بینیم، چرا که خود گویای همه فاجعه ایست که در

حاکمیت جمهوری اسلامی در جریان است.)

## سربازگیری در افغانستان و استخدام افغان های

### پناهنده آلمان برای اعزام به افغانستان!

در افغانستان طرح سربازگیری در برخی مناطق غربی این کشور آغاز شده است. این طرح شامل نوجوانان و جوانان ۱۵ سال به بالا می شود و

یکی از شرایط آن شرکت نداشتن نوجوانان در جنگ های داخلی سال های اخیر در افغانستان است. آنچه تعجب آور است، عدم تمرکز این طرح است.

یعنی در هر منطقه، برای همان منطقه سرباز جمع می کنند و فرماندهان نظامی محلی نیز سعی می کنند این سربازان جدید را در واحدهای خود

مستقر کنند و بر سر همین امر اختلاف و رقابت جدیدی شروع شده است.

همزمان با این اخبار، برخی محافل افغانی در کشور آلمان اطلاع داده اند که دولت این کشور طرح جدیدی را برای بازگرداندن افغان ها به افغانستان به

**Rahe Tudeh No. 116 Marz 2002**

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

**Postbank Essen, Konto No. 0517751430**

**BLZ 360 100 43, Germany**

۲ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

4 US\$ & 4.5 Canada \$

**تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰-۳۴۵۶۰۶۴۲**

**آدرس اینترنتی: <http://www.rahetude.de>**

**[anore@gmx.de](mailto:anore@gmx.de)**

**آدرس ای میل:**